بهائيه خانم

حضرت ورقه عليا

مجمُوعه‌ای از

الواح حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء

و توقيعات و مکاتيب حضرت ولّی (\*وليّ\*) امراللّه و دستخطهای حضرت ورقه عليا

تدوين :

دايرهٴ مُطالعهٴ نصوص و الواح

مرکز جهانی (\*بهائی\*)

لجنه ملّی نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی

لانگهاين (\*لانگنهاين\*) آلمان غربی

١٤٢ بديع - ١٩٨٥ ميلادی

هُوَالباقی

کتابُ من لدنّا للّتی سمعت و فازت و انّها تورقت من

هذاالاصل القديم .

ظهرت باسمی و ذاقت رضائی المقدّس البديع سقيّناها (\*سقيناها\*)

مرّةً من فمی الأحلی و اخری کوثری الغزيز (\*العزيز\*) اللّميع. عليها

بهائی و عرف قميصی المُنير .

لوح صادره از قلم حضرت بهآءاللّه جلّ ذکره الاعلی (\*الأعلی\*) که در اطراف

گنبد مدّور بنای مرقد حضرت ورقه عليا در کوه کرمل حک شده است

گراور اصل خط مبارک در متن کتاب درج شده است .

ص الف

مقدّمه

بقلم امة البهآء رُوحيّه خانم

حضرت وليّ امراللّه عمّه معظّمه خود (\*و\*) بنت بی‌مثيل حضرت بهآءاللّه و اُخت با وفا

و محبوب حضرت عبدالبهآء را ( قهرمان ممتاز امر بهائی ) توصيف ميفرمايند .

در اين مجمُوعه که از طرف بيت العدل اعظم بمناسبت پنجاهمين سال صعود حضرت ورقه

عليا بهائيه خانم تأليف شده الواح نازله از قلم حضرت بهآءاللّه و حضرت

عبدالبهآء و مکاتيب حضرت شوقی افندی وليّ امراللّه جمع آوری گشته و تعدادی از

دستخطهای حضرت ورقهٴ مُبارکهٴ عليا نيز ضميمه شده است .

اين مجمُوعه تاريخ حيات ايشان نيست بلکه تفرّس و تمعّنی است که در يک دورهٴ پر

مجد و عظمت تاريخی امر بهائی بعمل آمده است

ورقهٴ مبارکه عليا دختر ارشد مُؤسّس ديانت بهائی حضرت بهآءاللّه بودند که در

سال ١٨٤٦ ميلادی در ايران متوّلد شدند و در حيات طولانی خود که در سال ١٩٣٢

ميلادی خاتمه يافت تمام حياتشان

ص ب

( به استثنای دوسال ) طول دورهٴ عصر رسولی ديانت جديد جهانی را در بر گرفت در

سّن شش سالگی هنگامی که پدر بزرگوارش در سياه چال طهران مسجون شدند خانهٴ آنها

بلا فاصله مورد چپاول و غارت قرار گرفت و در فاصله يک روز ثروت و مکنت آن

خانواده محترم به فقر و فاقه مُبدّل شد و جانشان در خطر افتاد درحاليکه حضرت

بهآءاللّه گرفتار سلاسل و زنجير و بدون هيچگونه گناه و تقصير دچار مخمصه شديدی

بودند که بر اثر تعاليم آزادی خواهانه مبشّرش در کشور متعصّبين قشری شيعه ايجاد

شده بود

نوابّه خانم نحيف و ظريف يعنی مادر فرشته خوی آن دختر خرد سال به خانهٴ مُحقّری

در نزديکی محبس پناه برد تا در آنجا در کنارجمال اقدس ابهی باشند برادر ايشان

حضرت عبدالبهآء که در آن موقع هشت سال داشتند هر روز بهمراه مادر بمنزل دوستان

و نزديکان تشريف ميبردند تا تحقيق کنند آيا حضرت بهآءاللّه هنوز حيات دارند يا

آن روز بشهادت رسيده‌اند زيرا هر روز اعداء جمعی از پيروان حضرت باب را بقتل

ميرساندند و غالباً آنها را بهمدستان خود از قبيل قصابّها و نانواها و کفّاشان

و آهنگران ميسپردند تا آنها نيز مهارت خود را در فنون مختلفه در کشتن آن

ستمديدگان بمنصّهٴ بروز رسانند . حضرت ورقهٴ عليا روزهای طولانی مجبُور بودند

با برادر چهارساله خود مهدی در خانه بمانند و غالباً غوغای مردمی را که شهدآء را

بقتلگاه ميبردند بشنوند پس از چهارماه حضرت بهآءاللّه با وساطت صاحب منصبان با

نفوذی که به بی‌گناهی ايشان واقف بودند از زندان آزاد شدند

ص ج

و با خانواده بعراق تبعيد گشتند در هوای بسيار سرد زمستانی و در کوههای پوشيده

از برف مغرب ايران آن جمال مُبارک و خانوادهٴ ايشان با فقدان لباس و وسائل مناسب

ضروری مدّت سه ماه گرفتار مصيبت سفری بودند که حضرتشان آنرا ( سفر (\*سفری\*) هولناک )

توصيف فرموده (\*اند.\*) نوّابه خانم دکمه‌های طلائی لباس خود را فروخت تا غذا تهيّه نمايند

و آنقدر لباس می شستند که از دستهای لطيفشان خون جاری ميشد اينها خاطرات اوليّه

ای بود که بهآئيه (\*بهائيّه\*) خانم بياد داشتند ايّام خوش و راحت شش سال اوليّه حياتشان

عبارت از احلامی بود که هرگز تجديد نشد چرا که بعد از آن در تمام عمر (\*عُمر\*) آسايش دست

نداد چنانکه برادر ارجمندشان حضرت عبدالبهآء نيز چنين شهادت ميدهند

( در مدّت حيات دمی نياسود و در جميع عُمر دمی آرام نگرفت )

آن عائله بزحمت در بغداد مستقر شده بود که ديانت نوزاد حضرت بهآءاللّه گرفتار

حوادث جديد شد باين معنی که يک سال پس از ورود در حاليکه حضرت ورقهٴ (\*ورقه\*) عليا (\*عُليا\*) هشت

سال داشتند بالاجبار حضرت بهآءاللّه برای مدّت دو سال بکوههای سليمانيّه رفته

مانند يک درويش زندگی ميکردند و محلّ عزلت ايشان بر افراد خانواده و پيروان هر

دو مجهُول بود معذلک اين خود گذشتگی مانع مصيبت نشد و دشمنان داخل و خارج

لاينقطع مقاصد شوم خود را دنبال کردند و درماه می ١٨٦٣ درست موقعی که حضرت

بهآءاللّه مقام خود را در باغ رضوان بعموم اعلام فرمودند برای مرتبهٴ دوّم

بهآئيه (\*بهائيّه\*) خانم با مادر و زنان ديگر برای مدّت قريب به چهار ماه در کجاوه‌های

سرباز از بغداد به قسطنطنيّه

ص د

پايتخت حکومت عثمانی سرگون شدند . اين کاروان شامل پدر و ساير افراد خانواده و

هفتاد نفر از پيروان بود . دراين زمان بود که دختر جوان بتصميم باطنی خود را

گرفت و از شئون دنيوی گذشت تا تمام دقايق حيات خود را درخدمت بپدر ملکوتی و

برادری که او را بحدّ پرستش دوست داشت و مادر ضعيف البّنيه و محبوب و مهدی برادر

کوچکترش که با آنها همراه بود و همچنين تمام پيروان و کسانيکه در طريق او

حرکت ميکردند وقف نمايد

ولی باز سرگونی سوّمی بدون خبر قبلی و دليل موجّه در انتظار حضرت ورقه عليا (\*عُليا\*) بود

چهار ماه بعد در فصل زمستان سلطان عثمانی حضرت بهآءاللّه و خانواده و

همراهانشان را برای بار ديگر سرگون کرد . و اين بار بشهر نا مساعد ادرنه فرستاد

از اوّل ماه دسامبر تا دوازده روز در دشتهای طوفانی غرب ترکيه درمعرض انبوه برف

و باران سوار بر عرّابه‌ها يا بر پشت چهارپايان کاروان اين مظلومان در کشمکش بود

حضرت بهآءاللّه خود تصريح ميفرمايند که ( لم يکن لاهلی و للّذينهم کانوا معی

من کسوة لتقيهم عن البرد فی هذا (\*هذا\*) الزمهرير )

حضرت عبدالبهآء که در کنار پدر سوار بر اسب بودند همانطور که در سفر طهران

ببغداد شديداً گرفتار سرمازدگی شده بودند در اين سفر نيز مجدداً دچار سرمازدگی

شديد گرديدند بطوری که آثار آن تا پايان حيات باقی بود. در موقع ورود همه آن

زندانيان بيمار و فرسوده در خانه‌های سرد و پر جمعيّت و پر از حشرات جا داده

شدند و اين برای بهائيّه خانم از همه مصائب ديگر ناخوشايندتر بود.

ص ه

در اين دوره صدمات وارده چنان طاقت فرسا بود که حضرت بهآءاللّه در بارهٴ آن

ميفرمايد : ( بکت علينا عيون اعدائنا و من ورائهم کلّ ذی بصر بصير .)

در مدّت (\*مُدّت\*) چهار سال و هشت ماه که در ادرنه مقيم بودند بلايای جديد بر آن عائله

زندانی وارد آمد علی (\*علی\*) رغم همهٴ مساعی که برای بيداری و انتباه ميرزا يحيی

نابرادری حضرت بهآءاللّه از سوی جمال اقدس ابهی بعمل آمد حسادت جنون آميز او به

منتهی (\*منتهي\*) درجه رسيد و حضرت بهآءاللّه را مسموم نمود چنانکه طيّ مدّت (\*مدت\*) يک ماه

حياتشان در خطر افتاد و اثر اين خدعه بصورت رعشه دست تا پايان حيات عنصريشان

باقی ماند .

حضرت ورقه عليا (\*عُليا\*) غالباً ميفرمودند که در تمام طول دورهٴ حيات از عهد طفوليّت

تا بلوغ زندگی ايشان همواره در معرض گونه‌ای تهديد دائمی بود که مبادا ايشانرا

از پدر محبوبشان دور کنند و اين تهديد بسيار جدّی بود زيرا در چند مورد اين نقشه

درکاربود که زندانيان را از همديگر جدا کنند باين معنی که حضرت بهآءاللّه را

به نقطه‌ای مجهول و ساير افراد عائله را بجای ديگر بفرستند در اين موقع بار

ديگر دسائس دشمنان داخل و خارج به ثمر رسيد و همان سلطانی که ايشانرا از بغداد

به قسطنطنيّه و از آنجا به ادرنه سرگون کرده بود اکنون فرمان ديگری صادر کرد

که حضرت بهآءاللّه را به عکّا تبعيد نمايد تا بيست و چهار سال بقيّه حيات خود را

در آنجا بسر برند امّا عائله مصيبت زده از اين امر اطّلاعی نداشتند و آنرا

صرفاً سرگوني ديگري دانسته و ميپنداشتند كه مفارقت دائمي در پيش است.

پس از يک مسافرت پر زحمت همراه با کمبود غذا و تلاطم دريا و گرمای سوزان ،

جماعت زندانيان

ص و

که با وساطت ماهرانهٴ (\*ماهرانه\*) حضرت عبدالبهآء هنوز با يکديگر بسر ميبردند بالاخره به

برج و باروی تبعيد گاه عکّا رسيده محبوس شدند و مدّت دو سال با بيماری و مرگ و

مير و فقدان وسائل زندگی مواجه بودند و از همه ناگوارتر صعود مهدی عزيز و

محبوب القلوب همه بود که در حال راه رفتن روی بام زندان و تلاوت مناجات از

روزنه سقف بزير افتاد و بر اثر جراحات وارده به ملکوت ابهی شتافت و جسد او

در حضور پدر غسل داده شد و جمال مُبارک مراتب احزان وارده را در الواح مختلفه

بيان فرمودنده‌اند و ميتوان تصوّر نمود که بر قلب مادر نحيف و خواهر مهربانش چه

گذشته است .

باين طريق چرخهای تقدير بآهستگی پيش ميرفت تا اينکه بر اثر مساعی جميله حضرت

عبدالبهآء برای حضرت بهآءاللّه، هر چند مسجون بودند، ميّسر شد که سنوات اخير

حيات خويش را در منزلگاهی در خارج شهر بآرامی بگذارنند و لکن بهائيّه خانم

همچنان با حضرت عبدالبهآء و ديگر افراد خانواده در عکّا باقی ماندند و

مسجونيّت آنها تا سقوط دستگاه سلطنت دولت عثمانی در سال ١٩٠٨ ادامه داشت .

در سال ١٨٩٢ ميلادی آفتاب مجد و جلال پدر بزرگوارش غروب نمود هر چند اين

واقعه موجب گرديد که دشمنان داخل و خارج اضطرابات عظيم ايجاد نمايند ولی حسّ از

خود گذشتگی و فداکاری و خدمت که بحسب ضرورت از سنّ شش سالگی در حيات بهائيّه

خانم بوديعه گذاشته شده بود همچنان بحال خود باقی ماند و اکنون تمام وجودش طائف

حول برادر محبوبش بود که پس از پدر مرکز ميثاق و مرجع امر اللّه شده بودند . در

طول سالهای آزادی و نصرت امر حضرت عبدالبهآء بمسافرتهای تاريخی خود به مصر و

اروپا و امريکای شمالی

ص ز

پرداختند در اين مسافرتها نامه‌هائی که به ورقه مقدّسه عليا مرقوم فرمودند نه

تنها حاکی از محبّت سرشار و عطوفت خاطر مبارک به ايشان است بلکه موفقيّت عظيم و

فتوحات مهمّی را که در اثر سفر حضرتشان نصيب امر حضرت بهآءاللّه گرديده است

بيان ميفرمايند .

بنظر ميرسيد که بار ديگر بقضای مبرم الهی در حيات پر از رنج و محن حضرت ورقه

عليا مصيبتهای ديگری پديد خواهد آمد . درماه نوامبر ١٩٢١ ميلادی آن برادر عزيزی

که از طفوليّت مصاحب نزديک او بود چشم از جهان فروبست برادری که از يک طرف به

او نهايت احترام را ميگذاشت و از طرف ديگر قريب هشتاد سال شريک صدمات و بليّات

او بود .

در گذشت کسی که شريک ناملايمات و سرگونيها و تغييرات عظيم و بحرانهای عائله

آنها بود برای هر زنی در سنّ او طاقت فرسا بود علی الخصوص که وضع و حال جانشين

حضرت عبدالبهآء بر آنها اضافه شد نوهٴ آنحضرت که بسمت وليّ امراللّه انتخاب

شده بود جوانی بيست و چهارساله بود و صعود حضرت مولی الوری موقعی اتّفاق افتاد

که او در دانشگاه اکسفورد مشغول تحصيل بود اين خبر مانند ضربه‌ای بر او فرود آمد

و از اينکه در الواح وصايای آنحضرت مقام و مسئوليّت ولايت امر باو تفويض شده بود

. منصعق و مندهش گرديد . در اين موقع اين خانم بزرگوار مانند هميشه به تقويت

روحيّه و حمايت و تشويق و ترغيب آن جوان دل خسته قيام کرد جوانی که حضرت

عبدالبهآء در بارهٴ او در طفوليّت بخواهرش چنين نگاشته بودند: ( نوگل باغ

ملاحت شوقی افندی را ببوسيد ) علاوه بر اين در موقعی که

ص ح

حضرت شوقی افندی بعلّت شدّت آلام و احزان وارده مسافرت کردند زعامت ديانت

بهائی را بعهدهٴ بهائيّه خانم گذاشتند و ايشان نيز آنرا پذيرفتند . چنانکه حضرت

ولی (\*وليّ\*) امراللّه ميفرمايند ( أمور امريّه چه داخل و چه خارج را بعهدهٴ عائلهٴ (\*عائله\*)

مقدّسه مبارکه به رياست حضرت ورقه عليا روحی له الفدا (\*الفداء\*) ميگذارم تا بمنّه تعالی کسب

صحّت و قوّت و اطمينان و نشاط روحاني نموده بنحو دلخواه و مرامم رشته خدماتم را

کاملاً مرتبأ (\*مرتّباً\*) بدست گرفته بمنتهی آرزو و آمال روحانيّه‌ام فائز و نائل گردم .)

بار ديگر خداوند بار سنگينی را بر دوش نحيف بهائيّه خانم گذاشت و با اينکه در

آن موقع هفتاد و پنج سال داشتند با بزرگواری هميشگی و لياقت و کفّ نفس و اطمينان

باطنی و قدرت معنوی تمام وقايع هولناک ناشيه از صعود مرکز ميثاق را متحمّل

شدند . بالاخره هنگام آزادی روحانی رسيد و وقت آن شد که غبار عالم خاک را از

پاهای خود بيفشاند و بملکوت الهی پرواز کند ولی آزادی و فراغت اين خانم

بزرگوار برای کسی که در دامان محبّت و عطوفتش پرورش يافته و حال شاهد اين

مفارقت بود مفهوم ديگری داشت چنانکه حضرت وليّ امراللّه ميفرمايند . ( تحمّل

ثقل فادح اين بليّه عظمي بر پروردهٴ يد عنايتش بسی صعب و گران است.) عواطف

محبّت آميز بزبان انگليسی برای احبّای غرب و بفارسی و عربی برای احبّای شرق از

قلم حضرت ولی امراللّه سريان يافت و تمام محبّت قلبی خود و بالاتر از آن

بزرگواری و جلال ورقه مبارکه عليا را بقالب عبارات و کلمات فنا ناپذير در آورد.

ايشان در مدّت سی و شش سال دورهٴ ولايت هرگز از ياد حضرت ورقه مبارکه عليا غافل

نبودند و انفاس طيّبه ايشانرا در پيشرفت

ص ط

امر در سراسر دنيا و نيز در ايجاد مؤسّسات (\*مُؤسّسات\*) امری در عالم دخيل ميدانستند و ياد و

تأثير حضرت ورقهٴ عليا در اقدامات بزرگ و کوچک خواه آشکار و خواه خفی و خواه

در زندگی شخصی حضرت وليّ امراللّه همواره ورد زبان مبارک (\*مُبارک\*) بود . در هر قدمی

اثرات روحانی و تاريخی حضرت ورقه عليا نمايان بود . ترجمه بی‌نظير تاريخ نبيل

به انگليسی يعنی آن شاهکاری که حضرت وليّ امراللّه بوجود آورد و بحضرت ورقه

عليا اهدأ (\*اهداء\*) فرمود بيانگر عشق و علاقه قلبی ايشان بحضرت ورقه مبارکه علياست :

به ورقه مقدّسه عليا

بقيّة (\*بقية\*) البهآء يادگار عهد پر مجد و جلال رسولی

اين کتاب را

بعنوان

ادای دين سپاسگزاری و محبّت

اهدأ (\*اهداء\*) ميکنيم (\*ميکنم\*)

حيفا فوريه ١٩٨٢

قسمت اوّل

از آثار حضرت بهآءاللّه

قسمت اوّل

از آثار حضرت بهآءاللّه اعظم

١- يا ايّتها الورقة‌ المُبارکة النّوراء غنّی و تغنّی علی افنان دوحة البهآء

هذه الکلمة العليا انّه لا اله الاّ هو ربّ الآخرة و الأُولی قد جعلناك من

خيرة الامآء و اعطيناك مقاماً لدی الوجه الّذی ما سبقته النّساء کذلك فضّلناك و

قدّمناك فضلاً من لدن مالك العرش و الثّری قد خلقنا عينك لمُشاهدة انوار وجهی

و أذنك لاستماع آياتی و هيکلک للقيام لدی العرش ان اشکری ربّك مولی الوری

ما احلی شهادة السّدرة لورقتها و الدّوحة الأحديّة لثمرتها بذکری ايّاها تضوّع

رائحة المسك طوبی لمن وجد و قال لك الحمد يا ربّی البهّی الأبهی و ما احلی

حضورك لدی الوجه و نظری اليك و عنايتی اليك و فضلی عليك و ذکری ايّاك فی هذا

اللّوح الّذی جعلناه آية عنايتی لك فی السّر و الاُجهار .

ألابهی

ورقتی ان استمعی ندآئی انّه لا اله الّا انا العزيز الحکيم اجد منک نفحات حبّی

و عرف قميص اسمی الأقدس المنير تحرّکی علی الشّجرة کيف شئت ثمّ انطقی

بثنآء ربّك بين العالمين لا تحزنی من الدّنيا تمسّکی بهذه السّدرة

الّتی انبتك اللّه منها لعمری ينبغی للحبيب ان يتمسّک بالمحبوب هذا محبُوب

العالمين.

قسمت دوّم

از آثار حضرت عبدالبهآء

قسمت دوّم

از آثار حضرت عبدالبهآء

۱- ايّتها الشقيقة الغزيزة (\*العزيزة\*) الرّوحانيّة شب و روز بياد تو هستم و چُون بخاطرم

گذری تأثّر اشتداد يابد و تحسّر تزايد جويد غم مخور غمخوار تو منم محزون

مباش مأيُوس مباش محصوُر مباش اين ايّام بگذرد انشاء اللّه در ظلّ جمال مُبار الغزيزة

در ملکوت ابهی جميع اين غصّه‌ها را فراموش ميکنيم و جميع اين طعن‌ها بتحسين

جمال مُبارکش تلافی ميگردد تا دنيابوده است حُزن و اندوه و حسرت و حرقت نصيب

بندگان الهی بوده قدری فکر کن ببين هميشه چنين بوده است لهذا دل بالطاف جمال

قدم خوش کن و خوش باش و مستبشر باش ....

٢- يا شقيقتی الشّفيقه در شب و روز بياد تو مشغولم آنی از خاطرم نميروی

فی الحقيقه بجهت خود ابداً متأسف و متحسّر نيستم ولی هر وقت مُلاحظه صدمات

شما را مينمايم بی‌اختيار اشک از چشمم ميريزد ...

٣- ايّتها الشّقيقة الرّوحانيّه در شب و روز بدرگاه احديّت عجز ونياز کنم

وناله و فغان نمايم که ای پرودگار مهربان آن ورقهٴ طيّبهٴ طاهره را بنفحات قدس

تسلّی بخش و بنسائم اُنس تصدّی ده بآيات ملکوتت تمکين عنايت فرما و به بيّنات

جبروتت تفريح احسان کن ای خداوند آن غمگين را انيس ياد رويت فرما و آن محزونه

را باسرار مکنونت مأنوس کن و بتجليّات انوار احديّتت مألوف نما از هر جهت

اسباب احزان بجهت او مُهيّاست و از جميع وجوه وسائل حسرت موجود و بی‌منتهي . در

هر آنی عنايتی کن و در هر دمی فضل و موهبتی بنما ابواب رجا از جميع جهات مسدود

باب الطاف بگشا و راه اميد از هرطرف مقطوع شاهراه احسان جديد بنما توئی کريم

و مهربان توئی مُعين و صاحب احسان ...

٤- يا شقيقة رُوحی و فُؤادی خبر وصول بمصر و حصول راحت سر رسيد نهايت روح

و ريحان حاصل گرديد حمد جمال قدم را که چنين عنايتی فرمود که قدری وجود مُبارکت

صحّت و عافيت يافته و قلوب احباب آن ديار مسرور و شادمان شده . اگر از احوال

اين بندهٴ آستان جمال ابهی پرسی شکر حضرت احديّتش را که بنفحات عنايت مشامی

معطّر

دارم و بفضل و موهبتش دلی خُرّم تأئيداتش چُون شعاع ساطع آفتاب پی درپی

ميرسد و جُنود ملکوتش مستمرّاً نصرت مينمايد حالت جسمانی و صحّت بدنی نيز بهتر است

اخبار عظمت امر و نفوذ انتشارش الحمد اللّه از جميع جهات ميرسد .

٥- يا شقيقتی الشّفيقه الرّوحانيّه از فضل و عنايت حضرت احديّت اُميدوارم که در

ظلّ حمايت جمال مُبارك محفوظ و مصوُن بوده و هستيد در شب و روز رويت در مقابل و

خويت مرکوز خاطر است

٦- باری حضرت اُخت را بجان و دل و رُوح و قلب و فؤاد مشتاق و در ليل و نهار در

حقيقت جان و وجدان مذکور از فرقتش نتوانم ذکری کنم زيرا آنچه نويسم البتّه از

عبرات محو خواهد شد ...

٧ - ای ضياء در اين سفر بايد با دلی خرّم و روح و ريحانی محکم همدم حضرت شقيقه

باشی شب و روز بکوشی و بجوشی و بخروشی که سبب سرور قلب مبارکش گردی چه که در

مُدّت حيات

دمی نياسود و در جميع عُمر آرام نگرفت چُون پروانه حول شمع الهی پرواز مينمود

جانی افروخته داشت ولی از حرارت محبّت اللّه سوخته ...

٨ - يا شقيقتی الشفيقه الحمد للّه از قرار مسموع هوای آن اقليم قدری مُوافق آمده

است اُميد از عنايت جمال مُبارک چنانست که بکلّی رفع کسالت گردد و در نهايت عافيت

مراجعت فرمائی که آن روی دلجويت را يکبار ديگر ببينم البتّه در هر پوسته تفصيل

احوال را مرقوم داريد چه که بسيار مُنتظرم هر کس از اينجا بخواهيد مرقوم

نمائيد که بفرستم تا دلتنگ نشويد حتّی مُنيره نهايت آرزوی من اين است که چند روزی

بروح و ريحان باشيد ما جميعاً الحمد للّه در نهايت صحّت و عافيتيم من اين ايّام

احوالم بهتر است شبها ميخوابم مُطمئن باش .

٩ - يا شقيقتی العزيزه الحمد للّه در ظلّ عنايت جمال مُبارک دراقليم فرنگ نسيمی

از گلشن عنايت وزيد و جان و دل جمعی منجذب ملکوت ابهي گرديد . آنچه شد از

تأييدات حضرت مقصود بود و الّا مارا چه لياقتی و چه استعداد و قابليتی بچهٴ شير

خواريم ولی ازپستان عنايت

او پرورش يابيم گياه ضعيفيم ولی از نيسان الطاف او نشو و نما کنيم لهذا بشکرانهٴ

اين تأييدات روزی مخصوص احرام کعبهٴ مقصود ببند و از قبل من توجّه نما و سر

بآستان مُبارک بنه و بگو پروردگارا آمرزگارا هر چند گنهکارم ولی جز تو پناه

ندارم شکر ترا که در اين آوارگی کوه و صحرا و بيچارگی و آزردگی در دريا باز

بفرياد رسيدی و تأئيد (\*تائيد\*) فرمودی و توفيق بخشيدی و بخدمت آستانت سرافراز کردی

مُوری را قوّت سليمانی بخشيدی و پشهئ‌يرا (\*پشّه ‌ئيرا\*) شير بيشهٴ رحمانی فرمودی قطره‌ای را

موج دريا دادی و ذرّهئ‌يرا (\*ذرّه ‌ئيرا\*) بذروهٴ الطاف رساندی هر چه بود از تو بود و الّا خاك

ضعيف را چه قوّتی و وجود نحيف را چه قدرتی پروردگارا بگناه مگير پناه ده عصيان

عصيان مبين غفران نما در لياقت منگر باب عنايت بگشا توئی مقتدر و توانا توئی

عالم و بينا .

١٠ يا شقيقتی المحبُوبة الورقة العُليا . شما دو روزه بعکّا رفتيد که مُراجعت

نمائيد غيبت حال مُدّت مديده شد ما در حيفا تنها مانديم بسيار مُشکل ميگذرد از

قرار معلوم قدری نقاهت عارض گشته هوای حيفا مُوافقتر بود ما حيفا را بجهت شما

مُهيّا نموديم ولی حقيقة اسباب زحمت شما گشت امّا چه چاره زحمات راه حق را

بايد کشيد اگر شما نکشيد

کی اين زحمت‌ها را تحمّل ميتواند باری هر قسمی باشد امروز بيائيد که دل من تنگ

شده است .

١١- يا شقيقتی بل شفيقتی العزيزه حکمت الهيّه حکم بفراق مُوقّت نمود ولی اشتياق

در نهايت ازدياد صبر بايد نمود تحمّل بايد کرد توکّل بايد نمود توسّل بايد جُست

چون شما در آنجائی از هر جهت من راحتم اين روزها من خيال مصر دارم تا خدا چه

خواهد بالنّيابه از من سر بر آستان مُبارک بگذار و روی و مُوی بخاک عتبه معطّر

فرما و از برای من طلب تأييد (\*تائيد\*) خدمت کن بلکه انشاء اللّه در مقابل الطاف بی

پايان حضرت رحمن بقطرهٴ از بحر عبوديّت مُوفّق گردم..

١٢- ايّتها الشّقيقتی الرّوحيّه در دامنهٴ کوه کرمل در مقام حضرت ايليا بذکر آن

ورقه عليا و احبّا (\*احبّاء\*) و اماء اللّه مشغول و مألوفيم . روزها را بتحريرات و شبها

را گاهی بمناجات و گهی در بستر بدفع کسالات ميگذرانيم هر چند بظاهر دور و

مهجوريم ول جميع اوقات بياد شماها ميگذرد . دقيقهٴ از يادت فارغ نيستم اگر چه

دوريم ولی نزديکيم در يک محفليم و در يک منزل چه که کلّ در ظلّ خيمهٴ الهی

هستيم و در قباب عنايت حضرت نامتناهی...

١٣- مُدّتی بود که همشيره يعنی از يوم صُعود از شدّت احزان و تأثّر و تحسّر عليل

و ضعيف و بقسمی نحيف شده بود که نزديك بتلاشی شده اگر چه خود او نهايت آرزويش

تجرّع جام وفات و صعود بعوالم تجلّی ذات است ولی اين عبد از مشاهدهٴ (\*مُشاهده\*) اين حال

بسيار متأثّر ميشدم بعد فکر کردم که الحمد للّه مثل جناب حاجی \* غمخواری دارم

پس خوب است که او را در اين مشقّات شريک خويش نمايم . لهذا بجهت تبديل هوا

مُصمّم بر آن شدم که او را روانه مصر نمايم . باری اگر چه اسباب زحمت و مشقّت

است ولی از فضل حق اميداست که علّت روح و ريحان گردد ...

١٤- يا شقيقتی الرّوحانيّه شما بعنوان سه چهار شب بحيفا رفتيد . حال معلوم

ميشود که روحانيّت مقام اعلي روح و ريحان بخشيده . قوّهٴ مغناطيس جذب نموده و

البتّه ما را نيز ياد خواهيد نمود فی الحقيقه روحانيّت مکان و لطافت هوا و

طراوت فضا و عذوبت ماء و ملاحت صحرا و حلاوت منظر دريا و نفحات قدس ملکوت

اعلي در آن حظيرة القدس جمع شده حق با شُماست نور ديده روحانيان شوقی افندی

... را ببوسيد ..

---------------------------------------------------------------------

\* - حاجی ميرزا حسن خراسانی ( رجوع شود به نسخه انگليسی کتاب (عبدالبهآء

تأليف ح م باليوزی صفحات ٨٦ و ١٢٤ )

١٥- ايّتها الشّقيقة الرّوحانيّه الحمد للّه بفضل و عنايت جمال قدم محفوظاً

مصوناً وارد اين شهر \* و شاطی اين بحر شديم .. وقتی اين سواحل مهبّ حضرت احديّت

بوده و در اين وادی مقدّس ندای لبّيك اللّهم لبّيك از ابن الرّوح \* بُلند گشته.

لهذا از هر جهت نفحات قدس استشمام ميشود . مقصود اينست که مُطمئن باشيد که اين

عبد را زحمت و مشقّت و تعبی نه . بخود مشغولم و از جميع مشاغل دهنيّه (\*ذهنيّه\*) فارغ . جز

يک فکر که سبب تشويش ذهن است و آن اينکه مبادا شما محزون باشيد . از فضل و

عنابت جمال قدم اميدوارم که تسلّی قلوب عنايت فرمايد ...

١٦- يا شقيقتی الشّفيقه الحمد للّه صحّت و سلامت بفضل و عنايت حضرت احديّت

حاصل است ولی فرقت شما بسيار مُشکل امّا در جميع احيان در دامنهٴ جبل مُقدّس

مُبارک مُتيمّن کرمل بياد شما مشغول و بالنّيابه مسعوديم ...

١٧- يا شقيقتی العزيزه مُدّتی است که از ما هجرت بناصره و حيفا نموديد . اين

سفر بطول

------------------------

\* طبريّه \* حضرت مسيح

انجاميد . هوای عکّا در نهايت اعتدال است . اگر مراجعت نمائيد سبب سُرور قلوب

گردد ...

١٨- يا شقيقتی العزيزه آنی شما را فراموش ننمايم همواره در فکر و ذکر تو

هستم از الطاف الهيّه اُميدوارم که محفوظ بوده و هستی و از قبل من دو عتبهٴ مُبارکه

را زيارت مينمائی ...

١٩- يا شقيقتی الرّوحيّه و شفيقتی الوجدانيّه آب و هوای حيفا انشاء اللّه

مُوافق آمده و از فضل و الطاف جمال قدم اُميدوارم که قدری صحّت و راحت حاصل

گردد . شب و روز بياد شما هستم . ميخواستم که اين چند روز محض ديدن شما بحيفا

بيايم امّا کثرت مشاغل و متاعب فرصت نداد . زيرا مُسافرين را ميخواهم روانه

نمايم و هر يك يك طومار اسمآء مرقوم نموده بودند . الحمد للّه جميع را

مرقوم نمودم .. نو گل باغ ملاحت شوقی افندی را ببوسيد ...

٢٠- ايّتها الورقة الرّحمانيّة العُليا در نهايت صحّت وارد نيورک گشتم و

همواره بياد

شما بودم و بدرگاه جمال قدم عجز و لابه مينمودم که شما را در کهف حفظ و حمايت

خويش محفوظ و مصون بدارد . ما الحمد للّه با روح و ريحانيم . اُميدم چنانست

که شما نيز در ظلّ عنايت محفوظ و مصون باشيد . تفصيل احوال روحا خانم و شوقی

افندی را زود مرقوم داريد ولی طبق واقع کتمان ننمائيد اين بهتر است .

جميع را نهايت اشتياق ابلاغ داريد .

٢١- حضرت همشيره را نميدانم بچه زبان بيان اشتياق نمايم آنچه بنويسم قلم قاصر

است...

قسمت سوّم

از توقيعات حضرت وليّ امراللّه

قسمت سوّم

از توقيعات حضرت وليّ امراللّه

١- اين عبد پس از واقعهٴ مؤلمه مصيبت عُظمي صعُود حضرت عبدالبهآء بملکوت ابهي

بحدّی مُبتلا و دُچار صدمات اعدای امر اللّه و حُزن و الم گشته‌ام که وجودم را

در همچو وقتی و در چنين محيطی منافی ايفای وظايف مهمّه مقدّسه خويش ميشمرم .

لذا چندی ناچار اُمور امريّه چه داخل و چه خارج را بعهدهٴ عائلهٴ مُقدّسه مبارکه

برياست حضرت ورقه عليا روحی لها الفداء ميگذارم . تا بمنّه تعالی کسب صحّت و

قوّت و اطمينان و نشاط روحانی نموده بنحو دلخواه و مرامم رشته خدماتم را کاملاً

مُرتّباً بدست گرفته بمنتهی آرزو و آمال روحانيّه‌ام فائز و نائل گردم . بندهٴ

آستانش شوقی اپريل سنهٴ ١٩٢٢

٢- در اين استدعای پرشور صدای من بار ديگر با ندای پر شور و شوق و شايد آخرين

تمنّای حضرت ورقه ‌عُليا تقويت ميشود که روح مُقدّسش اينك در آستانهٴ رفرف اعلي

مشتاق آنست

که در پرواز خويش به ملکوت ابهي به محضر پدر آسمانی مقتدر خويش خبر اطمينان

بخش اکمال و اتمام اين مشروع \* مهمّ را همراه برد مشروعی که ترقی و پيشرفت

سريع آن ايّام اخير حيات ترابی حضرتش را روشن ميساخت ( ترجمه )

٣- روح فنا ناپذير ورقه مقدّسه عليا بافق اعلي پرواز نمود و عاشقان بی‌شمار

حيات مقدّسش را در خاور و باختر غريق بحر احزان ساخت . عالم انسانی بزودی فقدان

غير قابل جبران آن جانِ پاک را در يابد . امر محبوب ما که از صعود غير منتظره

حضرت عبدالبهآء ضربه‌ای شديد ديده بود حال از در گذشت آخرين يادگار حضرت

بهآءاللّه و صاحب عالی‌ترين مقام جامعه پيروانش داغدار است . عائله مبارکه از

عضو ممتاز و اعظم طراز خويش محروم شد . اين عبد نيز بسهم خود از يگانه ملجاء و

پناه و مايه سرور و تسلّی خويش در اين عالم ادني محروم گرديد . جسد مقدّسش در

جوار مقامات متبرّکه استقرار خواهد يافت .

حدوث چنين ضايعهٴ عظيمه‌ای مستلزم آن است که جميع اعياد امری در عالم بمدّت نه

ماه موقوف شود . به محافل و جمعيّت‌های امری اطّلاع دهيد با کمال وقار مجالس

تذکّر

---------------------------------------------------

\* ساختمان مشرق الاذکار ويلمت . ايلينوی آمريکا

شايسته ترتيب دهند و سجايا و نعوت حيات آن ورقه مباکه را بستايند و وقايع دورهٴ

عمر گرانقدر ايشان را بخاطر آورند . در تالار بزرگ مشرق الاذکار نيز مجلس تذکّری

صرفاً جهت تلاوت آيات و مناجات منعقد گردد . ( ترجمه )

٤- ورقه مقدّسه عليا بملکوت ابهي صعود فرمود . احزان ما شديد است و فقدان

ايشان جبران نا پذير . به محافل محلّيه اطّلاع دهيد مجالس تذکّر شايسته بخاطر

آن وجود شريف و عاليقدری که حياتش پر از حادثه بود تشکيل دهند . شايسته چنان

است که نظر باحزان شديده بمدّت نه ماه در سراسر عالم بهائی هر گونه اعياد و

جشنهای امری تعطيل شود . جسد مکرّمش در جوار عتبهٴ مُبارکه استقرار يافت \*

( ترجمه )

--------------------------------------------------------------------------

\* متن تلگراف حضرت ولّی (\*وليّ \*) امراللّه مُورّخ ١٥ ژوئيه ١٩٣٢ که بمناسبت صعود حضرت

ورقهٴ مبارکه عليا به ايران مخابره شده چنين است:

روحانی پارسيان طهران

ورقه عليا بقية البهآء و وديعتُه أز اُفق بقعه نوراء متواری و بسدرة المنتهی

متصاعد و در اعلی غرف جنان بر مسند عزّبقا متّکی چشم اهل بها گريان است و قلوب

اهل وفا سوزان. صبر و شکيب صفت ياران راستان است و تسليم و رضا از شيم خاصّان و

مقرّبان . اعياد و جشنهای امريّه اعزازاً لمقامها المحمود مدّت نه ماه در شرق و

غرب عالم بهائی بالکليّه موقوف هيکل نازنينش در بقعه مرتفعه جوار مقام بها

استقرار يافت . شوقی

٥- ايّها المُلتهبون من نار الفراق قسم به نيّر آفاق که کبد اين مشتاق چنان

در سوز و احتراق است که شرح نتوانم و از عُهدهٴ وضعش (\*وصفش \*) بر نيايم زيرا خبر فاجعهٴ

عظمی و فادحهٴ کُبري عروج عُليا ورقه مقدّسهٴ زکيّه مُطهّرهٴ نوراء بقية البهآء

و وديعته ثمرهٴ ازليّه سدرهٴ منتهي و يگانه يادگار شجرهٴ طوبي روحی

لمظلوميّتها الفداء بسمع اين بينوا فجأةً رسيده و جمرهٴ محرقه در قلب اين خسته

دل ناتوان بيفکنده و بُنيان صبر بر انداخته و اشك حسرت چُون سيل جارف از ديده

منهمر ساخته . فوا اسفا عليّ بما مُنعت عن الحضور و الوفود فی ساحتها حين خاتمة

حياتها و عروجها اِلی ربّها و مولاها و استقرار جسدها اللّطيف فی مقرّها و

مقامها اذاً بقيت من هذا الفخر العظيم و الشّرف المبين ممنوعاً بعيداً محرُوماً

مهجوراً .

ای برادران و خواهران روحانی در اين يوم رهيب از جهتی نحيب بکا و فرياد

واويلا از حنجر اهل بها در امکنهٴ ترابيّه در فرقت آن معدن وفا و أفول آن نجم

درّی اُفق عزّت ابديّه در مغرب بقعهٴ احديّه بلند است و از جهتی آهنگ تهليل و

تقديس اهل عالّين و هياکل خلد برين و عن ورائهم کلّ النُبييّن در استقبال آن هيکل

نازنين و استقرارش بر رفرف عليّين و جلوسش بر يمين مرکزعهد قويم مرتفع و متتابع

عموم من فی البهآء فی مشارق الأرض و مغاربها چُون يتيمان بينوا اشک ريزانند

و نالان بيصبر و قرارند و از فرقتش نگران . از

اعماق قلوب کئيبه‌شان اين ندای جانسوز بافق ابهي مُتواصل : اَين انت يا مشعل

الحُبّ و الوداد . اَين انت يا معدن اللّطف و الحنان . اَين انت يا مظهرالکرم و

السّخاء اَين انت يا مطلع الانقطاع فی الابداع اَين انت يا وديعة البهآء بين

ملأ الانشاء و بقيته بين عباده و نفحة قميصه للخلايق اجمعين .

ای عشّاق آن طلعت نوراء آن سراج وهّاج هر چند در عرصهٴ ناسوت دُهنش تمام

گشت و نورش خاموش شد ولی در مشکات ملکوت باصبع سُلطان سرير لاهوت چنان

بر افروخت و بر طلعات فردوس که در غرفات حُمر ياقوت در حولش طائفند چنان پرتوی

بيفکند که کلّ ندای واطربا از دل و جان بر آوردند و بندای احسنت احسنت عليک

صلوات اللّه ايّتها الورقة العلياء آن ساذج حُبّ و صفا را در خيام عزّ بقا

استقبال نمودند . مُنادی قدس در آن حين امراً من لدی اللّه المهيمن القيّوم ندا

بر آورد : يا ورقة العُليا انت الّتی صبرت فی اللّه فی حيوتک منذر نعومة

اظفارک و تحملت فی سبيله ما لا تحمّله الّا اللّه بنفسه الغالبة علی الممکنات

و من قبله مُبشّره الکريم و من بعده غصنه المبارک المتعالی الممتنع الفريد .

يستبرکّن بانفاسک اهل ملأ الأعلي و يطوفنّ حولک سکّان رفرف البقاء و تشهدك

بذلک ارواح القاصرات فی سرادق العظمة و عن ورائهن لسان اللّه الصّادق الظّاهر

البديع .

طوبی لك و حسن مآب بُشري لك و خير اياب

بلی تحمّل ثقل فادح اين بليّه عُظمي بر پروردهٴ يد عنايتش بسی صعب و گران است

ولی حمد ربّ عزّت را که جسم لطيفش از سجن محن و بلايای متتابعه که ازيد از هشتاد

سال بمظلوميّتی حيرت انگيز تحمّل فرمود آزاد شد و از قيد غموم و هموم برست و از

آلام و اوجاع گوناگون نجات يافت . و از عوارض اين دنيای دنيّه رهائی جست و

بساط هجر اَب بزرگوار و برادر نيک اختر مهر پرورش را درهم پيچيد و در بحبوحهٴ

فردوس مَقرّ و مأوی يافت . مُدّت حيات پر تلاطمش اين لطيفهٴ ربّانی دمی نياسود و

آنی فراغت و آرامی نجست و نخواست . در بدو حياتش از حين طفوليّت از کأس کدر

آشام بليّات و رزايای سنين اوليّه ظهور امر اعظم الهی بنوشيد و در فتنه سنهٴ

حين \* در اثر تالان و تاراج اموال اَبِ بزرگوارش تلخی فقر و پريشانی بچشيد و در

اسارت و کربت و غربت جمال ابهی سهيم و شريك گشت و در فتن و انقلابات ارض عراق

که از تدليس و تزوير قطب شقاق و مرکز نفاق احداث شد بلايای لاتحصي در نهايت

تسليم و رضا تحمّل فرمود از خويش و پيوند بگذشت و از مال و منال بيزار شد

حبل تعلّقات را بالمرّه ببريد و چون پروانهٴ جان سوخته در حول شمع جمال بيمثال

ليلاً و نهاراً طائف گشت . در اُفق انقطاع چون زهرهٴ زهرا

-------------------------------------------------------------------------

\*- کلمهٴ ( حين ) بحساب جَمل ( ابجد ) معادل (٦٨) است که اشاره بوقايع سال ١٢٦٨

هجری قمری ( ٥٢ - ١٨٥١ ميلادی ) ميباشد

بدرخشيد و در شيم و رفتارش آثار بهيّه جمال مختار را بر خويش و بيگانه و حقير و

فرزانه مکشوف و مدلّل ساخت . از تأثّرات شديده عميقه و عوارض مُستوليه متعدّده

متنوّعه که در ارض سرّ بر آن معدن لطافت و ساذج وداد وارد هيکل زيبايش چُون آه

شد و جسد نازنينش بمثابهٴ تاری گشت . در رجفه کُبري که در سنين شداد اراضی

قلوب را متزلزل نمود آن رکن رفيع متزعزع نشد و از هُبوب ارياح کره عقيم آن ورقه

دوحهٴ بقا پژمرده و افسرده نگشت . سمند همّت را در مضمار عبوديّت و جانفشانی

جولانی جديد داد و در جذب قلوب و تقليب ارواح و ازالهٴ ظنون و شبهات گوی سبقت را

از همگنان بربائيد . بمياه شفقت بی‌منتهايش خارستان قلوب را پر از گُل و شقايق

مُحبّت محبوب ابهي کرد و بسيف مِهر خالصش افئدهٴ صلدهٴ صلبه را واله و مجذوب امر

بيمثال جمال ذوالجلال بنمود . در قلعهٴ محصنه ازتعدّيات و تجاوزات انفس شريره

زخمی جديد بر قلب مجروحش وارد گشت و لطمه‌ای شديد بر خاطر آزرده‌اش برسيد هجر

جمال ابهي بر کربتش بيفزود و از جفای بيوفايان نار حسرتش بفوران آمد . در

بحبوحهٴ طغيان نقض آن کنز ثمين الهی رُخ بر افروخت و قدر و حيثيّتش در جمع

اهل بهآء واضح و مُبرهن گشت . از هجوم عنيف سالار نقض بر مقدّسات آئين بهائی

خائف و پريشان نشد و ملول و مأيوس نگرديد در دورهٴ مُفتّشين غصن فريد بها را

ظهير و مُعينی امين بود و انيس و جليسی بی‌قرين . اخ بزرگوارش

را در حين غياب در آفاق غربيّه نعم الوکيل بود و نايب و نماينده‌ای بی‌مثيل و

عديل در لوحی از الواح که از يراعه مرکز ميثاق بافتخار حضرت حرم صادر اين کلمات

درّيات در حق آن ورقه نوراء مسطور قوله الأحلي : ( حضرت اخت را بجان و دل و

روح و قلب و فوأد مشتاق و در ليل و نهار در حقيقت جان و وجدان مذکور . از

فرقتش نتوانم ذکری کنم زيرا آنچه نويسم الّبته (\*البتّه\*) از عبرات محو خواهد شد . ) پس از

صعود حضرت عبدالبهآء بملكوت ابهي آن شمع ملأ اعلي اين مور ضعيف را در آغوش

محبّت خود بگرفت و بمهر و شفقتی بيمثيل بر آنچه لازمهٴ عبوديّت است تشويق و

ترغيب و دلالت فرمود . عنصر وجود اين عبد ناتوان بمهرش مخمّر و بروحات اُنسش

ممتزج و از روح جاويدش مستمّد . تعطّفات و تلطّفاتش طرفة العينی از ياد نرود و

بمرور شهور و اعوام اثراتش در اين قلب حزين نقصان نپذيرد . ای خانم اهل بها

رفتی و شکست محفل ما هم محفل ما و هم دل ما

قلم و لسانم از عهدهٴ شکرت عاجز است و از وصف سجايای حميده‌ات قاصر . رشحی از

محبّت بيکرانت را تقدير نتوانم و از عهدهٴ تعريف و توصيف ادني حادثه‌ای از حوادث

حيات گرانبهايت بر نيايم . در بارگاه الهی روح مقدّست شفيع اين مور ضعيف است و

در اين تنگنای ظلمانی ياد پر حلاوتت انيس و دستگير اين عبد حقير . شکل زيبايت

برصفحه قلب مجروحم منقوش است و تبسّمات

جان افزايت در اعماق دل غمينم مطبوع و محفوظ . مرا در ساحت عزّ کبريا فراموش

منما و از امدادت متتابعه حيّ قدير مأيوس و ممنوع مگردان و درملك و ملکوت

بآنچه تو دانی اعظم نوايای اين عبد است برسان .

ای حبيبان با وفا شايسته و سزاوار آنکه در جامعه پيروان حضرت بهآءاللّه اعزازاً

لمقامها المتعالی المنيع در مُدّت ٩ ماه در خاور و باختر اعياد و جشنهای امريّه

بالکليّه موقوف گردد و مجالس تذکّر و تعزيت در هر شهر و قريه‌ای بکمال وقار و

روحانيّت و تبتّل و توجّه و خضوع و خشوع منعقد شود و سجايا و نعوت آن ورقهٴ

بهيّه نوراء و سر جملهٴ اهل بها باحلي کلمات و ابدع عبارات توصيف و توضيح و

تشريح گردد و اگر چنانچه تأجيل و تعويق در مدّت يکسال در جشنهای خصوصی افراد

بهائيان نيز ممکن و ميسّر البتّه من دون ترديد اظهاراً و اثباتاً لحزنهم و

کربتهم فی هذا المصاب الأليم تأخير اندازند و اين نامه و استغاثه اين عبد را

در مجامع تذکّر تلاوت نمايند . لعلّ اللّه ييسّر اموری و يبّدد غموم احزانی و

يقضی حوائجی و يحقق آمالی بفضله و قدرته و عطائه .

٦- گُروه غمزدگان پيروان حضرت بهآءاللّه حُزن و المی که شدّت و حدّتش صعود

ناگهانی

حضرت عبدالبهآء را بخاطرميآورد اکنون باز ارکان عالم بهائی را متزعزع ساخته

است . هر چند ورقه مقدّسه عليا محبوب القلوب و يادگار گرانقدر حضرت بهآءاللّه

که حضرت عبدالبهآء بدستهای ضعيف و ناقابل ما سپرده بودند بملکوت ابهي صعود

فرمود و ليکن ميراث ملکوتی روحانيش الی الأبد باقی و بر قرار خواهد بود .

پيروان اسم اعظم کلّاً و قلباً بر اين ضربه دردناک کاملاً واقفند هر چند اين

واقعه (\*واقعۀ\*) هولناک غير منتظره نبود و قريب الوقوع مينمود و ليکن چون بالأخره واقع شد

و ساعت دهشتناك فرارسيد قلوب همه ما را که پروردگان يد عنايت و محبّتش بوديم

جريحه دار و بی‌قرار ساخت . چگونه ممکن است اين قلم نا توان چنان مقام منيعی را

وصف تواند و از عهده تصوير حوادث حيات بلند پايه‌اش بر آيد و در اِحصای عواطف

و الطافی که چون غيث هاطل از دوره طفوليّت شامل حالش بوده مُوفّق گردد؟ چنين قلم

نارسائی دين خويش را در امتنان و تقدير از عنايات نفس مُبارکی که بهترين تسلّی

دهنده و الهام بخش حياتم بوده هرگز ادا نتواند . در اين زمان آلام و احزانم نه

چندان است که ببيان مافی الضّمير قادر گردم .

تنها آيندگان و صاحبان قلمی تواناتر از اين ميتوانند عظمت حيات روحانيش را

بستايند و بشرح وظيفه بی‌نظيری که در طيّ تاريخ پر حادثه امر بهائی بر عهده

داشته پردازند و بوصف

بيانات سراسر تمجيدی که از قلم حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء صادر شده و

اغلب بنظر احبّای شرق و غرب نرسيده مألوف گردند و سهم عظيمی را که حضرتش در

بعضی از وقايع عمده تاريخ امر بر عهده داشته تشريح نمايند و مواهب و عواطف نادر

الوجودش را بيان نمايند . اين صفات و ملکات عديم النّظير چنان در تار و پود

امر الهی اثر نهاده که در آينده هيچ مورّخ ماهری نميتواند آنرا ناديده انگارد

و يا از قدر و قيمتش بکاهد .

از زمانی که عصر دليران اوّليّه امر اللّه در شرف خاتمه بود و حضرت بهآءاللّه

در سياه چال طهران مسجون گرديدند ورقهٴ مُقدّسه عليا که آن موقع طفلی بيش

نبودند اين امتياز را يافتند که از جام بلايا و مصائب وارده بر مؤمنين اوّليه

عصر رسولی بچشند .

خوب بخاطر ميآورم موقعی که آنحضرت هنوز حافظه‌شان قوی بود نقل ميکردند که چگونه

وقتيکه ايشان در آستانهٴ خانهٴ غارت شده‌شان ايستاده بودند همه اطرافيان سخت

نگران و منتظر بودند که هر دقيقه خبر قتل حضرت بهآءاللّه را بشنوند و اغلب

ميفرمودند که در آن ساعات پدر و مادرشان چنان بسرعت دارائی و املاک خود را از

دست داده بودند که درظرف يک روز با اينکه در شمار يکی از غنی‌ترين خانواده‌های

طهران بودند به فقر و فاقه شديد افتادند و چون وسيله معاش نداشتند مادرشان

نوّابه خانم مجبُور بود مقداری آرد کف دست ايشان بريزد

تا بجای قوت لايموت صرف نمايند .

و چوُن به اين عضو شريف و ممتاز عائله مبارکه بعداً در سنين نو جوانی بوسيلهٴ

اَبِ حَنونش مأموريّتهائی محوّل شد که از عهدهٴ هيچ دختری در آن سّن و سال بر

نميامد اين دختر نو جوان از دل و جان آنها را ميپذيرفت و با کمال رغبت و

مسرّت از هر موقعيّت استفاده کرده به بهترين وجهی بانجام ميرسانيد . دقّت و

صعوبت شديد انجام اُموري كه اغلب بايشان مراجعه ميشد از جمله در موقعي كه بغداد

بر اثر خود سری و فساد ميرزايحيی در معرض طوفان سهمگين بود يا تنهائی و گوشه

گيری که در عنفوان جوانی در دورهٴ‌انزوای اجباری پدرشان بکوههای سُليمانيه حسّ

ميکردند بهترين معرّف لياقت و کفايت ايشان در انجام مراجعات و قبول هرنوع

فداکاری در سبيل اجراءآنها بود . همچنين موقعی که قوای هادمهٴ انشقاق و تفرقه آن

جماعت قليل تبعيد شدگان مقيم ادرنه را تهديد ميکر و بنظر ميرسيد که سر نوشت آنها

به پائين‌ترين حدِّ سقوط رسيده باشد حضرت ورقهٴ عليا چنان قدرت ايمان و سلوك و

رفتار ملايم و روش عفو و اغماضی در آن دورهٴ افتتان شديد از خود نشان دادند که

مُحيّر عقول بود . درآن دوره شدّت اضطرابات و سرمای شديد و استثنائيِ زمستان که

توأم با عدم وسائل زندگی خانوادگی و صحّی و تضييقات مالی بود باعث شد که سلامت

ايشان بخطر افتد و آن نيروی حياتی قوی که هميشه از آن برخوردار بودند دچار ضعف

گردد . درد و الم و طوفان

آن دوره در خاطرشان اثر عميق بخشيد و تا پايان حيات اثرات و علامات آن سختيها و

مصائب در جبين ملکوتی ايشان نموداربود .

با اينحال تنها موقعی که همراه با حضرت بهآءاللّه در زندان عکّامحبوس شدند قدرت

فوق العاده و عشق و محبّت نسبت به آن حضرت و مواهبی که در ميان اعضای عائله

مبارکه مُختصّ ايشان و حضرت عبدالبهآء بود بتمامه تجلّی کرد . آن عشق و علاقه

مفرطی که زاده محبّت اللّه است و عواطف انسانی که کمتر نفسی از نفوس بشری بابراز

آن قادر است .

در حاليکه هر گونه علائق دنيوی را از مغز و قلب خود زدوده و حتّی فکر ازدواج

را از خاطر خود دور کرده بودند با عزمی جزم بطرفداری از برادر بزرگوار کمر همّت

بستند و بکمک و مساعدت او قيام کرده و حيات خود را وقف خدمت بامر مبارک پدر پُر

مجد و جلال خويش نمودند . خواه در ادارهٴ امور منزل که در آن مهارت تامّ داشتند

و خواه در روابط اجتماعی که در آن برای حفاظت حضرت بهآءاللّه و حضرت

عبدالبهآء هردو سعی بليغ مبذول ميداشتند و خواه برای مواظبت دقيقی که برای رفع

احتياجات روزانه پدر بزرگوار ميکردند و يا مراتب سخاوت و محبّت و مودّتی که از

خود بروز ميدادند حضرت ورقهٴ مبارکه عليا در آن موقع لياقت و شايستگی خود را در

رديف نفوس خادمه و مخلصه‌ای که در مجهودات سراسرحيات حضرت بهآءاللّه

شرکت داشتند بخوبی نشان ميدادند .

چه تألّم آوربود ناسپاسی مأمورين و همسران و زيردستان آنان در مقابل آنهمه

عناياتی که مشارٌ اليها بکمك برادر بزرگوارش کريمانه نسبت بآنها مبذول ميداشتند.

صبر و حوصله و وقار و خير خواهي بي‌حدّ و حصر ايشان بعوض اينكه از عناد آن نسل

فاسد بکاهد آتش بغض و کينهٴ آنها را دامن ميزد و حسادت آنها را بر می انگيخت و

هول و هراس آنها را تشديد ميکرد .

سر نوشت نامعلوم و تاريك و رنج و زحمتی که آن جماعت مؤمنين محبوس در قلعه

عکّا را احاطه کرده بود با روح اميد و اعتماد و خوش بينی که بر رفتار

شرافتمندانه و شاد آنها سايه انداخته بود تضادّ بسيارداشت . هيچ بلا و مصيبتی هر

قدر شديد بود نميتوانست چهرهٴ ملکوتی ايشان را مکدّر نمايد و هيچ اضطرابی هر قدر

مشکل نميتوانست خلق و خوی نجيبانه و بزرگ منشانه حضرتش را تغيير دهد . اين که

قلب حسّاس ايشان از کوچکترين آزار و آسيب وارد بر کِهترين مخلوقات متأثّر ميشد و

فوراً عکس العمل مينمود اعمّ از آنکه اين افراد دوست و يا دشمن باشند برای کسانی

که آشنائی بصفات ممتازه ايشان داشتند قابل شكّ و ترديد نبود درعين حال کفّ نفس و

قوّت ارادهٴ ايشان چنان بود که تأثّرات خاطر خود را مخفی ميداشتند بنحوی يك

ناظر سطحی بشدّت احساسات درونی ايشان پی نبرده به مراتب عواطف قلبی ايشان راه

نمی يافت . در مکتب بلايا و مصائب

در حاليکه وجود ايشان بحُلَيه فروتنی و خضوُع و خشوع آراسته بود از اَبِ بزرگوار و

مظلوم خود نيز آموخته بودند که چگونه درسی به جماعات بزرگ مؤمنين بعد از پدر

عالی مقام خود بياموزند . در حاليکه به قوای ملکوتی مصاحبت نزديک و طولانی با

حضرت بهآءاللّه مجهز و از مَثَلِ اعلای حضرت عبدالبهآء که مجهوُدات امری را

دائماً توسعه ميدادند مُستفيض شده بودند اکنون کاملاً آمادگی داشتند تا با طوفان

اعمال ناهنجار و خدعه آميز ناقضين ميثاق و حملات مضرّه آنهامقابله نمايند .

هر چند صدمات و لطمات وارده بر آنحضرت از زمان طفوليّت شديد بود غم و غصّه روحی

ناشی از صعود حضرت بهآءاللّه باعث اتّخاذ چنان تصميمی شد که با وجود ضعف قوای

جسمانی هيچگونه صَرصر امتحانی آنرا نلرزاند . در بحبوحهٴ گَرد و خاکی که طغيان آن

عُصْبهٴ غرور و بيوفا برانگيخته بود آنحضرت مجبور شدند روابط خانوادگی را بگسلند

و معاشرتهای قديمی و نزديک را قطع نمايند و مناسبات کم اهمّيت را برای خاطر امری

که به آن ايمان داشتند و صادقانه به آن خدمت ميکردند کنار بگذارند .

اين قضيّه مُنجّر باين شد که ايشان در کنار کسی که پدرشان بعنوان مرکز ميثاق و

مُبيّن منصوص آثار خود انتخاب نموده بودند قرار گرفتند . مادر عزيزش و همچنين

کليم عموی بزرگوارشان يعنی دو رُکنی که در تمام مراحل سرگونی حضرت بهآءاللّه

ازايران تا آخرين محلّ

نفی بر خلافِ ديگر اعضای خانواده وفاداری و صداقت ايمانی خود را نشان داده بودند

بملکوت ابهي صعود کردند . در شرايطی مصيبت بار حضرت غصن اطهر برادر ديگر خود را

نيز که در عنفوان شباب بود از دست دادند و در نتيجه از تمام خانواده حضرت

بهآءاللّه حضرتش تنها کسی بود که درمقابل تقريباً تمام افراد ديگر خانواده که

عليه غصن اعظم الهی صف تمرّد و بيوفائی آراسته بودند اسباب مسرّت خاطر و تقويت

مساعی ايشان بود . در انجام وظيفه دشوار خود حضرت ورقهٴ عليا از معاضدت مجّدانه (\*مُجِدّانه\*)

منيره خانم حَرم مُبارکه و دخترهايشان يعنی آنهائيکه بحدّ رشد رسيده و ميتوانستند

در انجام اين منظور شگرف کمکی نمايند بر خوردار ميشدند همان امر خطيری که تا ابد

با نام مُبارک حضرت عبدالبهآء مرتبط خواهد ماند .

با صعود حضرت بهآءاللّه و همجات (\*هَجَمات\*) عنيف نيروهای منحرف متعاقب آن ، حضرت ورقه عليا

که آن موقع در اوج زندگی خود بودند از موقعيّت بزرگی که پيش آمده بود استفاده

کرده وظيفه مخصوص محوّله خود را به بهترين وجه بانجام رسانيد . اگر بخواهم در

اينجا از دسائس پياپی محمّد علی ناقض اکبرِ ميثاق حضرت بهآءاللّه و همدستانش که

بهر نوع وسائل پستی متشبّث ميشدند و اضطرابی که مراجعات و تعبيرات حساب شده و

تهمت‌های آنها در مراجع و دستگاه مشاورين سلطان عبدالحميدايجاد ميکرد يا بازرسی

ها و تحقيقاتی که ببار ميآوردْ و يا سختگيريهائی

که در حين مسجونيّت توليد ميکرد و خطراتی که دوبار (\*دوباره\*) باعث ميشد صحبت کنم از منظور

اصلی خود که تقديم مراتب احترام و ياد آوری عواطف و عنايات ايشان است باز ميمانم

همين قدر کافی است گفته شود که اگر مراقبت شبانه روزی و لطف مخصوص و آداب و

صبر بي‌انتهي و وقار شجاعانه حضرت ورقه عليا نبود گرفتاريها و مشكلات بسيار سخت

تری پيش ميآمد و بارِ مسئوليّت‌ها و نگرانيهای حضرت عبدالبهآء بمراتب سنگين‌تر

ميشد . و چون طوفان سهمناکی که افق اراضی مقدّسه را تاريک کرده بود

بالاخره فرو نشست و ندای حضرت عبدالبهآء بلند شد و در بعضی از شهرهای دو قارّه

امريکا و اروپا جمعی را بهيجان در آوردْ حضرت ورقه مُبارکه عليا مورد عواطف نا

محدود و عنايات کسی واقع شد که بيش از هر کس شايستگی و لياقتهای او را شناخته و

قدر ميدانست . در آن موقع دورهٴ ضعف و انحطاط قوای جسمانی ايشان شروع شد و

ثقل کهولت بتدريج فروغ جبهه مُنيرش را چوُن ابر پوشانيد . در حالی که خود را فراموش

کرده و از راحت و آسايش خود چشم پوشيده و به موانعی که هنوز در راه ايشان وجود

داشت بی‌اعتنا بود بعنوان ميزبان محترم از عدّهٴ دائم التّزايد زائرينی که از

شرق و غرب باقامتگاه حضرت عبدالبهآءسرازير ميشدند باهمان صفات ملکوتی که در

اوقات گذشته با نهايت محبّت و عاطفه ٴ

تحسين آميز از خود نشان داده بود از آنها پذيرائی ميکرد .

چُون بر اثرِ حکمتِ مُبرمِ الهی حکم مسجونيّت حضرت عبدالبهآء برداشته شد و نقشه‌ای

که آنحضرت در تاريکترين ساعاتِ سجن طرح کرده بودند صورت وقوع يافت، بدون دقيقه‌ای

تأمّل و با کمال اطمينان آنحضرت زمام اُمور و مسئوليّت‌ها را بخواهر مورد اعتماد

و احترام خود تفويض فرمود تا بجزئيّات مسائلی که در مدّت غيبت نسبتاً طولانی از

ارض اقدس پيش می آيد (\*آمد\*) رسيدگی و نظارت فرمايد .

بمحض اينکه حضرت عبدالبهآء به سواحل دو قارّه اروپا و امريکا قدم گذاشتند خانم

عزيز ما خود را غرق در اخبار هيجان آور و مسرّت بخشی يافت که هر کدام از آنها

مُبشّر پيشرفت امر اللّه بطور بيسابقه بود چندانکه بنظر ايشان با وجود تجربيّات

طولانی باور نکردنی ميآمد . شايد بتوان گفت سنواتی که ايشان در پرتو فتوحات

روحانی حضرت عبدالبهآء کسب لذّت ميکردند از جمله درخشانترين و مسرّت بخش‌ترين

ايّام حيات ايشان بود . زمانی که ايشان دختر خردسالی بودند و با برادر عزيز خود

در حياط باغِ پدرشان در طهران ميدويدند هرگز تصوّر نميکردند آن برادر روزی مرکز

منصوص ميثاق الهی شود و بتواند در کشورهای دور دست و ميان نژادهائی چنين متفاوت

اينگونه فتوحات درخشان بدست آورد .

در موقعِ مراجعتِ افتخارآميز حضرت عبدالبهآء از مغرب زمين با اشتياق و مسرّتی

وصف ناپذير از ايشان استقبال کردند . نيروی حياتی که علي رغم صدمات غير قابل

تصوّر از خود بروز ميدادند حضرت ورقه عليا را بحال اعجاب در آورده بود . از

هيمنه و تأثيری که نطق‌های آنحضرت بخشيده بود تمجيد بسيارميکردند و از اينکه

حضرت بهآءاللّه ايشان را قادر ساخته است اثرات چنين فتح درخشانی را چه از جهت

امر اللّه و چه دربارهٴ غصن اعظم مُشاهده نمايند بينهايت شکر گزار بودند .

بروز جنگ جهانی اوّل فرصتِ ديگری بوجود آورد تا قابليّات مکنونه اخلاقی و عواطف

خفيّه قلبيّه‌شان را ظاهر نمايند . اقامتگاه حضرت عبدالبهآء در حيفا در تمام

مدّتِ جنگِ مصيبت ز‌ا از طرف دسته جات مرد و زن و اطفال قحطی زده محاصره شده بود،

مردمی که بر اثر سوء اداره و بيرحمی و غفلت مأموران دولت عثمانی در صدد يافتن

جائی بودند که آلام آنها را تخفيف دهد . آن مظلومين بی‌پناه از دستِ ورقه مبارکه

عليا و قلب رئوف ايشان هر روز شواهد محبّت و عطوفتی که موجب شکرانه و امتنان بود

دريافت ميکردند . کلمات دلجوئی و تسلّی بخش و غذا و پول و لباسهائی که آن حضرت

سخاوتمندانه بآنها می‌بخشيدند و داروهائی که بنحو مخصوص خود تهيّه کرده در

دسترس آنها ميگذاشتند . تمام اينها باعث ميشد که بينوايان

تسلّی يافته يتيمان پناهگاه جسته ، بيماران درمان شده و آنهائی که بی‌سر و سامان

بودند سر و سامان يابند .

ايشان در تاريکترين ايّام جنگ بحدّ اعلای کمالات روحانی خود رسيدند . در ميان

عدّۀ بيشمار نيکوکاران و اعانت کنندگان جامعه که هر يك تا حدودی به تسکين آلام و

مصائب مردم در زمان حرب و قتال همّت گماشتند کمترکسی مانند ايشان بطور رايگان و

خالصانه عمل کرد و کمتر کسی در جمع دريافت کنندگان اعانات آن درجه محبوبيّت و

نفوذ غير قابل توصيف داشت . بنظر ميرسيد که تقدّم سنّ عواطف قلبی ايشان را

رقيقتر ميکرد و محبّت‌های حضرتش را بيش از پيش توسعه ميداد . مصائب و رزايائی که

در اطراف خود ميديدند نيروی روحانی ايشان را تقويت ميکرد و چنان قوای باطنی

بايشان ميداد که حتّی نزديکان مشاراً (\*مشارٌ؟؟؟\*) اليها نيز تصوّر آنرا نميکردند . صعود غير

مترقّبه حضرت عبدالبهآء چنان ضربهٴ هولناکی به ايشان وارد آورد که اثرات آن

گوئی هرگز بتمامه بر طرف نشد . برای مشار اليها حضرت عبدالبهآء که ايشان را

( آقا ) صدا ميکردند در مواقع گرفتاريها پناهگاه و تنها محلّ اتّکا بودند . در

وجود آن حضرت تمام محروميّت‌ها و آوارگی‌هائی که کشيده و ناسپاسی‌هائی که از

دوستان و اقربا مشاهده کرده بودند جبران ميشد هيچکس تصوّر نميکرد خانمی بسنّ

و سال ايشان، ضعيف البنيه، رقيق القلب متحمّل بيش از هشتاد

سال بلايا و رزايای متتابع از آن همه ضربات و صدمات جان بدر برد . در تاريخ

مدوّن وقايع امر بهائی از جهت تقدّم و استحکام ارکان جامعه بهائی که بدست حضرت

عبدالبهآء شکل گرفته بايد سهم بزرگی برای حضرت ورقه عليا منظور شود چه که خدمات

هيچيك از افراد عائله مبارکه با آن مقابله ننمايد .

کداميك از عواطف مبذوله ايشان را نقل کنم که در بحرانی‌ترين و پر اضطراب‌ترين

دقايق زندگی من مراحم بيدر‌يغ خود را شامل حالم داشته و برای من که احتياج شديد

به تعطّفات روحبخش ملکوتی داشتم ايشان مَثَلِ زنده بِسياری از سجايا و صفاتی بودند

که در حضرت عبدالبهآء ميستودم . حضرت ورقه عليا برای من تذکار دائمی شخصيّت

الهام دهندهٴ حضرت عبدالبهآء و تسليم و تفويض و کرامت و بزرگواری آن حضرت

بودند. ايشان برای من مظهر عنايات جانبخش ملاطفت و محبّت محيطه حضرت عبدالبهآء

بودند . اگر بخواهم ولو بطور مختصر بسوانح حيات ايشان اشاره کنم، سوانحی که هر کدام

با کمال وضوح روشن ميسازد که آن دخترِ عزيز لياقت و شايستگی ارث بردن از ميراثِ

مرغوبِ پدر بزرگوارشان را داشته‌اند، مطلب بطول می انجامد . خلوص و صفای زندگی

که حتّي درمسائل جزئی اشتغالات و مجهودات روزانه منعکس بود، ملايمت روحی و شفقتی

که هر گونه

تمايزات عقيدتی ، طبقاتی ، نژادی را باطل ميکرد ، حالت تسليم و تفويض که آرامش

روحی و بردباری شجاعانه حضرت باب را بخاطر ميآورد، دوست داشتن گلها و اطفال که

يکی از خصائص حضرت بهآءاللّه بود ، طرز رفتار ساده و معاشرت طلبيِ مفرط که هميشه

ايشان را در دسترس همه قرار ميداد و سخاوت و محبّتی که در عين حال بدون ملاحظه

و تبعيض بود طرز رفتارحضرت عبدالبهآء را واضحاً بياد ميآورد، خلق و خوی دلپسند

و نشاطی که هيچ غم و غصّه‌ای آنرا زائل نميکرد ، آرامش و حالت سادگی که هزاران

مرتبه مقام عالی ايشان را عاليترمينمود ، طبيعتِ باگذشتی که آناً هر خصم لدودی را

خلع سلاح ميکرد از جمله صفات برجسته حيات مُقدّسی بود که تاريخ آنرا بعنوان حياتی

بهره مند از قدرتی آسمانی که کمتر قهرمانی از قهرمانان گذشته دارای آن درجه

قدرت بوده‌اند ثبت خواهد کرد .

در اينصورت تعجّبی ندارد که حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء در الواحی که

شواهد لايزالی برای صفات ممدوحه ايشان هستند از آنچه که دلالت بر مقام رفيع

ايشان در ميان افراد عائلهٴ مبارکه ميکند بسيار تمجيد نموده و گواهی ميدهد که

حضرت ورقه عليا در ميان پيروان آنان سرمشقی جليل القدر و در جامعه عالم انسانی

نفسی شايان ستايش و تجليل و تکريم است .

من در اينجا بايد قسمتی از لوحی را که حضرت عبدالبهآء بحرمِ مبارك مرقوم داشته

و لحن آن

بصراحت چگونگی رشته‌های محبّتی که آنحضرت را بخواهرعزيز و گرانقدر و فداکار خود

ربط ميدهد بعنوان شاهدِ مثال نقل کنم ، ميفرمايد : " حضرت اُخت را بجان و دل و

روح و قلب و فؤاد (\*فوأد \*) مشتاق و در ليل و نهار در حقيقت جان و وجدان مذکور از فرقتش

نتوانم ذکری کنم زيرا آنچه نويسم البتّه از عَبَرات محو خواهد شد ."

ای ورقهٴ مُبارکهِ محبوب و عُليا در حالی که اين سطور را مينويسم از لابلای

اشکهائی که چشمم را پر کرده است رخسار شريف ترا که در مقابلم حاضر است می بينم

و صفا و آرامش چهره پر محبّتت را درك ميکنم . با اينکه سايه‌ای فرّار ما را از

يکديگرجدا ساخته باز چشمان آبی رنگ و محبّت آميزت را نظاره ميکنم و در آرامش

سرشار آن علاقه زائدالوصفی را که نسبت بامرِ پدر بزرگوارت داشتی، علاقه‌ای که

ترا به کمترين و بيمقدارترين پيروان او ربط ميداد و محبّت آتشينی را که نسبت بمن

در دل می پروراندی احساس مينمايم . خاطرهٴ آن تبسّمهای زيبا و محو نشدنی تو

همواره مرا در اين جادهٴ خارزاری که در پيش دارم اميدوار و تقويت خواهد کرد .

خاطرهِ لمس کردن دستهای ظريف تو محرّک من در تعقيب مصرّانه اين راه خواهد بود .

صداي شيرين و سحر آميز تو موقعي كه امواج بلايا و محن مرا احاطه ميكند بياد (\*بيادم\*)

ميآورد که بهمان حَبل متينی که تو مادام الحيات محکم در دست داشتی تشبّث نمايم .

اين پيام مرا به برادر بزرگوار خود حضرت عبدالبهآء که از طرف پروردگار منصوب

شده برسان: اگر اين امری که حضرت بهآءاللّه برای خاطر آن تحمّل زحمت و صدمه

نمود و برای آن تو سالهای متمادی گرفتار رنج و عذاب بودی و در راه آن سيلی از

خونهای مقدّس جاری شد ديگر بار دچار طوفانهای مهيب‌تر از گذشته شود . اين ضعيف و

نالايق را با توجّه و حکمتِ محيطه خود در مقابل چنين طوفانهائی حفظ و حمايت فرما،

، و اگر در آينده ابّام (\*ايّام\*) دچار طوفانهای (\*طوفانهائی\*) تيره‌تر از گذشته شود تو با توجّه و حکمت

محيطه خود حمايت و حفاظتِ خود را از اين طفل ضعيف و نالايق ادامه ده .

ای فرزند نجيب و محبوب پدر آسمانی برای من و برای آنهمه عاشقان فداکارت که

سوگند ياد کرده‌اند در تبعيّت از يادگارهای تو ثابت قدم بمانند و ارواح آنها از

عواطف و الطاف تو متلذّذ شده و کردار و رفتارآنها از (\*نمونه\*) حيات تو سرمشق گرفته شفاعت

فرما زيرا افکار آنها از شواهدِ فنا ناپذير امر حياتبخش تو و استقامت تزلزل

ناپذير و شجاعت مغلوب نشدنی و انقطاع عظيم تو بجوش و خروش آمده است .

هرچه برای ما پيش آيد و لو تغييرات و انقلابات خونينی باشد که امرِ نوزاد مارا

مورد آزمايش قرار دهد همهٴ‌عاشقان تو در مقابل عرش رحمانيّت پدر بزرگوار تو تعهّد

ميکنيم که جلالتِ قدر تاريخی را که تو درخشانترين مثالِ آن بوده‌ای سالم و تقسيم

نشده به نسلهای آينده تحويل دهيم

ای ورقه مقدّسه جنت ابهی ما در زوايای قلوب خود برای تو منزلگاه پر فروغی ساخته

و پرداخته‌ايم که دست روزگار از دامان آن کوتاه است مقرّی که برای هميشه جمال

بيمثال ملکوتی ترا در بر خواهد گرفت و معبدی که نارِ محبّت دائمی تو برای هميشه

در آن مشتعل خواهد ماند. ( ترجمه )

٧- از ياران غمزده امريکائی انتظار دارم هرگز اجازه ندهند که احساس فقدان مصيبت

بار ( حضرت ورقهٴ عليا ) بتصميم آنان در بارهٴ تعقيبِ مجهودات عاليه‌ای که منظور

مقدّس ما و از نوايای آن ورقه مبارکه است لطمه وارد آورد . ( ترجمه )

٨- پيام شما بارِ احزان مرا تسکين بخشيد هيچ چيز جز تصميم خلل ناپذير بتحقّق آمال

آن ورقهٴ مبارکه و تمسّک بعروة الوثقايِ امر پدر بزرگوارش نميتواند از تحمّل اين

ثقلِ فادح بکاهد . ( ترجمه )

٩- رجا دارم از طرف عائله مبارکه و اينجانب تقديرات قلبی ما را بمناسبت ابراز

مراتبِ همدردی ياران امريکا ابلاغ نمائيد قلوب کئيبۀ ما تسکين يافته و محشون (\*مشحون\*) از

امتنان است .

بر اثر هُجوم احزانی که از مفارقت بغتيِ حضرت عبدالبهآء در امريکا حاصل شده بود

نظم اداری امرِ قويّ الارکانِ الهی پديد آمد آيا ممکن نيست اکنون بر اثر فقدان

دخترِ عاليقدر حضرت بهآءاللّه چنان نيروهائی ظاهر شود که خاتمهِ ساختمان مشرق

الاذکار امريکا تسريع گردد ، مشرق الاذکاری که از ارکان قوی نظم اداری و نمودار

قدرت و مُبشّر مجد و جلال موعود آنست . ( ترجمه )

١٠ - پيام گرامی شما بقلب دردناک من نيرو و تسلّی بخشيد . من صميمانه از احساسات

همکاران که با خدمات درخشان و فراموش نشدنی خود بايّام اخير حيات شريف آن

ورقهٴ مبارکه با کمال قوّت نور و صفا بخشيدند تقدير ميکنم . خدمات هر يک از شما

بامر محبوب در اواخر حيات آنحضرت باعث مسرّت و اميدواری خاطر ايشان بود و در

نتيجه مورد تمجيد ايزد متعال است . از خدا مسئلت مينمايم مجهودات شما را بآستان

الهی برکتِ موفور عطا فرمايد و در آينده بخدماتی بيشتر موفّق دارد . ( ترجمه )

١١ - از همدردی شما بسيار ممنونم فقدان عظيم و احزان شديد است دعا ميکنم شما

که قوّت روحی ايشان را در سنّ کهولت مُلاحظه کرديد تجليّات آنرا منعکس نموده و

جمال آن را برای

عالميان ظاهر سازيد . من برای شما دعا ميکنم و هميشه بفکر شما هستم مطمئن

باشيد و در مساعی جميله خود مداومت نمائيد . ( ترجمه )

١٢ - از همدردی مُشفقانه شما نسبت بفقدان دردناك و غير قابل جبرانی که وارد آمد

بسيار قدردانی ميکنم . تنها تسلّای من اطمينان از اينست که بدانم عاشقان فداکارِ

او بر صراط امر الهی مستقيم و ثابت مانده (\*و\*) بر اثر اقدام وی مشی مينمايند . سرمشقِ

زندگی او سبب اطمينان خاطر و منبع الهام و قوّت بخش روحی ما است . اميدوارم

خداوند تأييد (\*تائيد\*) کند که شما از طريق او پيروی نمائيد و يادگار پرجلال او را در

لوح خاطِر نگهداريد . ( ترجمه )

١٣- پيام محبوب و مُؤثّر شما قوّت و تسلّی بقلب من بخشيد از احساسات شما صميمانه

تشکّر ميکنم حُزن من شديد است و تنها تسلّايِ خاطر درك اين نکته است که عاشقان او

در شرق و غرب بهر وسيله‌ای متشبّث شوند تا نوايائی را که آن ورقه مبارکه در تمام

ايّام حيات مقدّس و پر سانحه خود در راه آنها تحمّل زجر و صدمه نمود به پيش

برند . من هميشه برای سعادت و مُوفقيّت شما از صميم قلب دعا ميکنم . مطمئن باشيد

. ( ترجمه )

١٤- تعلّق قلبی من بحضرت ورقه عليا و علاقه‌ای که بهر يك از شما دارم مرا بر آن

داشت که شخصاً اين چند کلمه را مرقوم دارم و از نامۀ تسليت آميز شما تشکّر کنم .

از پيام محبّت آميز شما قدردانی نموده دعا ميکنم خداوند بمجهودات شما در خدمت به

امری که آن خانم عزيز حيات ذيقيمت خود را فدای آن کرد برکت عنايت فرمايد .

( ترجمه )

١٥- شواهد متعدّدی که دربارهٴ ازدياد و همّت (\*همّت\*) و مساعی شما در خدمت امرِ محبوب در

دست است قلب غمزدهٴ مرا تسلّی بخشيد . من برای مساعی بيدريغ شما دعا ميکنم و از

شما ميخواهم با وجود هر گونه انقلاباتی که امرِ فناناپذير الهی ممکن است در

آينده با آن روبرو شود بمساعی و خدمات خود ادامه دهيد .

بنظر من مراسم جشنها و اعياد بهائی نيز بايد برای مدّت نه ماه موقوف گردد .

( ترجمه )

١٦- پيام بسيار جالب و مُؤثّر شما روح غمديدهٴ‌مراتسکين بخشيد . از صميم قلب از

شما تشکّر ميکنم . از احساسات ذيقيمتی که از طرف يك جمعيت محلّی ابراز شده بود

قدردانی ميکنم جمعيّتی که اعضای آن باعلي درجه برای خشنوديِ قلوبِ حضرت

عبدالبهآء و حضرت ورقه عليا هر دو بذل مساعی

کردند و با خدماتشان مراتب فداکاری و خلوص خود را نشان دادند . علاقه من نسبت

بهر يك از شما و همچنين محبّت سرشار من به ( خانمِ) محبوب و فقيد مرا بر آن داشت

که اين چند کلمه را شخصاً بنگارم برای موفّقيت مجهودات و تقدّم روحانی شما

همواره دعا ميکنم . ( ترجمه )

١٧- صعود حضرت ورقه عليا آنقدر قلب مرا محزون کرده که ببيان درنيايد . تسلّی

خاطر من اينست که فکر ميکنم موفقيّت‌های درخشانی که با مساعی ياران آمريکائی تحت

زعامت عاقلانه و قابل تقدير شما حاصل شده ايّام اخير حيات ذيقيمت ايشان را نور

بخشيده است بخواست خداوند مساعی مستمرّ اين فئه قليله عاشقان فداکارش که آنقدر

قلب او را مسرور کردند باعث شود که روح او نيز مستبشر گردد و رضايتش بيشتر جلب

شود و در ميعاد معيّن آمال و آرزوهای عزيزش تحقّق پذيرد . تکميل بنای معبد و

پوششِ گنبدِ برهنهِ آن و خاتمه دادن تزئينات خارجی مشرق الاذکار بهترين و مُؤثّرترين

راهی است که احبّای امريکائی که همواره مشمول عنايات ايشان بوده‌اند ميتوانند

بوسيله آن وفاداری و سپاسگزاری خود را در مقابل عواطف لانهايه‌اش باثبات برسانند

. ( ترجمه )

١٨- ای حبيب ودود تأثّرات مُستوليه بر اين قلب کنيب از وصف خارج است و قلم و

لسان از شرحش قاصر . يگانه تسلّی اين عبد ثبوت و خدمات متزايده عزيزان ايران است

و مژده همّت و فعاليّت ياران آن سامان . بذلك تتبّدد غيوم احزانی و تنقشع ظلمات

آلامی و يسکن التهاب احشائی و تسطع انوار البهجة من افق قلبی المغموم المهموم .

بنده آستانش شوقی

١٩- من ميخواهم شخصاً چند کلمه‌ای بعلامت قدردانی عميق نسبت به پيام محبّت آميز

شما و همدردی بعائله حضرت عبدالبهآء و شخص خود از فقدان عظيمی که متحمّل شده

اند اضافه کنم . دعای من برای هر يك ازشمااينست که خداوند تأييد (\*تائيد\*) تان کند تا يادِ

پر جلال او را زنده نگهداريد و بر اثر اقدام ايشان مشی نمائيد و ميراثی را که

برای همه ما باقی گذاشته‌اند به نسل‌های آينده منتقل سازيد . ( ترجمه )

٢٠- ميخواهم چند کلمه‌ای به آنچه ازطرف من نوشته شده اضافه کنم و رجايِ خود را از

شما و بوسيله شما ازهمهٴ اعضای جامعه محبوبتان تجديد نمايم که با عزمی جَزم به

اتمام مشروع مهمّی که باکمال قوّت شروع کرده‌ايد کوشش کنيد . حضرت ورقه عليا از

مکمنِ جلال خود ناظر بشماست و برای هر يك از شما

شفاعت کرده منتظراست مشاهده نمايد که کار مُهمّی را که بعهده گرفته‌ايد و اعتبار

و حيثيّت امر جليل پدر بزرگوارش بآن دقيقاً مربوط است بانجام رسانيد . موقعی که

آن حضرت درميان ما در قيد حيات بودند تا حدِّ زيادی در تسرير خاطر ايشان سعی بليغ

مبذول داشتيد و اکنون من مطمئنّم با مساعی شجاعانه‌ای که مبذول ميداريد روحشان را

غرق شادی کرده و وفاداری خود را بيادِ پر افتخار ايشان بثبوت ميرسانيد . (ترجمه)

٢١- صعود " خانمِ " عزيز مرا غرق دريای احزان نموده . جای او بکلّی خالی است و

تصوّر آن مشکل است . پيام محبّت آميز شما را چُون بخاطر ميآورم که چقدر از

راههای مختلف بآسايش جسمی ايشان کمك کرديد غم و اندوه مرا تا حدّ زيادی تسکين

ميدهد . همهٴ ما از شواهد بسياری که از عواطف مجدّانه شما برای راحت و خوشی

ايشان در دست است مديون شما هستيم و تنها کاری که ميتوانيم انجام دهيم اينست که

بر مرقد آنحضرت دعا کنيم روح شريفش در مقابل عرش پدر بزرگوارش شفاعت کند و طلب

تأييد (\*تائيد\*) نمايد تا بخدمات بيشتری در راه امری که در تمام ايّام حيات ذيقيمت خود

برای آن تحمّل صدمات کرد مُوفّق شويد . ( ترجمه )

٢٢- از احساسات همدردی محبّت آميز شما صميمانه سپاسگزارم پيام شما بسيار مايه

تسلّی خاطر

بود دعا ميکنم شما منفرداً و مجتمعاً مُؤيّد بر پيروی از سرمشق الهام آميز او

شويد و روح او را شاد نمائيد و خلوصِ حيات و محبّتِ سرشار و جلال و شکوهِ بی‌منتهای

خصائل حميده او را بگوش قريب و بعيد برسانيد . ( ترجمه )

٢٣- من ميخواهم بمحفل محترم روحانی شما بمناسبت اينکه مرقومه ياد بود مرا خطاب

بحضرت ورقه مبارکه عليا تکثير کرده اظهار ممنونيّت کنم يکصد نسخه از آنرا (\*كه\*) برای

من فرستاديد دريافت داشتم و کاملاً مثل اصل است . بهترين و مداومترين ستايشی که

ما ميتوانيم از او بکنيم در حيطه قدرت ماست و بزرگترين فرصت برای ياران آمريکائی

است . حيات جسمانی آنحضرت همانطور که بخاتمه نزديک ميشد با اجراآت درخشان ياران

جانفشان قارّهٴ امريکا بر نورانيّت افزود . اُميد است روح فرشته خوی او در عالم

ملکوت از بشارات پيشرفت خلل ناپذير و پايان قريب الوقوع اقدام بزرگی که محور

شادی و مسرّت باقيمانده حيات او بود بيش از پيش رضايت حاصل نمايد . ( ترجمه )

٢٤- يا شرکائی فی احزانی و سلوتی فی کربتی و حرمانی جمال قدم و اسم اعظم ارواح

الملأ الأعلی لسلطنة (\*لسلطنته\*) الفدآء شاهد و گواه است که از حين ارتحال ابهی ثمرهٴ شجرهٴ

ازليّه و افول آن کوکب درّی

اُفق عزّت ابديّه و فقدان آن شعاع لامع مصدر نور قدميّه بر اين مغمور عنايات و

تلطّفات نا متناهيه‌اش در اين شهر معدوده چه وارد گشته . و چه جراحاتی در اعماق

قلب مهموم اين واقعهٴ مولمه احداث نموده روح از فرقتش در هيجان است و کبد از

فوران نار شوق و محبّتش سوزان . روی دلارايش را هر صبح و شامی چُون بخاطر آرم

و تبسّمات جان افزايش را از نظر گذرانم و تلطّفات و تعطّفات بی‌حدّ و حسابش را

ياد نمايم و مظلوميّت حيرت‌انگيزش را در پيش بصر مجسّم سازم نيران حسرت شعله زند

و اشك از دو ديده منهمر گردد و زفرات قلب متصاعد شود و زمام اختيار از کف ربايد

و در ابحر غم و الم بی‌منتهی غوطه ور سازد . تشهدنی بذلك فی هذا الحين

نفسها الطيّبة الزکيّة النّورآء و روحها المشعشعة الطّاهرة الظائرة (\*الطائرة \*) فی جوّ

العمآء و النّاظرة عن خلف عرش الکبريآء عليّ و علی عشّاق اسمها المحبوب بين

العالمين . يا سليلة البهآء ابکی عليك فی جنح اللّيالی کبکآء الفاقدين و فی

الأسحار اناجيک بلسان قلبی و کلّ جوارحی و ارکانی و اکرّر اسمك المحبوب و انوح

علی فقدانک و مظلوميّتک و بلاياك و عظيم حُبّک ايّای و ما تحمّلت من البأساء و

الضّراء و الذّلة و الهوان و الهمّ و الغم خالصاً لوجه مولاك و شغفاً لحلفاء

حُبّک بين الخلائق اجمعين کلّما اذکرك و اشاهد وجهك البسيم فی منامی و اطوف حول

رمسك الشّريف فی اللّيال (\*اللّيالی\*) و الايّام يلتهب نيران الشّوق فی مهجتی و احشائی و

ينصرم حبل اصطباری و تذرف دموعی و تظلم الدّنيا فی عينی و کلّما اتذکّر ما

اصابتك فی اواخر ايّامك من الاتعاب و المحن و المکاره و الأسقام و اتصوّر ما

يحبطك فی هذا الحين فی الحرم الاقصي فی بحبوحة الفردوس حول خيام العزّ و

الکبريا من العزّة و الرّخاء و النعم و المواهب و الآلاء و ما انت عليه من

القدرة و المجد و الجلال و الفرح و الظّفر و الابتهاج يتخفف ثقل احزانی و

تنقشع غيوم اشجانی و تسکن حرارة لوعتی و ينطلق لسانی شکراً لابك و مولاك الّذی

خلقك و سوّاك و اجتباك بين الامأ (\*الأماء\*) و سقاك من فمه الأحلی و کشف برقع السّتر عن

کينونتك و جعلک المثل الاعلی لذوی قرابتك و نفحه قميصه للخلائق اجمعين حينئذٍ

يتقوی عزمی للّسلوك فی منهجک و الأستقامة فی سبيل ولائک و الاقتداء بك و

التّخلق باخلاقک و اظهار ما کنت تتمنّاه لنصرة هذا الأمر الأوعر الاعزّ الأرفع

المقدّس البديع . ان اشفعی لی تلقأ (\*تلقاء\*) عرش الکبريآء يا شقيقة الوري فی الملأ

الأعلي (\*و\*) انقذينی من غمرات الحزن و الأسی و قدرّی لی و لاحبّتک فی ناسوت الانشاء

ما يکشف به کربنا و تطمئن قلوبنا و يخمد زفير حشراتنا (\*حسراتنا\*) و تقرّ اعيننا و تتحقق

آمالنا فی الدّنيا و الآخرة يا من اصطفاك اللّه بين طلعات فردوس ابهي (\*الأبهي\*) و جعلک

عزيزة فی ملکه و ملکوته و ذکرك فی صحيفة الحمرآء بذکر فاح به اريج المسك و تعطّر

منه مشام العالمين . يا ورقة العليا اگر در هر دمی صد دهان بگشايم و در هر

دهان صد هزار زبان ناطق سازم

از عهدهٴ وصف و ثنای سجايای رحمانيّه‌ات الّتی ما اطّلع بها احد الّا اللّه

برنيايم و نمی از يمّ مراحم و محبّت بيکرانت را تعبير و تقدير نتوانم بجز

معدودی که بر أعلي رفارف قدس جالسند و در حرم اقصي حول عرش کبريا ليلاً و

نهاراً طائف و از لبن سنا از انامل جمال ابهي مرزوقند نفسی در اين دنيای دنيه

کينونت مُقدّسه طيّبه طاهره‌ات را نشناخته و روائح عنبرين خصال حميده‌ات را که

از منبع مشك سلطانی بر وجهت ايثار گشته کما ينبغی و يليق ادراك ننموده و استنشاق

نکرده. يشهدك الملأ الأعلي و عن روائهم نفس اللّه المهيمنة علی الارضين و

السّموات بانک کنت مدی ايّامك من بدو نشئتك الی خاتمة حياتک مظهر صفات ابک

العزيز الفريد و ثمرة دوحته و سراج محبّته و آية سکينته و مظلوميّته و سبيل

هدايته و واسطة فيوضاته و نفحة قميصه و ملاذ احبّائه و امائه و رداء کرمه و

فضله . يا بقية الأنوار و ثمرة امر ربّنا المختار بافولك عن مغرب هذه البقعة

الاحديّة المبارکه البيضاء قد بدّل يومنا باللّيل و فرحنا بالفزع الاکبر بفقدانک

ابيضّت اعيننا من الحزن بما تجدّدت تلك الفاجعة العظمي و الرّجفة الکبري

مصيبته اخك الحنون و مولانا الشّفوق و ليس لنا من مهرب الّا نفثات روحك الطّاهرة

النّورآء و لامن مأمن الّا شفاعتك لنا بأن يلهمنا صبراً من عنده و يقدر لنا فی

النّشأة الأخری اجر لقائك و الوفود فی ساحتك و النّظر الی محيّاک و الاقتباس

من انوارك.

يا حورية البهآء عليك من الثّنآء اطيبها و ازکيها و من الصّلوات اکملها و

ابهاها يا قرّة عينی و محبُوبة فؤادی (\*فوأدی\*) فضلك علی کبير لا يخفی و حُبّک ايّای

عظيم لا ينسی طوبی الف طوبی لمن يحبّك و يقتبس من انوارك و يثنی سجاياك و

يعظم قدرك و يقتفی اثرك و يشهد لمظلوميّتک و يقصد مضجعک و يطوف حول رمسک

الشّريف فی اللّيالی و الايّام و الويل و العذاب لمن يجاحد ثنائک و ينکر خصالک

و ينحرف عن منهجک الواضح اللّائح المستقيم .

ای آشفتگان آن روی دلآرا شايسته و سزاوار آنکه در مجامع احبّای الهی و

اماء الرّحمن در کافه بلدان و ممالک شرقيّه اين کلمات دريّات و آيات بيّنات که

از قلم اعلی و کلک معجز شيم مُبيّن کلمات اللّه در حقّ (\*آن\*) کنيز ثمين ملکوت اللّه

صادر گشته تخليداً لذكرها المُبارك الشريف و اعزازاً لمقامها المنيع و حبّاً و

شغفاً لجمالها الفريد کراراً و مراراً به کمال تأثّر و توجّه و خضوع و خشوع و

تفرّس و تمعّن تلاوت گردد و اُمنای مجلله محفل مرکزی اقليم مُقدّس ايران اين

آثار باهرات را در اقطار شرقيّه بواسطه محافل روحانيّه بکمال سرعت و اتقان

منتشر سازند و هذه موهبة عظمی قد قدرت لامنأ (\*لأمناءِ\*) احبّاء الأتقيأ (\*الأتقياء\*) فی موطنه

الشّريف جزاهم اللّه خيراً لجزاء فی ملکه و ملکوته .

٢٥- با تأثّر از عُبوديّتی تغيير ناپذير بياد ورقه مبارکه عليا، قصد دارم

با شما و توسّطِ شما با گروه ياران ثابت قدم مغرب زمين اين بيانات پرمعنی و

بليغ را که در الواح مختلفه از طرف حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء بافتخار

ايشان نازل شده در ميان گذارم .\*

اين بيانات حاکی از محبّتی است که روحِ دردمند انسانی در حال تشنه آنست و تا آنجا

که عقول محدُودِ ما ميتواند درک کند کاشف آنگونه رابطه معنوی است که از يکطرف او

را به پدر بزرگوار و از طرف ديگر به برادرِ والاگهر و مثل اعلای آن روح قدسی

پيوند ميدهد .

خاطرهٴ آنحضرت که نمونه نيکی و خلوص و تقديس حياتی و دارای آن صفات ملکوتی بود

که تنها ساکنين اعلی غرفات جنّتِ ابهی از عهدهٴ تقدير آن بر ميآيند هميشه در

قالب اين الفاظ باقی خواهد ماند، خاطره‌ای که نفوذ گرانقدرآن موجب الهام و

تسلّای اين علام شکست خورده و مصيبت زد‌ه خواهد بود .

از جهت تقدير سهم بسزائی که ياران امريکائی در سالهای اخير برای تخفيف بار

سنگينی که بعهدهٴ آن ورقه مبارکه بود و تا آخرين دقايق حيات با کمال شهامت

متحمّل گرديد بهتر از اين نيست که شهادتهای ذيقيمت شارع امر الهی و مرکز ميثاق

او را بدست آنان بسپارم . يقين دارم

------------------------------------------------------------------------

\* - بيانات مبارکه در قسمت اوّل و دوّم کتاب بطبع رسيده است .

نمايندگان مُنتخب آنان تدابير لازمه را برای نشر سريع و وسيع آنها در ميان ياران

غرب بعمل خواهند آورد و باين وسيله دين بزرگی را که برای انجام وظيفه مهمّ و

مقدّس خود بعهده دارند بيش از پيش ادا خواهند نمود .

٢٦- فقط پس از ورود زائرين \* بود که افسردگی شديدی که بر افراد خانواده مصيبت

ديده حضرت عبدالبهآء سايه افکنده بود بالأخره برطرف شد . بوسيله اين ملاقاتهای

پياپی ورقهٴ مبارکه عليا که از ميان نساء اعضای خانواده پدر تنها کسی بود که با

برادر بزرگوارش با طغيان و شورش تقريباً تمام اقوام و معاشرين مواجهه ميکرد . آن

تسلّای خاطری را يافت که تا آخرين لحظات حيات باقی بود . ( ترجمه )

٢٧- با صعود حضرت عبدالبهآء و مخصوصاً صعود خواهر محبوب و عزيزش ورقه مبارکه

عليا آخرين يادگار عصر مشعشع رسولی فصل نخست و پر هيجان تاريخ امر بهائی بعلامت

اختتام دورهٴ اولای عصر رسولی ديانت حضرت بهآءاللّه پايان ميپذيرد . ( ترجمه )

---------------------------------------------------------------------------

\* - زائرين (\*زائرينی\*) که پس از صعود حضرت بهآءاللّه از غرب رفته بودند .

٢٨ - صندوق اعانه‌ای که بنام ورقه مبارکه عليا تسميه شده بود شروع بکار کرد اينک

اطمينان حاصل است که تقدم (\*تقديم\*) تقبّلی‌ها برای مقاصد عاليه تا خاتمه کار استمرار

خواهد يافت . ياد بود پر اُبهّت کسی که قلبش همواره از پيشرفت ساختمان نمای

خارجی آن مکان مقدّس ( مشرق الاذکار شيکاگو ) مسرور ميشد چنان قوّه‌ای ايجاد

خواهد کرد که وسائل لازم برای اکمال آنرا فراهم کنند و در مورد لياقت و شايستگی

مُتصدّيانِ چنين بنيان رفيعی از جهت خاتمه کار کوچکترين شکّی باقی نگذارد .

( ترجمه )

٢٩- بقايای اجساد مبارک غصن اطهر و مادر حضرت عبدالبهآء بامکنهِ مقدّسهِ اطراف

مقام اعلی در جبل کرمل انتقال يافت و بی‌احترامی متمادی نسبت به آنها خاتمه

پذيرفت . دسايس ناقضين برای جلوگيری از اين نقشه با شکست روبرو شد . آرزوی

ديرين ورقه مبارکه عليا بانجام رسيد . خواهر و برادر و مادر و همسر حضرت

عبدالبهآء در محلّی که در نظر است مرکز مؤسّسات اداری امر جهانی بهائی شود جمع

شدند . اين خبر مسرّت‌آور را بتمام جامعه ياران امريکائی اطلاع دهيد . ( ترجمه )

٣٠ - يا احبّاء اللّه اين دو کنيز (\*کنز \*) \* ثمين اعلی و دو يادگار جمال اقدس ابهی

بوديعة ثالثه يعنی سليلة البهآء و بقيته يادگار حضرت عبدالبهآء منضم گرديد

و در بقعهٴ واحده در نقطه مرتفعه‌ای در جوار مطاف ملأ اعلی و مقابل قبلهٴ

اهل بها مدينه مُنوّره عکّا و روضهٴ مقدّسه مُطهّره نورآء استقرار يافت و در

ظلّ اين مراقد شريف رمس حرم \* من طاف حوله الأسماء نيز مدفون گشته کَرْم الهی

از اين شرف عظمی در اهتزاز است و کرم اللّه از اين موهبت کبري بچنگ و ترانه

دمساز .

٣١ - پسر نه سالهٴ آنحضرت \* که بعداً بغصن اعظم مُلقّب شد و مُقدّر بود مرکز

ميثاق و مبيّن منصوص تعاليم آنحضرت گردد باخواهر هفت ساله‌اش که بعدها بهمان لقب

مادر نامدارش خوانده شد \* و علاوه بر نسب عالی . خدماتش که تا سنّ کهولت يعنی

هشتاد و شش سالگی ادامه يافت و او را سر آمد نسوان دور بهائی قرار داد .. در

ميان تبعيد شدگانی بودند که با کشور مولد خود وداع ميکردند . ( ترجمه )

٣٢- بعنوان شاهدِ ديگری بر ظهور عظمت و تحکيم تاريخی فعاليّت شگرفی که حضرت

بهآءاللّه

--------------------------------------------------------------------------

\* - رمسين حضرت غصن اطهر و نوّابه خانم \* - منيره خانم \* - حضرت بهآءاللّه

\* - حضرت ورقه عليا

در آن کوه مُقدّس شروع فرمود انتخاب يك قسمت از قطعه زمينی مُشرف بر مقام اعلی

است که اينك آرامگاه ابدی ورقه مُبارکه عليا خواهر عزيز حضرت عبدالبهآء و ورقه

منشعبه از اصل قديم و نفحهٴ طيّبه قميص حضرت بهآءاللّه خواهد بود . شخصی که از

طرف آنحضرت بمقامی ارتقاء يافت که هيچيك ازنسوان از آن سبقت نگرفته و از جمله

مشاهير زنانی چون سارا و آسيه و مريم عَذراء و فاطمه و طاهره محسوب گرديده که هر

يك از آنها در جامعه نسوان ظهورات سابقه درخشيده‌اند . ( ترجمه )

٣٣ - ارتفاع اين بنا \* خود مبشّر بناها و ساختمانهای ديگری خواهد بود که بمرور

زمان در طول عصر تکوين ساخته خواهند شد ...

اين ساختمانها بشکل يك قوس وسيع الاطراف و با پيروی از نقشه مهندسی موزونی

آرامگاه ورقهٴ مبارکه عليا را که دارای مقامی ممتاز درميان نسوان ظهور بهائی

است و برادرش که خود را در سبيل حضرت بهآءاللّه برای پيشرفت و وحدت عالم فدا

کرد، و مادر آنها که بفرموده مبارك در جميع عوالم الهی همدم او خواهد بود، در بر

خواهد گرفت . ( ترجمه )

--------------------------------------------

\* - دارالآثار بين المللی

قسمت چهارم

منتخباتی از مرقوماتی که از طرف حضرت وليّ امراللّه نوشته شده

قسمت چهارم

متخباتی از مرقوماتی که از طرف حضرت وليّ امراللّه نوشته شده

١- کلمات مُؤثّر شما بمناسبت ارتحالِ بغتيِ ورقه مبارکه از ميان آنها \* ثقل احزانی

را که بر قلب آنها سنگينی ميکرد بسيار تسکين داد (\*داد و\*) بخوبی نشان داد که در اين فقدان

غير قابل جبران ياران و دوستان شريك غم و اندوه آنان هستند .

صعود ورقه مباركه عليا چنان ناگهاني صورت گرفت كه عائله مباركه را ازتنها عطيّه

و بهائيان عالم را بطور کلّی از يکی از عاليقدرترين و گرانبهاترين عضو خود محروُم

ساخت . ايشان برای همهٴ ما نه تنها دوستی حقيقی بلکه مظهر صفات و خصائل آن عشق

واقعی و عميقی بودند که در وجود حضرت عبدالبهآء تجلّی داشت ...

در اين فقدان عظيمی که پيروان امر الهی در شرق و غرب متحمّل شده‌اند سهم حضرت

وليّ امراللّه از همه بيشتر و سخت‌تر بوده است و تنها تسلّای خاطر ايشان در

اين مصيبت اينست که ببينند احبّا

-----------------

\* - عائلهٴ مبارکه

متّحداً برای امری که خانمِ متصاعدهِ الی اللّه تمام عمر خود را فدا کرد و آرزوی

مظفّريّت آنرا در دل می پرورد ، فعاليّت ميکنند . بيانات شهامت آميز و اميدوار

کننده و از خود گذشتگی و محبّت ياران و مخصوصاً خواهر گرامی ميس اگنس پارسُنز

(Agnes Parsons) که در جلسهٴ کنونشن اخير \* اداشد بايّام اخير حيات حضرت

ورقه عُليا روشنائی بخشيد . حضرت شوقی افندی اطمينان دارند که خاطرهٴ آن حضرت

بيش از پيش باعث تقويّت روحيّه ياران در مجهودات متزايده آنها خواهد شد .

( ترجمه )

٢ - صعود ورقه مبارکه عليا چنان احساسات حزن انگيزی ايجاد کرد که يقيناً برای

همه ما ناگوار و مخصوصاً برای حضرت وليّ امراللّه فقدان عظيمی بود، وجود ايشان

ميان ما سرچشمه الهام و مسرّتی بود که از درك اهميّت آن بر نميآئيم . برای هر

يك از ما مادری حقيقی و تسلی بخشِ هموم و اضطرابات و در موقع(\*مواقع \*) تنهائی و نا

اُميدی دوست صميمی بود . ولی افسوس که ما بطور شايسته قدر نميدانستيم و حالا

که ازميان ما رفته است بفقدان غير قابل جبران او پی ميبريم .

با اينوصف هر قدر صعود غير منتظره ايشان از ميان ما تأسف عميقی ايجاد کرده باشد

باز

--------------------------------------------------------------------------

\* - در جلسه کنونشن اپريل ١٩٣٢ جمع آوری وجوه بنام ورقه مبارکه عليا برای اتمام

نمای خارجی مشرق الاذکار بعمل آمد و مسيس پارسُنز گلوبند مُرواريد قيمتی خود را از

گردن خود باز کرد و تقديم نمود .

يقين داريم که از مکمنِ آسمانيِ خود عناياتش شامل همه ما است و شفاعت خواهد فرمود

تا قوای خود را باز يافته و مُتّفقاً قيام نموده حيات خود را وقف خدمت امر عزيز

پدر بزرگوارش سازيم .

يقين است که خاطرهٴ ايشان سالهای دراز بما الهام خواهد بخشيد و در مواقع مصائب

و مشکلات مُعينِ ما خواهد بود . باشد که روح پر فتوح ايشان ايمان و اميد ما را

تقويّت کرده قوای ما را چنان تشديد نمايد که قادر گرديم در پرتو حياتِ پر فروغ

و پر حادثه آنحضرت به هر خدمتی مُوفّق شويم . ( ترجمه )

٣ - صعود ورقه مبارکه عُليا البتّه برای همهٴ ما فقدانی است غير قابل جبران و

سالها اثر آن باقی خواهد ماند . وجودشان در ميان ما سرچشمهٴ برکات و الهام بود .

حضرتش برای هر يک از ما نه تنها دوست بلکه مادر بود و از عواطفِ مادريش اين تجربه

را آموخته‌ايم که از محبّت الهی است که ارواح نفوس زنده و تقويت ميشود .

صعود آنحضرت از ميان ما هر چند دردناك و اثرات آن مورثِ تألّم قلبي بود ولي

بالمآل بنفع امر تمام خواهد شد زيرا اين امرِ مبرم الهی از روز آغاز در ظلمتکده

ايران در ميان همه نوع امتحانات و مصائب رشد و نمو کرده و تمام آنها را مقدّرات

الهيّه در راه ايجاد وحدت و پيشرفت مصالح

و تشييد مجهودات خود دانسته است .

لهذا ما نبايد غمگين و مأيوس باشيم بلکه بايد با کمال شهامت با ضايعه وارده

مقاومت کنيم صعود ورقه مبارکه عُليا محك امتحانی برای همه ماست که از ما ايمان و

صداقت و محبّت ميطلبد .

از خدا ميخواهيم که خاطرهٴ او ما را ياری کند و نيروی روحانی ما را تقويت نمايد

تا بخدمات بيشتری در راه امر الهی موفّق شويم . ( ترجمه )

٤ - حزن حضرت وليّ امراللّه شديدتر از آنست که در کلمات بگنجد و لکن نامه‌های

تسليت آميزی که تا حال دريافت داشته‌اند مخصوصاً پيام شما که حاکی از علاقهٴ

شديد به ( خانمِ ) فقيد بود قلب مُصيبت ديده را تسکين داد و بايشان اطمينان بخشيد

که در اين واقعه تأثّرآور ياران شريك غم ايشان هستند .

هر قدر فقدان ما شديد و حزن آور باشد بايد خدا را شکر کنيم که ورقۀ مبارکه عُليا

را از مصيبات و قيود اين دنيا رهائی بخشيد زيرا مدّتی بيش از هشتاد سال ورقه

مبارکه عُليا با بردباری محيّر العقول خود مصائب و اضطراباتی را تحمّل فرمود که

کمتر کسی از ياران کنونی با آن مواجه شده است . با وجود اين چه حالت فرح و

روحانيّتی در مدّت حيات از خود نشان داد . سيمای فرشته آسايش

همواره در بحبُوحه مصائب و آلام ، آرام ، راضی و شاکر بود نه اينکه فاقد لطافت

قلب و دلسوزی بود بلکه از آنجهت بود که بر احساسات درونی فائق ميآمد و اعتماد و

اتّکال مطلق بر خداوند داشت . حال که ايشان برای هميشه از ميان ما رفته است بايد

به اين انديشه شاکر و راضی باشيم که حضرتش هنوز در قلب ما زنده است و روح و جان ما

را با چنان حسّ فداکاری و شجاعت و اميد و اطمينانی بجنبش ميآورد که در اين

ايّام رنج و صعوبت و مشقّت به همهٴ آن صفات بيش از هميشه نيازمنديم .

از خدا ميخواهم خاطرهٴ حيات ملکوتی او باعث مزيد ايمان و أميدواری شما بوده قلب

شما را شادی و قوّت بخشد و شما را شايسته خدمت در راه پيشرفت و تحکيم مصالح

امريّه نمايد . ( ترجمه )

٥ - فقدان غير قابل التيامی که امر الهی با صعود ورقهٴ مبارکه عُليا متحمّل شد

شديدتر از آنست که بطور شايسته در قالب کلمات بگنجد و يا در مرحلهٴ کنونی تحوّل

امر مُبارك مفهوم آن کاملاً تصوّر گردد نسلهای آينده بهتر خواهند توانست مفهوم

اين واقعه را که در ايّام اوّليّه امر و مخصوصاً پس از صعود حضرت عبدالبهآء

اتّفاق اُفتاد درك نمايند .

حال که حضرت ورقه عليا برای هميشه ما را ترك نموده و مُستقيماً در محضر الهی

است بايد خوشحال باشيم که از عالم بالا ناظر بهمهٴ ما است و برکات خود را

ارزانی ميفرمايد .

باشد که خاطرهٴ حيات مقدّس او در مواقع غم و نااميدی تسلّی بخش ما گردد و سرمشق

ما شود که چگونه در حيات حقيقی روحانی و فداکاری در خدمت بامر زندگی کنيم .

( ترجمه )

٦ - در اين روزها که ما از فقدان ورقهٴ مُبارکه عليا غزا (\*عزا \*) داريم تنها تسلّای خاطر

حضرت شوقی افندی اينست که ببينند احّبا بيش از پيش جدّيت و فعاليّت نموده شب و

روز ميکوشند تعاليم مبارك را ترويج نمايند . مفارقت ورقهٴ مباکهٴ (\*مبارکهٴ\*) عُليا خصوصاً در

اين موقع که وجود ايشان منبع الهام و قوّت برای همهٴ ما بود سخت است ولی

مطمئنّيم که از عالم بالا برکات و عواطف خود را برای ما ميفرستند .

در بارهٴ تعطيل اعياد و جشنها برای مدّت نه ماه بايد توضيح داده شود که مقصد

آنست که تمام اجتماعات چه در منزل و چه در خارج که جنبهٴ عبادتی و روحانی ندارد

در تمام مدّت عزاداری موقوف شود ولی محافلی که جنبهٴ روحانی دارند و تشکيلات

اداری امری مطابق معمول منعقد ميگردند . ( ترجمه )

٧ - پيام تسليت و همدردی شما مورّخ ٢٢ جولای ١٩٣٢ که مشعر بر تأسّف عميق شما

بمناسبت

صعود ورقهٴ مباركه عُليا بود واصل و بدقّت قرائت شد . حزن حضرت وليّ امراللّه

تا حدّی تسکين يافت و از سنگينی بار غم و اندوه ايشان بسيار کاسته شد آنحضرت

صميمانه اميدوارند در نتيجهٴ اين مصيبت جانفرسا مبادي امر الهي تحكيم يافته

و دائره نفوذ دائم الاتّساع آن بيشتر بسط يابد . يقين است که فقدان ما عظيم و

غير قابل جبران است ولی از طرف ديگر بايد خوشحال باشيم زيرا ورقهٴ مبارکه عُليا

لااقل پس از متجاوز از هشتاد سال محنت متمادی از قيد اين دنيا رهائی يافت اگر

بخواهم وقائع (\*وقايع \*) مؤلمه‌ای را که ايشان تحمّل کرده‌اند بتمامه نقل کنم مدّت زيادی طول

ميکشد . با وصف اين ايشان بصرف اعتماد بمراحم الهيّه تمام آن احزان و آلام را

با بردباری بسيار متحمّل شدند .

هر چند از ميان ما رفته‌اند ولی بايد اميدوار باشيم که از عالم ملکوت برکات خود

را برای ما بفرستند و ما را کمك کنند . خاطرهٴ آنحضرت همواره ارواح ما را شادی

بخشيده تقويت ميکند و قوّهٴ روحانی ما را عميقتر نموده بما عزم جزم عطا ميفرمايد

تا آخرين دقيقهٴ حيات در خدمت امری که ( خانم ) فقيد تمام عمر خود را فدا کرد و

برای آينده آن اُميدواری بسيار داشت بکوشيم . ( ترجمه )

٨ - وصول خبر مشعر بر انعقاد محفل تذکّر برای ورقهٴ مُبارکه عليا بحضرت ولی

امراللّه اطمينان

بخشيد که ياران صديق در احزان وارده شريك بوده بطور شايسته عبوديّت خود را نسبت

به کسی که تمام حياتش نمونه وفا و صداقت و انقطاع و محبّت بود بخوبی نشان ميدهند

صعود ورقه مباركه عُليا از طرفي مصيبت و از طرف ديگر بركت است مصيبت شديدي

است از آنجهت که ما را از وجود آخرين باز مانده عصر رسولی که باعث پيدايش آنهمه

نفوس مبارکه فداکار شد محروم ساخت چون وجود آن خانم عزيز در ميان ما مورث الهام

و برکت بود و اکنون که ايشان صعود کرده‌اند از درك عظمت و وخامت اين فقدان

عاجزيم . بايد خدا را شکر کنيم که پس ازسالهای طولانی رنج و محنت ايشان را از

قيود اين عالم آزاد کرد و بشرافت حضور خود مفتخَر ساخت . اميدواريم روح جاودان

ايشان بهدايت مجهودات ما ادامه داده و ما را مُوفّق فرمايد تا برای امری که آنقدر

تحمّل صدمات کردند با تمام همّت و اشتياق و اُميدواری خدمت نمائيم . ( ترجمه )

٩ - عريضهٴ آن يار روحانی بساحت عزّ منيع طلعت محبُوب يکتا حضرت وليّ امراللّه

ارواحنا لاحزانه الفدآء واصل و ناله و فغان و حسرت و افسوس بی‌پايان آنجناب از

خبر فاجعه عظمی و مُصيبت کُبری صعود اَبهی ثمرهٴ دوحهٴ مقدّسه متعاليه و عروج

أعلی ورقه بهيّه شجرهٴ رحمانيّه

بقية البهآء باصغاء و مُلاحظه وجود اقدس فائز حدوث اين واقعه دردناك تأثير

حزن انگيزش بر هيکل مبارك بدرجه ئی شديد و عظيم بود که اقلام از شرحش عاجز و

دفاتر و اوراق از وصفش قاصر زيرا آن طلعت باهيه نورانيّه و آن ساذج کمالات و

صفات الهيّه يگانه انيس و مونس هيكل مبارك و تسلّي خاطر جمال مكرّم بود لهذا

فراق آن مظلومه آفاق و عروج آن محبوبه اهل وفاق بغايت صعب و بی‌نهايت مستصعب

بود آن وديعه ربّانيه و کنز ملکوتيّه مدّت حيات گرانبهايش بغربت و سجن و اسيری

بگذشت و دقايق عُمر پر بهايش بمحن و آلام و جور و جفا از يد اعداء بپايان رسيد

از بدو طفوليّت شريک و سهيم جمال ابهی در مصائب و رزايا گشت و مرکز ميثاق طلعت

عبدالبهآء را در شدائد و بلايا همدم و همراز شد شبی در بستر راحت آن مظلومه

ستمديده نيارميد و روزی آن فريده وحيده استراحت نجست پروانه وار هيکل زيبايش حول

سراج امر طائف بود ذکر لسانش نعت و ثنای حمال (\*جمال \*) ابهی فکر و مقصد مُبارکه‌اش علوّ

امر اللّه و حفظ و صيانت شريعت اللّه منتهی آرزوی قلب نورانيش نشر نفحات

اللّه شيم ملکوتيّه‌اش سرمشق اهل بها . سجايای الهيّه‌اش دليل و رهنمای اهل سرادق

وفا و اصحاب جنّت ابهی تعالی اللّه موجدها و خالقها و مبعثها و مظهرها و

مکونها لم تر عين الوجُود بمثلها . در اين مقام بيان تسليت و تعزيت بآن جناب و

عموم ياران الهی فرمودند و فرمودند شايسته چنان که

نفوس زکيّه روحا در اين فاجعه عظمی بحبل تسليم و رضا تمسّک و تشبّث جويند و

بطراز عبوديّت و وفا آراسته گردند و اقتدا بآن کنيز ثمين ملکوت ابهی نمايند .

١٠ - عريضهٴ آن حبيب معنوی مُورّخه ٥ آگست ١٩٣٢ بلحاظ اقدس انور حضرت وليّ

امراللّه ارواحنا لالطافه الفدآء فائز و وصول و زيارت تلگراف مبارک راجع بصعود

يکتا ثمرهٴ شجره ابهی حضرت ورقه مُبارکه عُليا ارواحنا لرمسها الاطهر فداء در

محضر اطهر معلوم شد شکّی نه که احزان و آلام قلبيّه وجود اقدس از اين مُصيبت

عُظمی و فاجعهٴ کُبری اشدّ و اعظم از آنست که تصوّر شود و يا خود وصف و ادراك

گردد آن جوهر بقا و کينونت عُليا يگانه تسلّی و انيس و مونس هيکل مبارک در اين

جهان پر محنت و بلا بود و بلطافت بيان و شيرينی زبان و نوازشهای بی‌پايان و

تبسّمهای چون نسيم روضه رضوان وجود مُبارک را همواره شاد و مُستبشر ميفرمودند .

آن تعلّقات رقيقه روحيّه رحمانيّه هيکل مکرّم را به آن بقية البهآء احدی ادراك

ننموده و به آن مقامات نخواهد رسيد که تا چه حدّ و اندازه بود در تمام دورهٴ

حيات آن طلعت ملکوتيّه دچار مصائب و بلايا و گرفتار هجوم اعدا بود مصائبی که هر

يك از آن کوه آهنين را مُتلاشی و آب ميکرد . ولی آن حمامهٴ قدسی و روح ملکوتی آن

تبسّمهای جان افزا از وجه صبيح و چهرهٴ مليحش تا لحظهٴ اخير قطع نشد و آن صبر و

اصطبار و عظمت

و جلال و وقار از هيکل لطيف و جسم نحيفش انفکاک نجست . آن وديعة البهآء جز

علوّ امر اللّه و ارتفاع کلمة اللّه و ذکر و ثنای جمال مبارك و فکر و ياد حضرت

عبدالبهآء و اظهار رأفت کبری و مهربانی و نوازش عظمی و تسلّی غمزدگان و سرور

محزونان آرزو و مقصدی نداشت پس جای آن دارد که از فراق چنين گوهر بيمثالی و دُرّ

بی‌نظير گرانبهائی گريبان چاك گردد و اشك خونين از عيون جاری شود . باری در اين

مقام بيان تسليت و تعزيت فرمودند و فرمودند سزاوار چنانکه عموم اهل بها در اين

مصيبت کُبری بحبل تسلبم و رضا تشبّث و تمسّك جويند و بعبوديّت و وفا قيام و

اقتدا به آن کنيز ثمين ملکوت ابهی نمايند ...

١١ - و آنچه را در خصوص مجالس تذکّر و تأثّر و احزان احبّاء و اماء الرّحمن از

صعود يكتا ثمرهٴ دوحهٴ الهيّه و عروج ابهي وديعهٴ رحمانيّه حضرت ورقه عُليا

ارواح الطّاهرين و الطّاهرات لرمسه الاطهر فداء معروض داشته بوديد باصغاء و

مُلاحظه وجود اقدس فائز اين فاجعۀ عظمی و مصيبت کُبری چنان قلب نورانی و فوأد

لطيف هيکل مُبارک را محزون و مکدّر ساخت که از تصوّر و ادراك خارج و شرح و بيان

از وصفش قاصر . زيرا آن طلعت بهيّه و کينونت قدسيّه بدل و جان و روح و روان و

عشق و شوق و محبّت بی‌پايان وجود اقدس را در آغوش مودّت و نوازش رحمانی پرورش

ميفرمود .

و همدم و همراز و انيس و مونس وحيد و يگانه تسلّی وُجود مبارك بود لهذا فراق

طلعت زيبايش بسی مشکل و صعب و هجران آن روح جلال و عظمت و وقار بی‌نهايت دشوار

و سخت آن وديعة البهآء آيت رحمت کبری و شمس سمآء فضل و عطا بود . آن روح قدسی

مظهر الطاف جمال ابهی و منبع جود و احسان ربّ اعلی بود . هر غمزده ئيرا

غمخوار بود و هر دل شکسته و محزونی را تسلّی خاطر آن بقيّة البهآء يتيمان را

مادر مهربان بود و بيچارگان را چاره ساز. حيات مُبارکش سبب نورانيّت جهان بود و

سجايا و خصائل آسمانيش رهبر و دليل جهانيان چُون ابر رحمت فيض بخش بود و چون

نسيم فضل و موهبت روح‌پرور بيگانه و آشنا شيفته روحانيّت و لطافت و نوازش و

مهربانيش بودند و يار و اغيار مجذوب تعطّفات و تلطّفات لانهايه‌اش آن لطيفه

سُبحانيّه بجلال و حشمت ملکوتی و عظمت و بزرگواری و صبر و اصطباری ظاهر که مُحيّر

عقول ونفوس بود در بحبوحه بلايا چُون گل خندان و در شدّت صدمات و رزايا چُون شمع

فروزان . باری در اين مقام بيان تسليت و تعزيت فرمودند و کلّ را امر بصبر و

تسليم و رضا و قيام بر عبوديّت و وفا و اقتدا به آن کنيز ثمين ملکوت ابهی

فرمودند . سؤال از بيان مُبارك راجع به نُه ٩ ماه توقيف جشن و اعياد امريّه

نموده بوديد فرمودند مقصود نُه ماه شمسی است و همچنين ميقات صعود مبارک حضرت

ورقه مبارکه عليا خانم ساعت يک بعد از نصف شب شب جمعه ١٥ تموز واقع .

١٢ - حضرت وليّ امراللّه مشتاقانه انتظار دارند ببينند که دوستان با کمال حرارت

بخدمت امری که ورقه مُبارکه عليا تمام حيات خود را فدای آن کردند قيام نمايند .

اميد است روح پر جلال ايشان قلوب شما را مسرور و ايمان شما را تقويت کند و بشما

همّت و اميد جديد الهام نمايد . ( ترجمه )

١٣ - حزن حضرت وليّ امراللّه آنقدر زياد است که بتحرير نگنجد ولی از طرف ديگر

مسرّتشان نيز بسيار است زيرا چنين وقايع مصيبت‌بار هر چند اثرات فوری هولناکی

دارد ولی باعث تهييج ياران و بر انگيختن روحيّه آنان ميگردد .

حال بر ماست که قيام نموده بخدمت امر پردازيم و به خدا توکّل کنيم . شکّی نيست

که او ما را هدايت کرده شوق و نشاط لازم را بما خواهد بخشيد . اميدواريم روح

پاينده ( خانم ) فقيد قوای ما را بحرکت آورده مجهودات ما را در سبيل نشر امر

الهی رونقی جديد دهد . ( ترجمه )

١٤ - حُزن شديدی که بر اثر صعود بغتی ورقه مُبارکه عليا حاصل شده و همچنين

پيامهای بيشمار همدردی که از ياران و دوستان شرق و غرب رسيده و به تمام آنها حضرت

وليّ امراللّه شخصاً جواب عنايت فرموده‌اند باعث شد که جواب مطالبی که در نامه‌ها

نوشته شده بود تأخير شود و آنحضرت از

موانعی که در اين راه پيش آمده و رفع آنها امکان پذير نبود متأثّرند . (ترجمه)

١٥ - عريضهٴ آن يار روحانی مورخهٴ ٢١ جولای ١٩٣٢ بلحاظ اعزّ امنع ارفع يکتا

محبوب مهربان حضرت وليّ امراللّه ارواحنا لاحزانه الفدآء فائز و آه و انين و

ناله و حنين آنجناب و ياران الهی از خبر فاجعهٴ عُظمی و مُصيبت کُبری صعود

ابهی ثمرهٴ شجرهٴ بقا و عروج أعلی ورقهٴ مبارکه عُليا باصغاء و مُلاحظه وجود

اقدس مُشرّف گرديد . درواقع اين حادثه درد آور و واقعه اسف بخش نه چنان قلب

نورانی و جوارح و ارکان طلعت ربّانی را محزون و مغموم و مکدّر و مهموم ساخت که

بشرح و توصيف در آيد . زيرا آن تعلّق و ارتباط معنويّه رقيقه دقيقه و آن محبّت

روحانيّه رحمانيّه ما بين غصن ممتاز سدرهٴ الهيّه و ثمرهٴ دوحهٴ مُبارکه متعاليه

نه چنان شديد و عظيم بود که بذکر و تعريف در آيد و يا درك آن مقام منيع شود . آن

سرّ سرّ مکنون است و آن رمز رمز مخزون و فهم عباد به آن مراتب و مقامات راهی

ندارد . اينست که احزان هيکل مُبارك از فراق آن جمالِ نورانيّه و طلعت ملکوتيّه

مافوق ادراك و تصوّر است . آن نور الهی بتمام فيض و آن شعاع ملکوتی بکلّ سطوع و

اشراق و آن آيت رحمانی بجميع اوصاف و کمالات و سجايای سبحانيّه ظاهر و باهر و

مشرق و لائح نه چشم ابداع چنان معدن حنود (\*حنو و ؟؟؟\*) عاطفت و کرم و مرحمتی را ديده و نه

بصر اختراع

چنين جوهر لطف و احسان و منبع جود و بخشش ربّ منّانی را خواهد ديد آن مظلومهٴ

آفاق چه شبها را که در اسيری و غربت و کربت بسر برد و چه روزها را که در سجن

و نفی بگذراند زهربلائی نماند که از دست دشمنان امر نچشيد و تير جفائی نماند که

بر سينهٴ مبارکه‌اش وارد نيامد . با وجود اين مصائب و رزايای بی‌پايان آن روح

قدسی و حمامهٴ‌ملکوتی در بحبوحهٴ بلا چون گل خندان بود و چون آفتاب جهانتاب ساطع

و درخشان . باری در اين مقام بيان تسليت و تعزيت به آنجناب و عموم ياران الهی

فرمودند و کُلّ را امر بتسليم و رضا در اين مصيبت کُبری و عبُوديّت و وفا و اقتدا

به آن طلعت بهيّه نورانيّه مُقدّسه عزّ عليا فرمودند ...

١٦ - و قد استولت الأحزان من حدوث هذه المُصيبة الکُبری علی هيکل المُبارک بدرجة

لاتقدر و لا توصيف لان تلك الورقة البهيّة الْمتعالية و الجوهرة النفسية (\*النفيسة\*)

الملکوتية کانت اعظم سلوة لوجود المُبارك و اَبهي انيسة لطلعته القدسيّه ففقدها و

فراقها و عُروجها الی محضر ربّهاو وفودها الی ساحة بارئها کانت اعظم بليّة نزلت

علی اهل البهآء فهيهات ان يأتی الزّمان بمثلها او تری عين الوُجود شبهها فتلك

الدّرة اللّاهوتية و الکنز السّماويه کانت آية الکمالات و الصّفات و الخصائل

الرّحمانيه و مثال العزّ و الجلال و الشّيم الالهيّه و قد تحمّلت فی سبيل اللّه

من البلايا اشدّها و من المصائب و الرّزايا اعظمها و کان الأصطبار روائها (\*ردائها \*) الجميل

او تسکون (\*و السکون \*) و الورقا (\*الوقار \*) ازارها البديع و العفّة و العصمة و الطّهارة و التّقديس

حليتها و اللّطف و العناية و حبّ الوری طراز بهائها و جمالها فتفضل هيکل

المُبارك ببيان السّلوة و الغراء (\*العزاء \*) فی هذا المصائب و التّسليم و الرّضا و القيام

علی العبوديّة و الوفا (\*الوفاء \*) و الاقتدار (\*الاقتداء \*) بتلك الجوهرة الملکوتيّه الابهی ٠٠٠

١٧ - آن وديعة البهآء آيت رحمت کُبری و شمس سمآء فضل و عطاء و مظهر الطاف جمال

ابهی و منبع جود و احسان ربّ اعلی بود هر غمزده ئيرا غمخوار و هر دلشکسته و

محزونی را تسلّی دهنده و نوازنده و مهربان . حيات مُبارکه‌اش سبب نورانيّت جهان

بود و سجايا و خصائل آسمانيش رهبر و دليل جهانيان چُون ابر رحمت فيض بخش بود و

مانند نسيم فضل و موهبت روح‌پرور . بيگانه و آشنا شيفته روحانيّت و لطافت و

نوازش و مهربانيش بودند و يار و اغيار مجذوب تعطّفات و تلطّفات لانهايه‌اش . آن

لطيفهٴ سُبحانيّه بجلال و وقار و حشمت و بزرگواری و صبر و اصطباری ظاهر و مشهود

بود که محيّر عقول و نفوس بود در بحبوحهٴ بلايا چُون گل خندان و در شدّت صدمات و

رزايا چُون شمع فروزان ...

١٨-حضرت وليّ امراللّه اطمينان دارند از توضيحی که در بارهٴ وقفه نُه ماه (\*ماهه \*) اعياد

امری داده شده بود مطلب روشن گرديده است . ضيافت نوزده روزه چون جنبهٴ نسبتاً

اداری دارد بايد منعقد شود ولی کمال سادگی مراعات گردد و از مراسم جشن و پذيرائی

خود داری شود . مراسم عيدنوروز و تولّد حضرت بهآءاللّه و حضرت باب بعنوان

عزاداری برای يکی از اعضای برجستهٴ عائله مُبارکه بايد بکلّی موقوف شود . اين

نه ماه بايد از ١٥ جولای تا ١٥ آپريل حساب شود . ( ترجمه )

١٩ - فقدان ورقه مبارکه عليا از طرف همه کسانی که افتخار ملاقات ايشان را داشته

اند با تلخی تلقی ميشود . ايشان هميشه با چنان روح مسرّت و اُميدواری با اطرافيان

خود برخورد ميکردند که آنها را تحت تأثير قرار ميدادند و آنها را مهيّا ميکردند

تا با همّت و عزمی جزم در ميدان خدمت بامر اللّه قدم بردارند .

تنها تسلّی خاطر حضرت وليّ امراللّه در اينست که ورقهٴ مبارکه عليا از مصيبت‌های

اين دنيا و رنج و ضعف جسمانی رهائی يافته و اکنون در محضر حضرت بهآءاللّه پدر

بزرگوارشان از برکات ملکوت الهی مُتنعّم هستند . ( ترجمه )

٢٠ - هر چند در اين سالهای اخير ورقهٴ ‌مُبارکهٴ عليا بيشتر اوقات بواسطه ضعف

جسمانی در اطاق ميماندند با وصف اين برای کسانيکه ملاقات ميکردند منبع شادی و

الهام بودند . برای حضرت وليّ امراللّه فقدان ايشان بسيار دشوار است زيرا قسمت

اعظم اوقات فراغت خود را در مصاحبت ايشان ميگذرانيدند .

تنها تسلّی خاطر حضرت وليّ امراللّه در اينست که ايشان از رنجها و ضعف بدنی که

ديگر قادر بهمکاری با روح و کمک به بيان آروزهايشان در احيان ملاقات با احباب

نبود فارغ شدند .

ما اطمينان داريم که حال در محضر پدر بزرگوار خود ما را بياد داشته و برای ما

طلب عنايت و برکات ميفرمايند . ( ترجمه )

٢١ - صعود ورقهٴ مُبارکه عليا فقدانی بود که هر بهائيِ فکوری آنرا احساس ميکند

آنحضرت چنان شخصيّت ذيقيمتی بود که حتّی در مواقع مصيبت . شادمانی و اميدواری

خود را حفظ ميکرد . هر يك از احبّا که با ايشان ملاقات ميکرد با روحی مصمّم‌تر

برای فداکاری بخدمات امری ميپرداخت . حضرت وليّ امراللّه و همچنين بهائيان ديگر

از فقدان ايشان سخت عزا دارند .

تسلّای خاطر آنها رهائی ايشان از زندگی پر زحمت و مشقّت و دخول در عرصهٴ جاودانی

و الطاف نامحدود الهيّه است . ( ترجمه )

٢٢ - هر چند ورقه مبارکه عليا جسماً ما را ترك کرده‌اند ولی روحاً با ما هستند

و در مجهوداتمان بما الهام می بخشند و روح محبّت و الطاف پدر آسمانی را برای ما

ميخواهند . ايشان هرگز دوستان با محبّت خود را فراموش نميکنند و در ماتم‌ها آنها

را تنها نميگذارند .

حضرت شوقی افندی از شنيدن مشکلات شما بسيار متأسّف شدند . مخصوصاً اينکه در

سنّی پيش آمده است که قادر بمواجهه با آنها نيستيد ولی شايستگی و سلامت نفس خود

را حفظ کنيد بايد در موقعی که می‌بينيد ورقه مبارکه عليا با چه مشکلاتی در تمام

عمر روبرو بودند جرأت پيدا کرده امور را با ارادهٴ الهی واگذارنمائيد

گرفتاريهای شما در مقابل صدمات ايشان قابل ذکر نيست با وصف اين ايشان هميشه

مسرور و اميدوار بودند .

اين روش دنياست، بزرگترين اشخاص کسانی هستند که بيش از همه تحمّل مصائب کرده و

در مبارزه با مصائبِ حيات استقامت ورزيده‌اند . ( ترجمه )

٢٣ - حضرت شوقی افندی از من خواسته‌اند تا وصول نامهٴ مُورّخ ٢٥ اگست ١٩٣٢ شما

را اطّلاع داده تقديرات عميق حضرتش را بمناسبت پيام همدردی شما ابلاغ نمايم .

اين فقدان را هر فرد بهائی در سراسر دنيا احساس ميکند چوُن ايشان منبع الهام

برای همهٴ ما بودند ملاقات (\*ملاقات با\*) ايشان و تصوّر بلايا و رزايائی که در مدّت حيات تحمّل

فرموده بودند کافی بود که در وجود ما اُميد تازه توليد نموده ما را برآن دارد تا

با عزمی جزم برای پيشرفت امری که برای آن تحمّل مصائب نموده‌اند قيام نمائيم

( ترجمه )

٢٤ - شما بايد بسيارخوشوقت باشيد که ورقهٴ مبارکه عليا را در ايّام حياتشان

ملاقات کرديد زيرا دنيا کمتر کسانی را ديده است که مانند ايشان آنقدر در سبيل

الهی تحمّل مصائب کرده و با اين حال شادمانی خود را حفظ نموده و اطرافيان خود

را به اميدواری و بذل همّت ترغيب نمايند . برای زائرينی که از چهار گوشه عالم

برای کسب روحانيّت و تجديد حيات روحانی به زيارت اعتاب مقدّسه ميآمدند همواره

منبع الهام بودند . زائرين لحظات مبارکی را که در اطاق ايشان ميگذرانيدند يا در

جای ديگری با ايشان ملاقات ميکردند همواره بخاطر ميآورند و بياد زحمات و

مشقّات ايشان هستند و از آن خاطرات کسب قوّت و همّت ميکنند . از خدا ميخواهيم

ما هم بر اثر

اقدام ايشان حرکت کرده مانند ايشان وسيله خير و برکت برای ديگران باشيم .

( ترجمه )

٢٥ - يقين است برای حضرت وليّ امراللّه ، هيچ تسکينی بهتر از اين نيست که با

وصول بشارات امريّه مشاهده نمايند امری که ورقه مُبارکه عليا بخاطر آن تحمّل

مصائب کردند متدرّجاً اشاعه يافته تمام مردم دنيا را در بر ميگيرد . شکّی نيست

که ايشان ناظر مجاهدات ما بوده وشاهد اعمال ما هستند و با کمال بی‌صبری به

نتيجه جهاد روحانی ما مينگرند . لهذا اميدواريم صعود ايشان باعث فداکاری بيشتر

و سعی و همّتی افزونتر از طرف دوستان فداکار و عاشقان وی شود . ( ترجمه )

٢٦ - نُه ماهی که حضرت وليّ امراللّه از دوستان خواسته‌اند جشن‌ها و اعياد را

موقوف نمايند ماههای عزاداری بخاطرصعود حضرت ورقه مُبارکه علياست . ياران بايد

با تشديد مساعی خود در خدمت امر علاقه و محبّت عميق خود را نسبت بايشان و امری

که برای آن آنقدر تحمّل مصائب کردند نشان بدهند . ( ترجمه )

٢٧ - هر چند دربارهٴ ورقهٴ مبارکۀ عُليا بگوئيم حقّ مطلب را نسبت بمحبّت سرشار و

خدماتی که ايشان

بحضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء نمودند ادا نکرده‌ايم حيات ايشان محشون (\*مشحون \*) از

حوادث و فداکاری در راه خدا بود . از اوان طفوليّت بزحمت و مشقّت افتادند و در

مصائب حضرت بهآءاللّه در نفی و ايذأ (\*ايذاء\*) و اذيّت سهيم بودند . در سيمای ايشان

تاريخ امر از ابتدا تا حال خوانده ميشد .

با وجود تمام اينها هيچوقت اظهار شکوه يا يأس نسبت بآينده نکرده هميشه مسرور

بودند و سعی ميکردند ديگران مسرور باشند و برای هر کس که بملاقاتشان ميرفت منبع

الهام بودند .

تنها راهی که ميتوانيم محبّت و عبوديّت خويش را بايشان نشان دهيم اينست که قيام

نموده بخدمت امری که در تمام دورهٴ حيات خود برای آن زحمت کشيدند بپردازيم .

اعمال و فداکاريهای ايشان بايد سرمشق و خطّ مشی ما باشد . ( ترجمه )

٢٨ - البتّه ملاقات ورقهٴ مبارکه عليا در زمان حيات ايشان برای شما موجب مسرّت

ميشد ولی حضرت وليّ امراللّه نميخواهند شما از عدم وجود ظاهری ايشان غمگين باشيد

آن روح مقدّس از ملکوت پدر آسمانی خود شما را تأييد ميکند تا بخدمت امر محبوب

او بپردازيد . حضرت شوقی افندی از همدردی شما در اين فقدان غير قابل جبران

قدردانی ميکنند و اُميدوارند همهٴ ما به‌پيروی از نمونهٴ حيات مُقدّس ايشان مُوفّق

شويم . ( ترجمه )

٢٩ - حضرت وليّ امراللّه از حزن عميقی که شما و ياران ديگر از صعود ورقهٴ‌مبارکه

عليا احساس ميکنند تقدير مينمايد . تمام کسانيکه آنحضرت را مُلاقات کردند در قلب

خود اين احساس را دارند . آنحضرت هميشه برای کسانيکه از اکناف دنيا بزيارت

اماکن متبرّکه ميآمدند آنقدر منبع همّت و اميدواری بودند که وقتی از محضر ايشان

خارج ميشدند بر اميدواری (\*اميدواری و\*) تصميمشان در خدمت و جانفشانی در راه امر افزوده ميشد .

مخصوصاً پس از صعود حضرت عبدالبهآء اين موضوع بيشتر صدق ميکرد زيرا حسّ ميکردند

که ايشان تنها بازمانده ارزنده و بلا فصل عائله مقدّسه حضرت بهآءاللّه هستند .

اميد است صعود آنحضرت ياران را بفداکاری بيشتر وادارد و آنها را بوظائف روحانی

که بر عهده دارند بيش از پيش متوجّه سازد . ( ترجمه )

٣٠ - حضرت وليّ امراللّه مطمئن هستند که همه بهائيان در سر تا سر دنيا در حُزن

ايشان شريکند زيرا حضرت ورقه مبارکه عليا منبع تسلّی خاطر و الهام برای آنها

بود هيچکس از محضر ايشان خارج نشد مگر اينکه از روحيّه قوی ايشان تحت تأثير قرار

گرفت تمام مصائبی که در مدّت حيات تحمّل فرموده و بر هيکل نحيف ايشان اثراتی

گذاشته بود در روح شاد و اميدوار کننده ايشان بی‌اثر بود . ايشان دوست داشتند

ديگران را خوشحال ببينند و بينهايت سعی ميکردند

اين حالت در آنها ايجاد شود . در حال حاضر که دنيا مملوّ از احزان و آلام است

چقدر احتياج بچنين وجودات مُقدّسه است زيرا همه غرق آلام‌اند و کسی نيست تا نفوس

را قوّت بخشيده قلوب آنان را روشن نمايد .

حضرت وليّ امراللّه اميدوارند که احبّا بر اثر اقدام حضرتش حرکت نمايند و برای

تمام دنيا منبع الهام بوده نااميدان را اميدوار و غمزدگان را تسليّ خاطر باشند .

بعلاوه اطمينان دارند که صعود ايشان مُحرّک ما بخدمت امری خواهد بود که حضرتش در

راه آن تحمّل آنهمه زحمت فرمودند . ( ترجمه )

٣١ - حضرت وليّ امراللّه از اشاره صميمانه شما بمرقومهٴ ايشان در ستايش مقام

ورقه مبارکه عليا بسيار تقدير ميکنند . شما نميتوانيد تصوّر کنيد که وليّ محبوب

امر اللّه چقدر از اين ضايعه و از اينکه از نفوذِ مداوم و عواطف روزمرّه ايشان

محروُم شده‌اند متأسّف هستند . در شرحی که ايشان درباره سوانح حيات آن نفس نفيس

مرقوم فرموده‌اند تمام مصائب و محروميّتهای ايشان با کمال تأثّر ذکر شده است .

اکنون همهٴ ما بنوبه خود بايد از ايشان پيروی کرده در خدمت امر عزيز بکوشيم .

( ترجمه )

٣٢- حضرت وليّ امراللّه از علاقه شديدی که ياران بکسی که علاوه بر انتساب به

حضرت بهآءاللّه

مَثَلِ درخشان روح حقيقی و حيات بخش تعاليم آنحضرت بودند نشان دادند بسيار تحت

تأثير قرار گرفتند . اميدِ وطيدِ ايشان آنست که محبّت شما نسبت بورقهٴ مبارکهٴ

عليا بآن درجه برسد که بر اثر اقدام ايشان حرکت کرده و امری را که در تمام مدّت

حيات عزيز ميشمردند تقويت و با روح ايمان بآن خدمت نمائيد . خاطرهٴ حيات

مُقدّس ايشان البتّه قوای روحانی شمارا تقويّت نموده و بچنان نيروی روحانی مجهّز

خواهد ساخت که همه بآن احتياج داريم . ( ترجمه )

٣٣ - پلّه‌های مرقد مبارك بمنزله محافل محليّه است نه افراد و اعمده يعنی ارکان

و ستونهای مرقد بمنزله محافل مرکزی روحانی و قبّه مرقد که بعد از نصب ارکان

مرتفع ميگردد بمنزلهٴ بيت عدل اعظم است که بر حسب وصايای مُبارك بايد بيوت عدل

خصوصی يعنی محافل مرکزی در شرق و غرب انتخاب نمايند . ( ترجمه )

هو الباقی کتاب من ...........

عکس اصل لوح حضرت بهآءاللّه بخط هيکل اطهر خطاب به حضرت ورقهٴ عليا

اين لوح مُبارك در اطراف قبّه مرقد ايشان حك و تذهيب شده است

( اين لوح در ابتدای کتاب درج شده است )

قسمت پنجم

از دستخطهای حضرت ورقه عليا

قسمت پنجم از دستخطهای حضرت ورقه عليا

١ - ای ورقه فردوس بشکرانهٴ الطاف محبوب عالميان در کل احيان ناطق باش چه که

در جميع اوقات در ساحت عز اقدس مذکوری و در قلوب امآء اللّه موجود مراتب اشتياق

را بقلم بيان نتوان نمود و شئون حُبّ مکنون در صدور را بلسان اظهار ممکن نه اگر

در آينه دل که از کدورات آب و گل پاک و مقدّسست توجّه نمائيد جميع مراتب واضح و

مبرهن ببينيد. از يوم مسافرت شما تا بحال آنی نميگذرد الّا آنکه ذکر شما در ميان

است . انشاء اللّه در ليالی و انهار بعروة الوثقای اتقطاع متشبّث و بذکر اللّه

الأبدع الابهی مشغول بوده و هستيد. هيچ فضل و رحمتی اعظم از فوز بساحت اقدس

نبوده الحمد للّه به آن فائز گشتيد . ولد الرّوحانی ميرزا بديع انشآء اللّه

در کنف حفظ اللّه و حراسته محفوظ بوده و هستند .

٢ - غبّ اهداء ما بقلبی من الاشواق و اظهار ما حوانی من آلام الفراق ابدی انّنی

تناولت بايدی التشکّر و الممنونيّه . النّميقة الوداديّة الّتی اعربت عن لطائف

اخلاق تلك

الّذات الحميدة الصّفات و جوهر حبّك انّی لم ازل ذاکرة محاسن سجاياك و شائقة

مشاهدة محيّاك متذکّرة بايام کنت فی ارغدعيش بلقيا حضرتک . متفکّهة بفواکه

فکاهتک لعلّ ايّام الوصال تعود بفضل من له الکرم و الجود ارجوه عزّ و جلّ بقائک

بالعزّة و الاقبال حائزة جميع الآمال و اسئله تعالی ان يرزقنی لقياك قريباً انّه

قريبٌ مجيب هذا و انّنی اهدی التّحيات الفائقه و التّسليمات اللّائقه لحضرة الّست

ادام اللّه وجودها . من هذا الطّرف کلٌّ سيئلن (\*يسئلن \*) شريف الخاطر و يهدين الثّناء و

التّسليم ادام اللّه وجود کن .

٣ - نامهٴ آن ورقه که اشتياق قلبی را حاوی و از مراتب خلوص صميمی حاکی مشهود و

منظورگشت . انين و حنين (\*حنين مخلصين\*) و محبّين از صدمات اين مصيبت کبری و نازلهٴ عظمی مهيج

نار احتراق بود فی الحقيقه بنان از اظهار مافی الجنان عاجز چه که آنچه ذکر شود

اقلّ از سمّ ابره بعبارات و الفاظ مذکور نيامده و قطرهٴ از بحر بی‌پايان بعالم

معانی و بيان ظاهر نگردد . آنچه بحدود محدود نه شرح احتراق اين اسير است . در

اين نازله مُدهشه دهمآء حقّ شاهد که افئده را محترق ساخته و قطرات دموع را متواتر

نموده و لکن خلعت صبر و رضا در قضايای مبرمهٴ الهيّه احسن خلع عالمست و تفويض و

تسليم افضل اعمال . بايد آن ورقه بعروهٴ تسليم و رضا متشبّث شوند و بحبل صبر و

اصطبار متمسّک . انشآء اللّه بتأييدات الهيّه و توفيقات ربّانيّه بر اعلآء

کلمه قيام نمايند ومصدر خدمات امريّه گردند که شايد آذان اهل انشاء از قصص اولی

مطهّر شده مستعد اصغای آيات مولی الوری گردد . اينست نتيجه وجود در اين ايّام

معدود . انشاء اللّه کلّ مؤيّد گرديم و موفّق شويم . باری آنچه ذکرشود و

بتعبيرات مجازيّه اظهار گردد شرح مراتب محبّت و وداد منتهی نشود بلکه نار حبّ

شعله ور‌تر و فروزنده‌تر ملاحظه ميشود . لذا بدين چند سطر کفايت رفت . در محضر

حضرت غ ص الاعظم ارواح المشتاقين و المخلصين لحضوره الانور الاطهر فدا ذکر

آنورقه مذکور و مورد الطاف مخصوصه گشت ...

٤ - با وجود کثرت اندوه و شدّت احزان و وفور آلام و اسقام بذکر خير و بشاشت

روی و خوی آنجناب هميشه مأنوس و مألوفيم هر هنگام که بزيارت روضهٴ مبارکه مطاف

ملأ عالميان مشرّف و فائز ميشويم بدعای آنجناب و کافّه احبّای الهی خاصّه

امآء اللّه موقنات و ورقات ثابتات راسخات عليهنّ بهآء اللّه مشغول و نائب

الزّياره هستيم و موفقيّت آن حضرت و من انتسب اليك را از آستان مقدّس جمال مبارك

ارواحنا لمضجعه المقدّس فدا خواسته و ميخواهيم بهمچنين در محضر مبارك حضرت من

اراده اللّه هميشه بيادتان مأنوس و مألوفيم . حال چند يوم است که ارض خضر \*

خضراء بقدوم مبارك الّذی طاف حوله الأسمآء حضرت مولی الوری

--------------------

\* غار ايليا

مشرّف گشته در آنجا چندی تشريف دارند لأجل آنکه از کثرت مشاغل و متاعب فی

الجمله راحت و آسايش بجهت وجود مقدّس حاصل شود . بالجمله جواب نامه‌های قبل

آنحضرت ارسال شد . وصول را اشاره ننموده بوديد اکنون هم بجواب نامه اخير آنجناب

مبادرت گرديد تا يقين فرمائيد که در جميع اوقات بياد شما بوده و هستيم . از

احوالات مهجورات مستفسر باشيد از فضل الهی و مرحمت حضرت سرّ اللّهی صحّت جسمانی

حاصل است ولی احزان و کدورات قلبيّه لا تعدّو لاتحصي و همواره از درگاه محبوب

بی زو‌ال و قادر حيّ متعال اين مسجونات راجی و سائليم که ابواب فرجی مفتوح

فرمايد و غافلين را آگاه و نائمين را بيدار و حزب فتور را انصافی عطا فرمايد

لعلّ اين غبار ساکن گردد و اين نقار از ميان برود . بار دگر روزگار چون شکر آيد .

ربّ وفق عبدک هذا و عبادك المتضرّعين بين يديك و امضطرين (\*المضطرّين \*) اليک علی الاتّحاد و

الاتّفاق و الالفة و الاستيناس حتّی يدکروک (\*يذکروك\*) فی اناء الليل و النهار و يتلوا

آياتك و يرتّلوا کتابك و يشوقوا الی حظيرة قدسك و يتوفوا (\*يتوقوا \*) الی مشاهد کبريائك . ای

ربّ يسر آمالهم و اشرح افئدتهم بنور مرکز الميثاق و اجل بصائرهم و سرّ سرائرهم

بمواهب نور الاتّفاق انّک انت حاکم يوم الطلاق ...

٥ - اميد است که آن ورقه محترمه و هر يک از امآء الرّحمن آن ارض بنار موقدهٴ

الهيّه چنان

مشتعل شوند که بحرارت محبّت اللّه جهانی را روشن نمايند و بنطق فصيح و لسان

بليغ و تأييدات روح القدس چنان از جوهر تبيين بيان نمايند که فصحا و حکما و

عرفای من علی الارض حيران بمانند و ليس ذلک علی اللّه بعزيز ...

٦ - ای ورقهٴ‌مقدّسه و حبيبهٴ محترمه عليك بهآء اللّه و ثنائه و فضله و عطائه

بما وفيت بعهد اللّه و ميثاقه . ورقه مطهّره مطرّزه که از رضوان محبّت اللّه

حاکی و از جنّة قدس عرفانش آيتی وافی بود چندی قبل واصل از نسائم روحانی لطيفش

مشام امهٴ مشتاقه مسجونه فی سبيل اللّه مُعطّر گشت .

حمد خدا را که آن ورقهٴ موقنه را بذکر جمالش در کلّ احيان مشغول فرمود و بياد

طلعتش زنده داشته از غير (\*غير خود\*) منقطع نموده و بحبّش مؤانس کرده و بر وفای بعهد محکم

قويم و تشبّث بذيل ميثاق ربّ کريم و توجّه صرفه بسوی وجه انور حضرت من اراده

اللّه الّذی انشعب من الأصل القديم موفّق فرموده صد هزار حمد و شکر اين عنايت و

موهبت را وحده لايق و سزاست و نسئل من ملکوت ربّنا الابهی بان يرسل اليك فی

کلّ آن نفحة من نفحاته و يجذبک من جذباته و يحيک (\*يحييک\*) من روحه و يؤيّدك و يوّفقك

علي خدمة امائه و اوراقه .....

٧ - فديت بروحی للورقات الّتی ثبتن علی عهد اللّه و لن تأخذ هنّ عن تشبهثنّ (\*تشبثهنّ \*)

بميثاق اللّه لومة الائمات (\*اللّائمات\*) . حمد خدا را و شکر محبوب ابهی روحی لذرّات تراب

عتبته المقدّسة الفدأ (\*الفداء \*) که نسيم‌های لطيف روحانی از گلشن‌های محبّت و مهربانی

بوزيد يعنی نامه محبّت ختامه آن حبيبه دل و جان که بمداد و داد مسطور و بارسالش

خاطر حزين مسجونه مشتاقه را شاد فرموده بوديد و اصل و از قرائتش مسرت بی‌پايان

حاصل گرديد نفحاتش مشام را معطّر ساخت و طفحاتش دماغ روح را معنبر نمود چه که

عرف ذکر و ثنای الهی از معانيش ساطع و رائحه طيّبه انجذاب بمحبّة اللّه از

کلماتش متضوّع . هر نامهٴ که ذکر جمال قدم و نعت اسم اعظم است حلاوتش فائق بر

انگبين است مذاق جان را شيرين نمايد . باری از مژده صحّت و سلامتی آن ورقه و

ساير امأ (\*اماء \*) الهيّه آن ارض و ثبوت و رسوخ و اشتعال و انجذابشان بسيار مشعوف و

مسرور گشته و شکر موفور بدرگاه ربّ غفور نموديم . بر فقرات مسطوره مطّلع و

مستحضر در محضر انور اطهر يکتا عبد آستان کبريا (\*کبرياء\*) سرکار آقا حضرت عبدالبهآء

روحی فداه بذکر خير شما و جميع اماء اللّه و ورقات مشتعلات مشغول و بيقين

بدانيد که دائماً در محافل قدس و مجامع انس مذکوريد ...

٨ - ورقه مخضّره مشتعله بنار موقدهٴ ربّانيه عليها بهآء مالك البريّه را از

بقعه مقدّسه بيضاء

و روضهٴ مبارکه معطّرة الارجاء و الانحأ (\*الانحاء\*) باذکار الطف ابدع ابهی ذاکر و باعظم

بشارتيکه مشتاقان را نفحه قميص است و ورقات ثابتات را غايت آمال و آرزو مبشّرم

و هو السّبب الاعظم لسرور العالم و البهجة الکبري لاهل البهآء دواء کلّ عليل

و رداء کلّ غليل تاللّه يا حبيبتی بهذه البشارة يشتفی کلّ سقيم و يحيی العظام و

هی رميم و اين بشارت عظمی صحّت و سلامتی وجود مبارك اقدس اطهر حضرت عبدالبهآء

من اراده اللّه ارواح الوجود لوحدته الفداست ....

٩ - جمعی از خواهران روحانی شما اعنی اماء اللّه مقبلات و مخدّرات زائرات که

از پاريس و امريکا اين ايام ببقعه مُبارکه نورآء وارد و بشرف تقبيل آستان

مُقدّس و زيارت لقای انور مرکز امر خداوند مقتدرحضرت عبدالبهآء روحی فداه

مشرّف و فائزند حاضر و با آنها مأنوس و مألوفيم هر يك بلسان حال و حقيقت

تکبير و تحيّت ميرسانند ...

١٠ - اميد است نور اتّحاد در ميان افراد کشور بزرگ شما روز بروز با صفا و

درخشندگی بيشتر بتابد نظر باينکه خداوند بکشور شما نعمت فراوانی عطا کرده

انتظار بيشتری از آن هست ، امّا بدون الفت و محبّت ميان کسانی که خود را بهائی

مينامند هيچ چيز از آن مشاهده نخواهد شد زيرا ياران بمنزله محوری

هستند که سرنوشت ملّت بدان معلّق است و اگر اختلافی ميان دو نفر از ياران حاصل

شود کافی است که تمام کشور را فاسد و خراب کند . کسی که برای اُلفت و محبّت قلوب

ياران در اين ايّام سعی ميکند مشول (\*مشمول\*) برکات عظيمه و مواهب وافيه خواهد شد . هيچ

وظيفه‌ای بزرگتر از اين نيست که در روی زمين انسان سعی کند قلوب نفوس را بهم

متّحد کند مخصوصاً کسانی که در ظلّ نام مقدّس الهی محشورند . ( ترجمه )

١١ - يا اختی العزيزه آنچه نگاشتی ملامحظه نمودم و بعد از اطّلاع بر مضامين خون

گريستم و نفس مکتوب را بحضور مبارک حضرت عبدالبهآء بردم و بتمامه قرائت فرمودند

فی الحقيقه وقوعات مولمه يزد سبب آه و انين است و شايسته سيل اشک خونين هر چند

ناصبيان در صحرای کربلا مانند سيل بلا هجوم بر سيّد الشّهداء نمودند و بمثابهٴ

گرگان خونخوار آن سروران بارگاه قدس را دل و سينه دريدند و آغاز ستيزه کردند و

سرها به نيزه نمودند و ايلغار بر آن مظلومان کردند و اموال تالان و تاراج کردند

ولی مدّت اين بلا در صحرای کربلا از صبح تا ظهر بود . امّا مصيبت شهدای يزد

مدّت يکماه امتداد يافت و از اين گذشته اصحاب حضرت سيّد الشّهدآء روح الشّهداء له

الفداء دست بمدافعه گشودند و هر يک جمعی از ناصبيانرا بخاک انداختند و خون

ريختند بعد شهيد شدند

امّا اين مظلومان قاتلان را بنهايت بشاشت مقابله نمودند و بزبان پرحلاوت مخاطبه

کردند آنان شمشير زدند و ستمديدگان شکّر و شير دادند آنان خنجر بخنجر (\*بحنجر \*) شهداء

آزمودند و اينان شهد و شکر آميختند آنان بسبّ و لعن زبان گشودند و اينان طلب

عفو و مغفرت از حضرت احديّت بجهت ستمکاران خواستند هر چند شهدای کربلا روح

المخلصين لهم الفدا (\*الفداء\*) بحقيقت مظلوم و مقهور و معذور (\*مغدور\*) بودند و اهل ملأ اعلی از ظلم

اعداء در دشت کربلا خون گريستند ولی بحسب ظاهر در مقابل هر يکی از شهداء بزرگوار

نفوسی چند در وقت مبارزه مقتول شد و لکن شهداء يزد در مقابل هجوم اعداء و شمشير

جفا کلمه نامناسبی بر زبان نراندند ...

بازماندگان ستمديده آن مظلومان فی الحقيقه بسيار صدمه و بلا کشيدند وهيچ مرهمی

اين زخم را التيام ندهد و هيچ درياق اعظمی اين سمّ نقيع را تسکين نبخشد هر روز

از برای آنان شهادت جديديست . الحمد للّه بفضل و عنايت جمال ابهی روح الکلّ

لشهدآء سبيله الفداء حضرات احبّاء در جميع جهات بقدر قوّه باعانت بازماندگان

ستمديده بر خواستند ولی ما آنچه در اين مورد بکوشيم و جانفشانی نمائيم باز کم

است سزاوار اعظم از آنند . اميدوارم که بتأييد ملکوت ابهی جان و دل را فدای

اطفال شهيدان نمائيم و خود را از خدّام آن بزرگواران بدانيم .

١٢ - در خصوص بازماندگان شهداء فی سبيل اللّه که مرقوم داشته بوديد منتظرند که

اين شهادت و قربانی بذکر قبول فائز آيد حضور مُبارک عرض کرديم امر فرمودند اکثر

الواح و توقيعات شهدای يزد و ساير بلاد را در صحيفه مجموعاً نوشتند و اينك در

جوف بجهت آن مخدّره فرستاده ميشود که زيارت نموده و برای بازماندگان آن شهيدان

کوی حقّ ترتيل نمائيد . تا بيقين مبين بدانند که مُقرّب درگاه کبريا و ملحوظ

لحاظ عنايت حضرت عبدالبهآء ارواحنا فداه همواره بوده و هستند از قبل مهجوره

مسجونه مشتاقه جميع امآء الهيّه خصوصاً بازماندگان شهداء عليهم و عليهنّ بهآء

اللّه الأبهی را تکبير و تهليل مشتاقانه برسانيد و بشارت بدهيد که دائماً ذکر

آن شهيدان قربانگاه الهی در محفل عزّ انس و بساط مجد قدس بوده و هست ...

١٣ - ای ورقه مهتزّه بنفحات الهيه و ستمديده در سبيل جمال ابهی روحی و ارواح

الامأ لتراب روضتة المقدّسة فدآء اميدوارم که همواره در کنف فضل و عنايت حضرت

احديّت محفوظ و مستريح باشيد و بخدمت امر اللّه و نشر نفحات قدس در آنولا مشغول

و در جميع احوال مؤيّد و مُوفّق گرديد و چون شمع نورانی در محفل اماءِ رحمانی

بدرخشيد و کنيزان عزيزان جمال رحمن را دلالت بهدايت و ثبوت و رسوخ و تنزيه و

تقديس نمائيد . تا بآنچه قابل و لايق

اين ايّام است کلّ قيام کنند و آن اقليم را از حسن اطوار و اخلاق رشك جنّت نعيم

نمايند ...

١٤ - حمد جمال ابهی و محبوب و مقصود عالميان را که ورقات موقنات خاصّه مخدّرات

افنان سدرهٴ مبارکه ارض يا عليهن بهآءاللّه الابهی بر امر اللّه و محبّته چون

جبال راسيات ثابت و مستقيمند و در چنين ايّام که صرصر امتحان در هيجان و ابحر

افتتان در موج و جريانست منقطعاً الی اللّه از کلّ قيود رسته و بجمال حقيقی و

ملکوت الهی دل بسته‌اند . باری مضامين مکتوب مفهوم گشت و الحمد للّه رائحه روح

معنوی از گلستان الفاظ و معانيش استشمام گشت و نغمه حبّ ذکر و ثنای الهی از

اوراق رياضش استماع گرديد . سرور موفور بخشيد از اينکه حاکی از صحّت و سلامتی

آن مخدّره و نونهالان بوستان احديّه و امآء رحمانيّه خصوصاً بازماندگان شهدای

سبيل رحمن بود . هر چند انقلابات ارض اقدس خيلی شديد و بيم خطر عظيم بود و

هنوز نيز سکونی و قراری نگرفته ولی اعتماد بر تاًئيدات قويّه از ملکوت ابهی

چنانست که هيکل مقدّس مرکز امر اللّه را در عون و صون کنف فيض حمايت محيطه

خويش از شرّ مکر و فساد اهل ضغينه و عناد مصون و محفوظ فرمايد . هر چند

آنچه در سبيل محبّت محبوب عالميان وارد شود بجان و دل طالب و مشتاقيم ...

١٥ - اميدوار از آستان مقدّس پروردگار و محبوب عالميان چنانيم که آن مخدّره

موقنه و ساير امآء رحمانيّه را در کنف فضل و جود خويش مصون و محفوظ فرمايد

مکتوب محبّت اسلوب آن کنيز عزيز الهی باين امهٴ مسجونه مشتاقه رسيد و در

ملاحظه و اطّلاع بر مضامينش که تضرّع و تبتّل بملکوت اللّه و انجذاب بنفحات

اللّه بود مسرّت و بهجت بخشيد.و روح (\*بخشيد. روح \*) و ريحان دست داد مشام دل و جان معطّر گرديد

. مزيد ذکر خير شما و اماء اللّه موقنات هندوستان در محافل قدس قرب و مجمع انس

امآء الرّحمن اين شطر شد . الحمد للّه که آن فائزه بعتبهٴ مقدّسه رحمانيّه از

اين ارض مبارك و بقعه نورانی نفحات طيّبه رحمانيّه بارمغان با خود برديد و دماغ

جان اماء الرحمن را معطّر ساختيد و اجسام ميّته را به وصايا و نصايح و تعليمات

بديعه منيعه‌تر و تازه بل زنده و احيا نموديد . مژده و بشارت بجميع اماء رحمانی

بدهيد که در بقعهٴ مبارکه نورانی و هم محضر قدس حضرت سرّ اللهی دائماً بدعا و

ذکر خيرکلّ مشغوليم و بياد روی جميع آن ورقات موقنات مأنوس و مألوف و از برای

هر يك تأييد و توفيق شديد از ساحت قدس ربّ مجيد مسئلت نموده و مينمائيم ...

١٦ - وقتی از سفر بيروت مراجعت کردم متأسّفانه شما قبل از من به ايطاليا رفته

بوديد. نه تنها

من بلکه تمام عائله مبارکه جای شما را خالی ميکنيم ولی در عين حال خوشحاليم از

اينکه خداوند شما را مُوفّق کرده است تا مسافرت نموده بشارات ملکوتی را بمردم

برسانيد و خفتگان را بيدار کنيد . شما بايد بسيار خوشوقت باشيد که بتأييد

الهی با چنين فکری حرکت کرديد . ما اميدواريم بزودی اخبار خدمات درخشان شما را

در راه امر الهی بشنويم . بيمناك نباشيد و مأيوس نشويد مطمئن باشيد و توّکل (\*توکّل \*)

بخدا کنيد بالأخره مُوفّق خواهيد شد زيرا او شما را فرستاده و يقيناً بشما کمک

خواهد کرد . ( ترجمه )

هُو اللّه

١٧ - يا اختی العزيزه انّ نميقتك اورثتنی فرحاً و سروراً بما دلّت علی خلوصك و

شدة حبّك و استغراقك فی بحر محبّته (\*محبّة\*) اللّه و اتّحاد امآء اللّه و ائتلافهنّ (\*أئتلافهنّ \*)

الّذی اعظم موهبته (\*موهبة\*) من اللّه فالأنس و الأنقه (\*الألفة \*) و الحبّ من انوار الملکوت و

موهبته (\*موهبة\*) عظيمه من ربّ الجبروت فتشکره (\*فنشکره\*) علی هذه النّعمة العظمی و بلّغی اشواقی

المتکاثرة الی امة اللّه مس بارنی المحترمه (\*المحترمة\*) و انّی ادعو اللّه ان يؤيّدک و

ايّاها علی الوصول باعظم مواهبه فی ملکوته العظيم و انّی بلّغت تحيّاتکن (\*تحيّاتکنّ\*) و

خضوعکنّ لمن اراد (\*اراده\*) اللّه مرکز عهده القديم ( امه مسجونه بهائيّه )

١٨ - عيد رضوانست و نور احديّت از مطلع غيب رحمانيت ساطع و لامع و فيض

جليل مليک فردانيّت از جهان پنهان متهاطل و متراکم . بشارات ملکوت از جميع جهات

ميرسد و صبح اشارات علوّ امر و بشارات سموّ کلمة اللّه از جميع اطراف ميدمد

بحمد اللّه که صيت جمال قدم روحی لاحبّائه الفداء جهانگيرگشته و آوازه امر

اللّه در شرق و غرب عالم منتشر شده . اين امور کلّ اسباب سرور احبّاست ...

١٩ - همچه گمان نکنيد که دفتر آن مجالس از صفحه روزگار محو و نابود گردد و صورت

آن محافل از لوح عالم زائل شود . بلکه هر ذرهٴ از آن اعمال و هر قطرهٴ از آن

رفتار و گفتار بذريست در مزرعهٴ وجود کشته گشته و عنقريب نشو و نما نمايد و چون

شجر بارور پُر بار و بر خواهد شد انفس مشتاقين از سامعين حسرتش برند و ارواح

طالبين مستمعين غبطه‌اش خورند و بيا ليتنا کنّا معکم فافوز فوزاً عظيما ناطق گردند

. چه که حمل آن زحمات للّه و فی اللّه بوده و تحمّل آن مشقّات در قرن ظهور اللّه

واقع گشت جز اعزاز امر محبوب ابهی مقصود نبوده و جز ارتفاع کلمة اللّه منظوری نه

و يک عمل در اين يوم معادلست با اعمال هزار سنه ...

٢٠ - نقطهٴ اُولی روح ماسواه فداه در چند موضع بلکه در اکثر مواضع بيانات فارسيه

و عربيّه رجا مينمايند از ساحت اقدس من يظهره اللّه در حفظ اوراق سدرهٴ بيان

که مبادا ورقهٴ از آن سدره ساقط شود تا بجنّت خود که ايمان بظهور است فائز گردد .

آنچه از تقريرات نوشته بوديد از خدمات \* در بدايت ايّام ظهور جميع صدق است و کفی

باللّه شهيدا و اميدوار چنانيم که آن خدمات و زحمات را نتيجه خيری مترتّب باشد .

ما در روضهٴ مطهّره بمنتهای خضوع و خلوص در بارهٴ ايشان دعا ميکنيم و توفيق و

تأييد می طلبيم و همچنين در ساحت عزّ حضرت من اراد اللّه استدعای توجّهات

کامله و عنايات خاصّه مينمائيم ...

٢١ - سواد تلغراف حضرت ورقه مقدّسه عليا بتاريخ ٢٨ نوامبر ١٩٢١

حيفا قد صعد حضرت عبدالبهآء الی الملکوت الابهی .

٢٢ - اکنون امتحانات عظيمه در پيش است احبّا بايد در دفاع از امر الهی ثابت

قدم و متّحد باشند ناقضين بوسيله مطبوعات و وسائل خبری ديگر در تمام عالم

بفعاليّت پرداخته‌اند يك کميته از نفوس فاضل و متين تشکيل دهيد تا به تبليغات

مطبوعات در امريکا پاسخ گويند . ( ترجمه )

-------------------------------------------------------------------------

\* - در جای ديگر اين دستخط به يکی از بانوان خويشاوند مخاطب دستخط اشاره

فرموده‌اند .

٢٣ - ترجمه تلگراف مبارك از حيفا مورّخه ٢١ دسامبر ١٩٢١ مطابق (\*۲۹\*) برج قوس

تخاقوی ئيل ١٣٠٠

طهران دواچی روز هفتم ژانويه ( مطابق ١٦ جدی ١٣٠٠ ) مجالس تذکّر در

تمام دنيا منعقد . حضرت مولی الوری در کتاب وصيّت و لوح عهد خويش دستور العمل

تعيين فرموده‌اند سواد ارسال خواهد شد احبّا را اطّلاع دهيد .

ورقهٴ عليا ( ترجمه )

٢٤ - ترجمه تلگراف مبارك از حيفا مورخه هفتم ژانويه ١٩٢٢ مطابق ١٦ جدی ١٣٠٠

طهران دواچی کتاب وصيّت مبارک ارسال شد شوقی افندی مرکز امر .

( ورقه عليا ) ( ترجمه )

٢٥ - بندگان جمال ابهی و ياران عزيز حضرت عبدالبهآء هر چند قلوب اهل بها از

اين مصيبت عظمی در اشدّ احتراق و حنين و انين ياران گوشزد ملأ اعلی و طلعات

قدس در جنّت ابهی . و لکن چون يوم يوم خدمت و هنگام هنگام نشر نفحات است بايد

احبای الهی چون شعله نورانی بکمال همّت قيام بر خدمت امر اللّه نمايند و گوی

سبقت از يکديگر بربايند . و چون شهاب ثاقب طارد هر ناقض ناکثی گردند تا در لوح

محفوظ الهی در زمرهٴ الّذين وفوا بعهد اللّه و ميثاقه ثبت گردند . حضرت وليّ

امراللّه و غصن ممتاز و سرور اهل بهاء شوقی افندی را اين مصيبت کبري و فاجعه

عظمی و احزان بی‌پايان و شدّت تأثّر سبب شد که چند روزی هجرت و سفری اختيار

نمايند و کسب صحّت و راحتی فرموده مراجعت بساحت قدس نمايند و بخدمت امر اللّه و

وظايف (\*وظائف\*) خويش قيام فرمايند و در غياب ايشان بموجب دستخطشان که لفّاً ارسال ميشود

.\* اين مسجونه را معيّن فرمودند که بمشورت عائله مقدّسه امورات امريّه قرار و

انجام پذيرد لذا اين فانيه موقّتاً مجلسی ترتيب داده که بصوابديد نفوس معيّنه

که حضرت شوقی افندی تسميه نموده‌اند مجری گردد و اميدوارم در مدّت غياب ايشان

دوستان الهی و امآء رحمانی کمال جهد در ترقّيات امر اللّه بنمايند و امر اللّه

انتشار سريعی بنمايد . انّه بعباده رؤف رحيم .

٢٦ - صميمانه از مکاتيب محبّت‌آميز همدردی شما تشکّر کرده و از پيامهای شفقت

آميزی که قلوب

---------------------------------------------------------------------------

\* - به قسمت سوّم کتاب توقيعات حضرت وليّ امر اللّه ( توقيع شماره ١) مراجعه

شود .

مجروح ما را مرهم گذاشت قدردانی مينمائيم .

ميل داشتيم ميتوانستيم بنامه‌هايِ فرد فرد شما پاسخ گوئيم ولی ضربه هولناك وارده

چنان بغتی و مشاغل ما چنان متعدّد بود که وقت کافی برای حصول اين نيّت موجود

نبود . اکنون ميخواهيم بدانيم که کلمات مُشعر بر ايمان راسخ و محبّت شما بهترين

تسلّای ما در ايّام عزاداری بود زيرا ما احساس کرديم که شما فرداً و جمعاً بخدمت

امر الهی کمر بسته و برای پيشرفت کاری که دروهٴ حيات حضرت عبدالبهآء صرف آن شد

ميکوشيد .

خدای بزرگ را شکر گزاريم که ما را بی‌سرپرست نگذاشت و حضرت شوقی افندی را برای

ادارهٴ اُمور امر تعيين فرمود .

اُميدواريم احبّای الهی و امآء الرّحمن برای ما دعا کنند تا بتوانيم بحضرت شوقی

افندی بهر وسيله که در قدرت داريم کمک کنيم تا در انجام مأموريّت خطير خود

کامياب شوند . ( ترجمه )

٢٧ - از اخبار کنونشن مسرّت حاصل برای شمول تأييدات دعا ميکنم . ورقه عليا .

( ترجمه )

٢٨ - امروزه توفيق و تأييد شامل نفوس مقدّسه راسخه در امر اقدس جمال ابهی و

حقايق

ثابته بر عهد و وفا بحضرت عبدالبهآء ست . حمد ساحت عز لايزالی را که شما و

جميع ياران رحمانی باين موهبت فائز و باين فضل نائل بر ميثاق ربّانی ثابت و

بمرکز منصوص غصن ممتاز ناظر چه عنايتی اعظم از اين در عالم وجود تصوّر توان

نمود ....

٢٩- بر ثابتين ميثاق نيّر آفاق پوشيده نيست که مرکز نقض و اعوانش از يوم صعود

جمال قدم جلّ ذکره الاعظم شب و روز در فتنه و فساد کوشيده و ميکوشند و حال سبب (\*بسبب\*)

مصيبت عظمی صعود حضرت عبدالبهآء جواهر الارواح لمرقده الأطهر فداء بيش از پيش

در نشر اوهام و اراجيف ساعی و جاهدند که شايد بتوانند بوسيلهئ‌ی (\*بوسيله‏ئی\*) القای شبهات

کنند و بمقاصد و آمال بيهوده خود نائل شوند . ولی هيهات هيهات شکّی نه که جز

خيبت آمال و خسران مآل بهره و سودی نبرده و نخواهند برد و غير از يأس و

اضمحلال نصيبی نداشته و نخواهند داشت چنانچه در الواح وصايا حضرت عبدالبهآء

ارواحنا لمظلوميّته الفداء خبر فرموده‌اند و از شقاق و نفاق و سوء نوايای آن گروه

مکروه مشروحاً و مبسوطاً بيان فرموده‌اند و يقين است که بتأييدات الهيّه و

توفيقات صمدانيّه انوار ثبات اهل وفا دافع تاريکی شبهات قوم جفا گردد و اشعه

ساطعه از وجوه نوراء ماحی ظلمات شکوك اهل ارتياب شود . باری مدّتی بود که

اهل فتور بمراکز مختلفه مراجعت ميکردند که شايد بمعاونت حکومت بتوانند حق شرعی

باوهام خود برای خويش اثبات نمايند . ولی بحمد اللّه خائب و خاسر گشتند تا

آنکه روز سه شنبه ٣٠ ماه جنواری که چهار ما قبل باشد در قصر بهجی اهل فتور مجتمع

شده و بعضی از نفوس پست اهالی عکا را دعوت کرده مجتمعاً مشورت نموده و قرار

دادند که دسته جمع بروضه مطهّره (\*مطهّرۀ\*) مبارکه رفته کليد را جبراً از خدّامين روضه

مبارکه بگيرند و تسليم مرکز نقض و محور نکث کنند و اين تدبير و تعدّی و توهين

از قطب شقاق و زعميهم (\*زعيمهم \*) الثّانی صادر و بالفعل اين جسارت را نموده و از خادم روضه

مبارکه آقا سيد ابو القاسم کليد را جبراً گرفته و چون خادم مذکور هجوم جمع فتور

را مقاومت نتوانست فوراً معاون خود آقا خليل را بحيفا ارسال نمود و قضيّه را

حضور حضرت شوقی افندی معروض داشت . تقريباً دو ساعت از شب گذشته بود که اين خبر

بحيفا رسيد در همان لحظه بحاکم در اينخصوص مراجعه شد اوامر قطعی صادر گشت کليد در

همان شب استرجاع شد و نزد حکومت ماند تا پس از تحقيق و تدقيق معلوم شود که

قانوناً حق با کدام طرف است . بعد از چهار ماه حال حکومت رأی خويش را بيان

نموده که اين مسئله راجع بملّت بهائی است و آنچه ملّت قرار دهد همان صحيح و

مجری است اگر ملّت بهائی ميرزا محمّد علی را ساقط ميداند البتّه او ابداً حق

تصرف ندارد لهذا احبای الهی در

هر مملکت و دياری که هستند بايد محفل روحانی آن مدينه با امضای هيئت منتخبه

اشخاص معلومه تلغرافياً يا کتباً بواسطه سفراء يا قناصل دولت عادلۀ انگليس

بحکومت مشارٌ اليها در قدس شريف مخابره نمايند که ملّت بهائی بر حسب وصيّت و

نصوص قاطعه حضرت عبدالبهآء سِر عبّاس افندی که بأثر قلم مبارک موجود و مثبوت

است حضرت شوقی افندی را مرجع خود و وليّ امراللّه ميدانند و هيچ رابطه و علاقه

مادی و روحانی با ميرزا محمّد علی قطعيّاً ندارند و او را ساقط و خارج از امر

بهائی بنصّ قاطع حضرت عبدالبهآء ميشمارند . لهذا خواهش عموم اهل بها در جميع

بلاد و مراکز مهمّه دنيا رجالاً و نسائاً از اوليای امور حکومت قويشوکت بريطانيای

عظمی در فلسطين که مرکز آن قدس شريف است آنکه امر قطعی صادر گردد و کليد

روضهٴ مبارکه که معبد و ملجأ عموم بهائيان عالم است تسليم حضرت غصن ممتاز شوقی

افندی شود تا از حسن سياست و عدالت دولت عادلهٴ انگليس جميع بهائيان شرق و غرب

ممنونتر و خوشنودتر گردند . صورت مضمون تلغراف و صورت مضمون مراسله با آدرس در

ورقه عليحده مرقوم و در جوف است که امضاء از طرف نمايندگان وجوه بهائيان در آن

شهر گذارده شود .

٣٠ - مصيبت عظمی و رزيّهٴ کُبري صعود مبارك حضرت عبدالبهآء ارواحنا لمظلوميّة (\*لمظلوميّته\*)

الفداء

بنيان وجود را ويران نمود و بنياد هستی را منهدم ساخت بقسمی که انجم سرور از

قلوب افول نمود و سُرُج بهجت و حبور منطفی شد . عندليب گلشن ابهی از تغنيّات

روحبخش بازماند و ورقاء گلزار جنت اعلی از هدير جان افزا خموش گشت . صبح نورانی

شام ظلمانی شد و يوم پر انوار تيره و تار گشت . دريای بلا بموج آمد و طوفان غم

قبائل و امم را احاطه نمود . افسوس که آن بدر منير با صدری مشبّك از سهام افتراء

و فؤدای (\*فوأدی\*) مجروح از طعن اهل جفا و قلبی محزون از جور و ستم قوم عدوان و طغيان

ناقصان (\*ناقضان\*) پيمان خلف سحاب خفا مختفی شد و از افق امکان متواری گشت و بملکوت ابهی

و افق اعلی صعود فرمود حال در چنين حالتی و مصيبتی مرکز نقض و قطب شقاق کسوف

شمس ميثاق و خسوف بدر وفاق را غنيمت شمرده و فرصت بدست آورده در اَشدّ بغی و

طغيان بمعاونت زعيمهم الثّانی بنشر افتراء و هذيان پرداخته و بانواع دسائس و

حيل ليلاً و نهاراً بفساد و فتنه مشغول گشته که شرح آن موجب تطويل است . از بعد

اطلاع حاصل خواهيد نمود . مع آنکه در جميع موارد ذلّت و خسران و خيبت و خذلان

خود را مشاهده مينمايند با وجود اين نار حسد در صدورشان بيشتر شعله زند و

استکبار و غرور تزايد يابد باری در اين گرفتاری و بيقراری و مصيبت و بلای ناگهانی

يگانه تسلّی قيام بر خدمت امر اللّه و ثبوت و استقامت بر دين اللّه و حفظ و صيانت

شريعت اللّه و اتّحاد و اتّفاق ياران و

شور و انجذاب دوستان و عمل بموجب تعاليم اقدس جمال ابهي جلّ ذکره الأعلی و

وصايا و نصائح حضرت عبدالبهآء ارواحنا لعبودية (\*لعبوديّته\*) الفداست اميدوارم (\*اميدواريم \*) که کلّ موفّق

و مؤيّد گرديم بآنچه که شايسته و سزاوار اين يوم مبارک است .

از مضمون تحرير چنين معلوم بود که قبل از وصول و زيارت الواح وصايای مبارکهٴ

مرکز ميثاق نوشته بوديد يقين است که حال بزيارت و تلاوت آنها فائز شده‌ايد .

آن کتاب فصل الخطاب است و حيات اولی الالباب تکليف جميع طبقات من فی البهآء

بنحو اکمل اتمّ اقوم مشروحاً مبسوطاً از يراعهٴ فضل و احسان مرقوم و ريشه شجرهٴ نقض

مقطوع و مرکزنکث مخذول ومنکوب و مرجع مخصوص منصوص و بنيان عهد مرصوص و مرجع

توجّه عموم اهل بها غصن ممتاز و وليّ امراللّه معيّن و مثبوت . اين فضل و موهبت

از خصائص اين ظهور اعظم و دور افخم اکرم است . هنيئاً للثابتين بشری للرّاسخين و

طوبی للفائزين . الحمد للّه که شما بخدمت قائميد و به تبليغ مشغول و بنشر نفحات

اللّه مألوف . اين موهبت سزاوار هزار شکرانه است و موجب حمد بی‌پايان بساحت قدس

حضرت محبوب يگانه .

جميع دوستان و ياران با وفا را تکبير ابدع ابهی ابلاغ داريد ...

٣١ - اگر چه مصيبت عظمی و رزيّه کبري صعود مبارك حضرت عبدالبهآء ارواحنا

لمظلوميّته الفدآء آتش بخرمن دلها زد و بنياد هستی و نيستی را بر انداخت و قلوب

را قرين احزان و آلام بيحدّ و پايان نمود ولی الحمد للّه که طلعت عهد مرکز مخصوص

را منصوص فرمود و غصن ممتاز و وليّ امراللّه حضرت شوقی افندی را مرجع توجّه جميع

من فی البهآء قرار داد تا امر اللّه محفوظ و دين اللّه مصون ماند اين فضل اعظم

و عنايت اتمّ موجب هزار شکرانه است و مستحق هزار حمد بساحت قدس حضرت يگانه و

همچنين يد موهبت الهی نفوس مبارکی را تربيت فرمود که امروزه چون سرج هدي در

انجمن ملأ اعلی ميدرخشند و چون انجم ساطعه در افق وفا درّی و لائحند و پرتو

افشانی مينمايند .

مکرّر اين بيان احلی از لسان اطهر مرکز ميثاق حضرت عبدالبهآء استماع شد

ميفرمودند: چون حضرت مسيح از اين عالم فانی صعود بملکوت باقی فرمود دوازده حواری

داشت که يکی از آنها هم مردود شد و آن معدود قليل چون بکمال خلوص و فنا و انقطاع

قيام بر تبليغ و نشر نفحات الهی نمودند و از عالم و عالميان گذشتند و بکلّی محو

در مسيح شدند لهذا بقوّت روح بر فتح مدائن قلوب موفّق شدند و انوار حق احاطه

نمود و ظلمات جهل و نادانی زائل و متلاشی گشت . حال چون من از اين عالم بروم

پنجاه هزار او ازيد نفوس مبارکه دارم که هر يک چون

کوکب ساطع از افق وجود باهر و لائحند و در ثبوت و استقامت چون جبل راسخ، جوهر

وفايند و ساذج حبّ و ولا شجرهٴ امر را حافظان جانفشانند و طالبان حقيقت را

هاديان و رهبران . ديگر ملاحظه نمائيد که چه خواهد شد . باری چون بموجب تعاليم

جمال ابهی و وصايا و نصائح حضرت عبدالبهآء رفتارشود عالم جنّت ابهی گردد و

اين خارستان جفا گلشن و گلزار وفا شود اميد چنان است که کلّ مؤيّد و مُوفّق

گرديم ...

٣٢ - بنده باوفای محبوب ابهی و يار ثابت در حديقه آن طلعت نوراء رقيم مختصر و

مفيد که حضور غصن ممتاز وليّ امراللّه حضرت شوقی افندی معروض داشته بوديد با

اوراق شبهات لفّاً وصول يافت يقين است نفوسی که مشامشان برائحهٴ جنّت ابهی معطّر

شده و آذانشان باستماع نغمات عندليب گلزار بقا متلذّذ گشته و ارواحشان بنفحات

قدس انتعاش و اهتزاز يافته البتّه از نعيق زاغ و نعيب غراب دل خراشيده گردند

و آزرده خاطر شوند و فرار اختيار کنند زيرا رائحه دفراء نقض مانند ريح مسموم است

که از تأثيرش جسم و جان مهموم و مغموم گردد بلکه مفقود و معدوم شود . پس همان

نوع که مجری داشتيد محبوب و مقبول بود . چون حضرت شوقی افندی موقتاً مسافرت

بجهات فرموده‌اند فانيه جواب نگاشتم . جميع

ياران جمال ابهی و دوستان با وفای حضرت عبدالبهآء را تکبير ابدع ابهی ابلاغ

داريد .

٣٣ - الهی الهی ترانی خائضاً فی لجج الحزن و الأسي مستغرقاً فی بحار الکآبة و

الجوی محترق الکبد من شعلة الفراق و مضطرم الأحشاء بلظی نيران الاشتياق تری

عبراتی منسجمة کالسّيل المنهمر و زفراتی متصاعدة کالدّخان المستمر و ضجيجی لا

يزول و صريخی لا ينقطع و حنين فؤادی (\*فوأدی\*) لايفنی فأنّ شمس السّرور قد غربت عن الأفق

الادني و انوار السّلوة و الأصطبار غابت عن قلوب الأبرار فيا داهية دهماء و

رزيّة عظما قد تفتّت فيها الأکباد و تأجّجت القلوب فما بقی الّا الهموم و

الکروب و تری يا الهی فی بحبوحة تلک المصيبة الکبري و اثنأ (\*اثناء\*) هذه الواقعة

العظمی فلازال المخلصون فی الثّياب السّوداء و مع دوام النّياح و البکاء فاذاً

العصبة العنود و الثلّة الحقود قد همجوا (\*هجموا\*) بکلّ بأسٍ و شدة علی احبّائک الثّابتين

فی عهدك و ميثاقك هجوم الذّباب (\*الذّئاب \*) علی الاغنام و يسعون بجهد تام فی هدم بنيان

عهدك المتين و تخريب حصنک الحصين و انحراف المهتدين عن الطّريق الواضح المبين

فيا الهی انّما اشکوا (\*اشکو\*) اليك و ابّث همّی و غمی و ابتلائی لديك و اتضرّع بباب

احديّتك و ابکی و اناديك و اناجيك يا ربّی الحنون بعد ما اخذت العهد الصّريح و

الميثاق المنصوص المحکم لا بايماء و تلويح اَنْ يتوجّه الکلّ الی مرکز عهدك و

القائم بامرك

حتّی لا يبقي شكّ و ريب للمرتابين و المبغضين و بعد ما قام عبدک الوحيد علی

نصرة امرك و ارتقاع (\*ارتفاع \*) رايتك ثلاثين سنة يدعوا النّاس اليک خفيّاً و جهاراً و يبثّ

تعاليمك و اصولك فی وجه الأرض اکنافاً و اقطاراً و يربّی احبّائك فی مهد العلم و

الحکمة الالهيّه و الاخلاق و الفضائل الرّحمانيّه ليلاً و نهاراً و يتحمل من

هؤلاء کلّ ظلم و بغی و افتراء متوالياً و مراراً وهم کانوا يرصدون کلّ مرصد و

يهجمون عليه بأيّ ماشاوا (\*شاؤا\*) و قدّر و اعتّواً و استکباراً و لکن بنصرتك القويّه و

تأييداتک الشّديدة قد خسروا و ضلّ سعيهم فی الحيوة الدّنيا و ما ربحوا

الاتباراً و دماراً فيا الهی بعد ما اصعدته و اقمته فی جوارك و بذلک تزلزلت

ارکان السّرور و اندهشت قلوب المخلصين و احاط دخان الهموم و الغموم سطح الأرض و

الارجائها (\*ارجائها\*) . فحينئذ اولو البغضاء اغتنموا الفرصته (\*الفرصة\*) و خرجوا من کلّ الطريق (\*الطرق\*) و هم من

کلّ حدب ينسلون و لعرش عهدك و ميثاقك يثلون و لأصفيائك يضلّون و لکنّهم لبنيان

انفسهم يخربون و لا يشعرون ما يفعلون فهيهات هيهات انّ مرکز عهدک الاوفی و

القائم مقام عبوديتك فی امرك الاعلی الابهی قد کتب بارادتک و قوّتک کتاباً لا

يضلّ و لا ينسی و قدّر فيه بتقديرك العزيز العليم کلّ ما يجب و يفرض لأعلاءِ

امرك فی هذا لحيّز (\*الحيّز\*) الادنی کتاباً فيه تفصيل کلّ شی بحيث لا يفادر (\*يغادر\*)

صغيرة و لاكبيرة الّا احصيها و اقام مقام نفسه بمشيّتك غصناً من دوحة تقديسك

خضلاً نضراً طريّاً ثابتاً نابتاً قائماًدائماً فی غيضة فردانيتك و حديقة

صمدانيتك و هو بوجهك الكريم و عونك القديم يدعو النّاس اليك و الي عهدك و

ميثاقك القويم و يبّث اوامرك و تعاليمك فی مملکتك و يهدی عبادک الی سواءِ طريقك

المستقيم فيا الهی اسئلك بالايّام الّتی صرفها نورک المبين و مرکز عهدك المتين فی

نشر نفحاتک و باللّيالی الّتی ما استراح فيها الهيکل النّحيف اللّطيف و کان

ساهراً فيها مناجياً و مسامراً منك ساعياً فی حفظ امرك و اوليائك مجّداً فی بسط

بساط فضلك و عطائك و اولو البغضاء فی المهاد مستريحون و علی الوسائد متکّئون و

بالمصائب و البلايا الّتی قاسيها و تحمّلها من المعرضين و المشرکين و المارقين

فی اعلاءِ کلمتك بان تحفظ احبّائک من سهام المفترين و شبهات المغلّين و المضلّين و ثبتهم فی

غياض عهدك و رياض ميثاقک و تدخلهم فی جنّة رضائك و تحفظهم فی کهف حمايتك و

تشملهم لحظات عين عنايتك و تصونهم من الشّقاق و النّفاق و توفّقهم علی الاتّحاد

و الاتّفاق و تؤيّدهم علی خدمة امرك و نشر آياتك و کلماتك انّك انت الحيّ

الدّائم النّاظر المقتدر العليم الحکيم . ای بندگان حقيقی آستان مبارك و دوستان

با وفای حضرت عبدالبهآء هر چند

جانها از مصيبت عظمی و رزيه کبری دچار الم حسرت و فراق است و دلها از شدّت

تأثّر در اشدّ احتراق و لذا در مکاتبه با آن ياران تأخير واقع ولی الحمد للّه

کلّ مقبول درگاه احديّتند و باده نوشان بزم الست ندای الهی را بلي گفته و

پيمانه عهد و پيمان بدست گرفته‌ايد همه عاشق آن روی جهان آراء و دل بستهٴ آن

موی نافه گشا منجذب آن خلق و خوی دلربا و آن بيانات شهد پرور جانفزا مقتبس

از فيوضات رحمانيّه دلبر يکتا و در آستان مبارك خادم صادق با صفا . حال انوار آن

آفتاب در جهان علوی ابدی درخشنده و تابان و ناظر بياران ميباشد . ابواب فيوضات

سرمديّه مفتوح و جنود تائيدات منتظر که چگونه آن ياران در عمل بوصايای مبارکه

بکوشند و بجوشند و مانند دريا بخروشند . دقيقه‌ای آرام نجويند و دمی نياسايند و

وصايای مبارک را بموقع اجرا گذارند . تا به آن عنايات لانهايات وفا کنند . آن مرکز

عهد و پيمان حضرت رحمن سی سال دمی نياسود و راحت نجست و هيکل مُقدّس دمی آسايش

نيافت . شب و روز در هدايت و تربيت بيگانه و آشنا و حفظ و ترقّی امر حيات

خود را وقف فرمود . حال مقتضای وفا چنان است که احبّای الهی در عمل بوصايای

مبارك قيام نمايند و در نشر نفحات اللّه جهد بليغ مبذول دارند و اين صهباءِ خمر

مزاجها کافور \* را بدور آرند و امر اللّه را از فساد و القاآت اعداء حفظ نمايند

و بنيان عهد و ميثاق الهی را از رخنه ناقضين حفظ و حراست کنند و مدينهٴ امر

اللّه را از هجوم يأجوج \* نقض و فتور سدّی سديد باشند الحمد للّه احبّای الهی

که سالها در مهد بيانات و معارف الهيّه تربيت يافته‌اند و از سلسبيل عرفان و

دانائی حقيقی سيراب شده‌اند و چشمهائی بينا و گوشهائی شنوا و قلبهائی دانا دارند .

در ايمان و ايقان و ثبوت بر وصايای حضرت يزدان مانند جبل راسخ رصين و متينند و

چون نخل باسق شجرهٴ طيّبه اصلها ثابت و فرعها فی \* السّمآء ريشهٴ مستحکم دارند و

فواکه طيّبه ببار آرند و از نمايش سرابی امّا الزّبد فيذهب جفاًء باخبر و از

دوام و قرار امّا ما ينفع النّاس فيمکث فی الأرض \* آگاه و مستحضر واقعات نقض

عهود و مخالف (\*مخالفت\*) مواثيق الهيّه را که در ظهورات سابقه رخ داده خوانده و شنيده‌اند

و افتتانات و امتحانات حادثه در اوائل اين امر را شنيده و ديده‌اند که چگونه

اين فتن تمحيص و تخليص حاصل و غيوم متکاثفه نقض و مخالفت

---------------------------------------------------------------------------

\* - لغت (کافور) در قرآن مجيد سوره در(\*) آيه ٥ هم آمده است کافور در علوم

داروئی شرق بعنوان يک نوشيدنی استعمال شده است \* - سد ياجوج و مأجوج طبق

مندرجات قرآن مجيد سوره کهف آيات ٩٥ -٩٣ سدی بوده است که از آهن و مس گداخته

برای جلوگيری از قوم يأجوج و مأجوج ساخته شده و کسی نميتوانسته آنرا بشکند

يا سوراخ کند \* - قرآن کريم در سوره ابراهيم آيه ٢٩ \* - قرآن مجيد ( سوره

رعد - آيه ١٨ )

بتدريج از سمآء امر اللّه زائل ميشد چه که هر گز افکيّات نقض با شديد القوای

عهد و پيمان يزدانی مقابلت نتواند و حبال تسويلات نفسانی با عصای قوّت و شوکت

آسمانی مقاومت نيارد .

ای ياران با وفای حضرت عبدالبهآء مرکز نقض و مخالفت که هواهای نفسانی و طبع

خودش حتّی در ايّام اشراق شمس جمال قدم وی را رهنمون بخود سری و رياست پروری

گشت لذا داعيه آغاز کرد و جمعی بيچارگان را با خود همدم و همراز نمود . رايت

انانيّت و نفسانيّت بر افراخت و خويش را در مرجعيّت با نفس حقّ شريك و سهيم

شناخت تا آنکه بالأخره يد قدرت حق بنيان مقاصد و آمالش را بر انداخت . سی سال

با مرکز عهد و پيمانش مخالفت ورزيد و هر قدر توانست در هدم بنيانش کوشيد با آنکه

جمال احديّت عهد و ميثاقش را چنان محکم گرفت و مرکز پيمانش را چنان منصوص و واضح

داشت که جای شك و ريب برای احدی نگذاشت . در کتاب مستطاب اقدس که در اين عصر

اعظم امّ الکتاب و مهيمن بر کلّ است و نيز در کتاب عهدی که آخر ما نزّل من لسان

العلم و الحکمة و مشتمل بر آخرين وصايای الهی است باصرح بيان عُموم اهل بها را

امر بتوجّه به آن ما اراده اللّه فرموده و او را مبيّن کتاب و حلّال معضلات و

مرکز

امر مقرّر داشت و ساير اغصان و افنان و احبّای الهی را بدو متوّجه ساخت تا کلّ

متوجّه و مرتبط بمرکز واحد باشند و اساس امر الهی که توحيد است محکم و برقرار

ماند و ريشه شرك و اختلاف بر افتد و چنانچه در ايّام اشراق نفس حقّ توحيد کامل

در عصر ميثاقش نيز انوار آن شامل و ظلمات شرك و اثنيّيت (\*اثنينيّت\*) و اختلاف محو و زائل

گردد تا شجرهٴ امر اللّه برومند شود و فواکه تعاليم مقدّسه‌اش کام جان اهل عالم را

شيرين نمايد و اين وحدت مرکز و توجّه بهيکل واحد رحمانی در عالم امر بمنزلهٴ قطب

الرّحی است و ما سوايش از احکام دائر و طائف حول آنست . مرکز امر در هيکل دين

اللّه بمنزله قلب است در هيکل انسانی ارتباطات اعضاء و تأسيس وحدت شخصيّه و

تغديه و تنميهٴ اعضاء کلّ باو منوط و معلّق است . مرکز امر در هيئب (\*هيئت\*) جامعه است

بمنزله شمس است در هيئت جامعهٴ کواکب که بقوّهٴ جاذبه او حرکات کلّ منظّم و

روابط مرتّب گردد . مرکز امر بمنزلهٴ شيرازه است در کتاب تدوينی که اوراق کتاب

بدون آن از يکديگر جدا و متفرّق و تشکيل کتاب واحد نخواهد شد . حال هر فرد فرد

از اعضأ (\*اعضاء\*) هيئت که داخل در ظلّ آن وحدت مقدّسه‌اند فی حدّ مقامهم و رتبتهم استفاضه

حاصل نموده و مقام محترم محفوظ خواهد ماند و مصداق و ما منّا الّا و له مقام

معلوم \* - تحقّق پذيرد چنانکه چشم را در هيکل انسانی مقامی

--------------------------------------------------------------

\* - قرآن مجيد ( سوره صافات آيه ١٤٦ )

مقدّر که بعض اعضای دون را آن مقام نه ولی همينکه از ظلّ اين وحدت خارج و

رابظه‌اش (\*رابطه‌اش \*) از مرکز مقطوع از عضويّت و حيات محروم تا چه رسد بدرجه و مقام

مانند آنکه اگر چشم مقلوع و از هيکل مقطوع گردد از حيات ممنوع شود تا چه رسد

که مقام عين را داشته باشد عجباً جمال قدم و اسم اعظم دربارهٴ شارب افيون

ليس منّی ميفرمايد و فرقی بين مقرّب و دون آن نه . در صورتيکه شرب افيون که از

فروعات جزئيّه است شارب را از عضويّت و انتساب بهيکل ظهور مقطوع مينمايد . پس

اگر نفسی مرکز عهد و ميثاق حضرت يزدان را نشناسد آيا چه حال خواهد بود حضرت

مسيح ميفرمايد اگر چشمت تو را بلغزاند آنرا قلع کن و اگر دستت موجب لغزش گردد

آنرا جدا کن \* ای کاش بهمين اکتفا ميکردند که از معرفت و شناسائی و اطاعت و

فرمانبرداری آن هيکل انور اطهر محرُوم بودند ولی طبل مخالفت کوفتند و لواءِ بغض و

عناد را مرتفع ساختند و در نفير مفتريات باطراف عالم دميدند و تخم فتور و تزلزل

و اختلاف در قلوب ساده لوحان کاشتند و با اعداء و مغرضين و مستهزئين امر جمال

مبارك ساختند و بآنها رشوه‌ها و وعده و نويدها دادند و نواختند و بارباب مساند

قضا و فتوی و اريکه استبداد جور و جفا و متصديّان (\*متصدّيان\*) امور دور از خدا همدست شدند

--------------------------------------------------------------------------

\* - انجيل متی باب ١٨ آيه ٩-٨ انجيل مرقس باب نهم آيه ٤٧-٤٣

و آنان را بانواع حيل و تزاوير بر قلع و قمع مرکز عهد و ميثاق حی قدير بر

انگيختند حتّی نفوس خونخواری را ببذل مال و منال بر ريختن دم اطهر آن وليّ

ذوالجلال مبعوث نمودند آيا هيچ شخص منصفی تواند تصوّر کرد که اينان را اتّصال و

ارتباط معنوی با جمال احديّت باشد و يا از اعضاء اجتماعيّه هيئت امر محسوب شوند .

آيا چشم مقلوع و يد مفلوج نخواهند بود نظر برسالهئ‌يکه (\*برساله‏ئيکه \*) زعيم ثانيشان در حق زعيم

اوّل و اعوان او نوشته بنمائيد که مقاصد و اعمال ناستوده آنان را نسبت بمرکز عهد و

ميثاق الهی که هيچ ظالم عنود بيخبر از حق دربارهٴ احدی روا نميدارد بقلم خود

يکان يکان شرح داده ترتيب مفتريات سعادت (\*سعايت\*) نزد حکومت مستبدّه جابره و قيام بر قلع

و قمع آن شجرهٴ ربانيّه (\*ربّانيه\*) جعل الواح بنام جمال مبارك بر ضدّ مرکز عهد و پيمانش

تحريف در الواح و آيات مبارکه بدرجهئ‌يکه (\*بدرجه‏ئيکه\*) ميگويد من نزديك است اطمينانم از صحّت

الواح مبارك سلب شود \* و سائر اعمال ناستوده‌شان و اعجب از همه اينست که همين

زعيم ثانی که رسالهئ‌ی (\*رساله‏ئی\*) مملوّ از اعمال ناستوده زعيم اوّل و اعوانش نوشت حال

مانند گوشت و استخوان

----------------------------------------------------------------------

\* در صفحه ١٤ کتاب ( پيامی برای دنيای بهائی نوشته ميرزا بديع اللّه ترجمه دکتر

امين اللّه فريد و چاپ ١٩٠٧ شيکاگو دربارهٴ تحريف يکی از الواح حضرت بهآءاللّه

بوسيله ميرزا محمد علی که در آن لوح جمال مبارك ميرزا يحيی را برادر من خطاب

کرده‌اند و در مورد اعمال نا صوابش بياناتی ميفرمايند : چنين اشاره شده است بعد

از اينکه ديدم ميرزا محمّد علی کلمهٴ ( برادر من ) را از لوح جمال مبارک محو

کرد و بجايش ( غصن اعظم من ) نوشت بلافاصله باو اعتراض کردم و تذکر دادم که

اين کار گناهی عظيم و نقض ميثاق است و تو اگر اين لوح را به کسی نشان دهی اين

بنده ( ميرزا بديع اللّه ماجرای تحريف لوح را خواهم گفت و اين باعث خواهد شد

تمام الواحی که نزد تست بی‌اعتبار شوند . از اين ببعد بايد تمام الواح جمال

مبارک را که استنساخ ميکنی ابتدا بمن نشان بدهی که با خط اصل بوسيله ذره بين

مقابله کنم و گرنه حرف ترا قبول نخواهم کرد :)

بيکديگر پيوستند و تيشه بر ريشه امر اللّه ميزنند و از جمال احديّت و احبّای

بينا و آگاهش شرم و آزرم نميکنند . اينک ورقهٴ بخط شعاع ابن الزّعيم الاوّل

موجود در آن ذکر ميکند که شخصی حاضر و مبعوث شده بود که هيکل عهد و ميثاق الهی

را شهيد سازد . باری گر نويسم شرح آن بيحدّ شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود . در

مدّت سی سال اضعاف مضاعف اين بلايا را بر هيکل مبارک وارد ميساختند و در اين

عرض مدّت قدمی در راه امر بر نداشتند و نفَسی در خدمت امر نکشيدند و تمام

اوقاتشان مصروف در آنکه احبّای الهی را از عبوديّت مرکز عهد و ميثاق الهی منصرف

و منحرف سازند و فتور و تزلزل در ثبوت و رسوخ دوستان حق وارد سازند و هزاران نفوس

از اعمال و افعالشان محجوب از امر مبارک شده و از اقبال به آن محروم گشتند .

اين بود نبذهئ‌ی (\*نبذه‏ئی\*) از اعمال و مقاصد اهل فتور که آنان را از سدرهٴ رحمانيّه مقطوع

و از سعادت و عزّت ابديّه دور و مهجور ساخته فقد خسروا فی الدّنيا و

الآخره و ذلك هو الخسران المبين . \*

ای ثابتين ای راسخين و ای موقنات ثابتات اين فانيه در اوقات زيارت بقاع متبرّکه

عليا بياد شماها هستم و در درگاه ذوالجلال تضرّع و ابتهال مينمايم که تأييدات (\*تأئيدات\*)

غيبيّه‌اش

----------------------------------------------------------------------

\* - قرآن مجيد ( سوره حج آيه ١١ )

نازل و فيوضات لانهاياتش شامل گردد . تا بهمّت آن اوليای الهی انوار وفا و صفا

و ثبوت بر عهد مليک فضل و عطا افق آن قريه را روشن نمايد و از کيفر شآٴمت نقض و

فتور نجات يابد بلکه نجم سعادت خوسف از خسوف و حضيض در آيد و باوج اعلی بر آيد.

اوراق شبهات و مفتريات بر عهد مالک ربّ الآيات نماند و اسامی کلّ در کتاب

ثبوت و رسوخ مثبوت گردد . ای ربّ ثبت اقدامهم علی عهدك و امنحهم التّمسک بعروة

الاستقامة فی امرك و احفظهم من جُنود الافتراء و الشّقاق و ادخلهم فی ظلّ علم

الميثاق المرتفع فی قطب الآفاق و اوقد فی قلوبهم مصابيح الانقطاع فی محبّتک

و ايّدهم بشديد القوی علی الخدمة لتعاليمک انّک انت الکريم و انّک انت ذوالفضل

العميم و النّور و البهآء عليکم اجمعين .

٣٤ - ... فی الحقيقه پس از اين مصيبت کبري و بليّهٴ عظمی صعود مبارك حضرت

عبدالبهآء طيور وفا را اين عالم خاك زندان جفا است و بلبلان آزاد را قفس تنگ و

تار . البتّه ارواح قدسی دل بعالم فانی نبندند و جواهر انس از شؤن اين دنيا

فراغت طلبند و خلاصی جويند ولی مشيّت غالبهٴ قاهرهٴ رحمانی و ارادهٴ محيطهٴ

نافده ربّانی چنين تعلّق گرفته که اين خاک سياه

جنّت ابهی گردد و اين توده غبرا رشك گلشن اعلي شود . لهذا مظاهر الهی و مطالع

اشراق شمس سبحانی جميع محن و آلام و مصائب را بر وجودات طيّبه طاهره قدسيّه خود

قبول فرمودند و احکام و شرايع و تعاليم آسمانی را که کافل فلاح و نجاح و سعادت و

خلاصی و نجات اهل عالم است وضع و تأسيس فرمودند تا آن موهبت اصليّه جلوه نمايد

و آن حقيقت لطيفه آشکارشود و همچنين نفوسی را تربيت نمودند و بيد عنايت پرورش

دادند تا باين وظيفه عاليه ساميه قيام نمايند و بانجام اين خدمت همّت کنند و

شجرهٴ حيات را سقايه نمايند و نوع انسان را خدمت فرمايند حمد خدا را که شما

مؤيّديد (\*مؤيّد\*) و موفّق و از آن موائد آسمانی بهره‌مند و در دو جهان سودمند ...

٣٥ - صعود مبارک حضرت عبدالبهآء ارواحنا لمظلوميّته الفداء فاجعه کبري بود و

مصيبت عظمی فؤادها (\*فوأدها\*) مکدّر شد و قلوب قرين درد و محن گرديد . هيچ قوائی در عالم

وجود از عهدهٴ تسليت بر نيايد و تعزيت نبخشد مگر قوّه ثبوت ياران و متانت و

رزانت دوستان و اتّحاد و اتّفاق محبّان فی الجمله تخفيف هموم دهد و مزيل غموم

گردد ..

اگر چه شمس عهد بظاهر خلف سحاب خفا مختفی شد و نيّر ميثاق در مغرب عزّ تقديس

متواری گرديد ولی اشعّه‌اش از افق پنهان نمايان و انوارش تابان و الی الأبد پرتو

افشان خواهد بود . آن فيوضات غيبی و آن مواهب روحانی همواره هادی طالبان و رهبر

مشتاقان و دلبر عاشقان است . الواح وصايای حضرت عبدالبهآء فصل الخطاب و علّت

جمع شمل احباب و سبب حفظ امر اللّه و صيانت دين اللّه مرکز مخصوص منصوص و وليّ

امراللّه غصن ممتاز شوقی افندی بنصّ قاطع ثابت و در لوح محفوظ بانامل فضل و عطا

مسطور . چقدر جای شکرانه است که چنين فيضی مبذول گشت و چنين موهبتی رايگان شد .

حال وقت قيام بر خدمت است بتمام قوي تا حسن وفا بکلّ معانی جلوه نمايد و شرائط

جانفشانی باکمل و ادقّ صور ظاهر و باهر گردد . اميد چنان است که کلّ مؤيّد و

موفّق شويم .

٣٦ - صعود هيکل ميثاق و غروب نيّر وفاق حضرت عبدالبهآء ارواحنا لمظلوميّته

الفداء مصيبت عظمی بود و بليّه کبري افئده و قلوب را بگداخت و ارکان وجود را

منهدم ساخت خون دل از ديده‌ها جاری گشت و آه و انين بملأ عليّين رسيد . دريای

بلا بموج آمد و طوفان غم قبائل و امم را احاطه نمود آن وجود مبارك بعد از صعود

جمال اقدس ابهی ارواحنا لتراب عتبته الأطهر فداء تا ساعت عروج روح انورش بافق

اعلی و ملکوت اسنی مدّت سی سال

نه روز راحت داشت و نه شب آرام . وحيداً فريداً باصلاح عالم پرداخت و بتربيت و

تهذيب من فی الامکان قيام فرمود شعوب و ملل را بدخول در ملکوت اللّه دعوت فرمود

شجرهٴ امر را سقايه نمود و سدرهٴ تقديس را از عواصف و قواصف محافظه فرمود دين

اللّه را حمايت و حراست کرد و شريعت اللّه را صيانت فرمود . اعدای امر را مقهور

ساخت و بدخواهان را مأيوس و نااميد کرد آن لطيفهٴ ربّانی و ساذج عزّ صمدانی

مدّت حيات را ببلا و ابتلا گذرانيد و مورد هر گونه افترا و بهتانی از اعدای خارج

و داخل گرديد . در اين عالم جز جور و جفا نصيبی نداشت و بغير از محنت و تعب و

زحمت چيزی مشاهده نفرمود . در چنين حالتی يگانه تسلّی خاطر انور و مسرّت قلب

اطهر بشارت علوّ امر بود و سموّ کلمه و نشر آثار احديّه و اتّحاد و اتّفاق

دوستان و انجذاب و اشتعال ياران و ثبوت و رسوخ مُحبّان اين بشارات علّت بشاشت

وجه مبارك بود و سرور فؤاد (\*فوأد\*) اعزّ انور . تا آنکه عبادی را تربيت فرمود و بيد

عنايت پرورش داد و تعديل اخلاق کرد و تهذيب اطوار (\*و\*) کردار فرمود و بفضائل و خصائل

ملائکه علييّن و سجيّه ملأ مقربين مزيّن و آراسته نمود . تا امروز (\*امروزه\*) بروح جديدی

مبعوث شوند و بقوّت بديعی ظاهر گردند جنود شبهات را مقاومت کنند و جيوش ظلمات

را بانوار ثبات و استقامت و متانت و رزانت متبدّد و پراکنده نمايند . چون شمع

برافروزند و مانند پروانه حول

سراج امر بال و پر بسوزند . باری الواح وصايای حضرت عبدالبهآء ارواحنا

لمظلوميّته الفداء انوار هدي است و فيوضات ملکوت ابهی آن کتاب مستطاب فصل

الخطاب است و طريق صواب و منتهی آمال ثابتين بر امر و راسخين بر عهد ربّ

الارباب بشارت عظمی است و عطيّه کبري ...

٣٧ - از اتّحاد و اتّفاق ياران و ثبوت و رسوخ و شور و انجذاب دوستان و تشکيل

محفل روحانی نهايت سرور حاصل گرديد . اين بسی معلوم و واضح است که هر چه روابط

محبّت و الفت در بين ياران محکمتر گردد و نار شوق و شعف بيشتر شعله زند فيوضات

جمال قدم بيشتر احاطه نمايد و تأييدات (\*تدئيدات\*) اسم اعظم متتابع گردد و محفل دوستان

پرتوی از گلشن ملأ اعلی شود و عکسی از انجمن ملکوت ابهی گردد . حضرت اعلی

از علوّ بقاء و جمال ابهی از افق اسنی و طلعت عبدالبهآء از جبروت عُلا ناظر

بياران باوفای خود هستند و مراقب حرکات و سکنات و اطوار و اخلاق و رفتار و

گفتار دوستان خود تا هر يك از تعاليم سبحانی که موقع اجرا گذاشته شود احسنت

فرمايند و هر يك از وصايای ربّانی معمولٌ به گردد خطاب طُوبی و بُشري کنند . آن

وجودات مقدّسه متعاليهٴ الهيّه تحمّل هر بلائی فرمودند و قبول جفا از هر

بيوفائی نمودند

تا اين گلخن‌سرا را گلشن ابهی نمايند و اين خارستان محنت و بلا را گلزار حبّ و

ولا فرمايند و احبّای خود را تربيت فرمودند و دوستان خويش را بيد عنايت پرورش

دادند و با کنز روان و گنج شايگان و تأييدات (\*تائيدات\*) آسمانی و توفيقات رحمانی مبعوث

و مُؤيّد فرمودند تا دليل جليل گردند و ساقی کوثر و سلسبيل فضل و عنايت الهی

شوند . الحمد للّه که آن ياران مُؤيّد و موفّقند و بخدمت امر قائم و در نشر

وصايا و تعاليم ربّانی ساعی و جاهد . آستان جمال مُبارك را خادم صادقند و عتبهٴ

مقدسه حضرت عبدالبهآء را ياران خالص و موافق ...

٣٨ - مصيبت عظمۭی و فاجعهٴ (\*عظمۭی فاجعهٴ\*) کبري بود و صعود مبارك حضرت عبدالبهآء ارواحنا

لمظلوميّته الفدآء ماتم پر درد و الم . فراق آن دلبر آفاق آتش بجان هر مشتاق زد

و دل و جان احبّای رحمن را از حرقت بگداخت . حوريّات فردوس اعلی بناله آمدند و

طلعات جنّت ابهی بنوحه و ندبه مشغول گشتند . جواهر تقديس انيس حزين مبرم شدند و

سواذج تنزيه گرفتار همّ و غم شديد گشتند . باری آن مظلوم آفاق نه شب آرام داشت

و نه روز راحت و قرار در هر آن از هر بيوفائی سهم جفائی بر صدر منيرش وارد و در

هر لحظه از ظالمی افتراء و بهتانی صادر در نيمه شب آه سوزان از قلب اطهر مرتفع و

در سحرگاهان لحن بديع مناجات بمسامع اهل عليّين متواصل

آن مظلوم مسجون هر دردی را کتمان فرمود و هر زخمی را پنهان نمود . در بحبوحه بلا

تبسّم ميفرمود و در شدّت و هجوم رزايا تسلّی ميداد و با وجود احاطه شدائد و

طوفان مصائب اعلای امر اللّه فرمود و صيانت دين اللّه نمود و کلمة اللّه را

مسموع اهل شرق و غرب فرمود و دوستانی تربيت نمود و يارانی پرورش داد که هر وقت

ذکرشان از فم اطهر جاری و نام مبارکشان در محضر اقدس برده ميشد آثار بشاشت از

وجه مُبارك ظاهر ميگشت و سرور و فرح از هيکل اطهر مشاهده ميشد و مکرّر بر مکرّر

اطمينان اظهار ميداشتند و در اواخر ايّام در محافل ذکر حواريّون مسيح را بتکرار

بيان ميفرمودند . از جمله ميفرمودند: چون حضرت روح از عالم ادنی بملکوت ابهی

شتافت دوازده نفر از اصحاب داشت که يکی از آنها هم مردود شد و اين عده معدود

چون جميع شئون را فدای مسيح نمودند و غرق انوار آن وجه صبيح مليح گشتند و فانی

و محو در حضرت روح شدند. جهان را روشن و منير نمودند . حال چون من از اين عالم

بروم پنجاه هزار او ازيد ياران با وفائی دارم که هر يک بنيان الهی را حصن

حصينند و سفينه امر را دِرع متين جبال راسخه‌اند و نجوم بازغه کواکب لامعه‌اند و

دراری و جواهر دُرَهْرَهَه حال الحمد للّه انوار آن آثار از وجوه ابرار ساطع

و اشعهٴ آن صفات از جبين اخيار لائح و لامع . باری آن هيکل رحمانی نعمت را بر

اهل بها تام و کامل فرمود و فضل و احسان را شامل خاص

و عام نمود و مبدء را در مآب باحسن طراز جلوه داد و خاتمه مواهب و الطاف را

بالواح وصايا مزيّن داشت و تکليف جميع طبقات اهل بها را باتم و اکمل و اقوم

بيان واضح و مبرهن فرمود و وليّ امر و مبيّن کتاب اللّه را بنام شوقی افندی از

قلم مبارک رقم زد فاتحة الالطاف انوار بود و خاتمة الاعطاف کشف حجاب از وجه

اسرار الحمد للّه عموم ياران جمال رحمن غريق دريای فضل و احسانند و مستفيض از

فيض انوار طلعت سبحان ...

٣٩ - از جميع اطراف عالم بشارت علوّ و سموّ کلمة اللّه و ارتفاع امر اللّه و

اشتعال و انجذاب احبّاء اللّه بنار محبّت اللّه و قيام اصفياء اللّه بر نشر

نفحات اللّه متتابعاً ميرسد . کلّ با ثبوت تام و رسوخ و اقبال و توجّه کامل

بمرکز منصوص و مرجع مخصوص وليّ امراللّه و غصن ممتاز حضرت شوقی افندی بتشکيل

محافل و ترتيب مجالس مشغول و بافصح بيان و ابدع تبيان باقامه حجج و برهان و بثّ

تعاليم جمال رحمن و وصايا و نصايح (\*نصائح\*) حضرت عبدالبهآء با تمام قوي ساعی و جاهدند و

يقين است که عنقريب انوار اين آثار اقطار را روشن و منير نمايد و قلوب اهل بها را

مسرور و شادمان فرمايد ....

٤٠ - کلمه ثبوت جامع فضائل عالم انسانيست اگر بشرائطش عمل نمائيم و جالب

تائيدات رحمانی و جاذب مواهب آسمانيست اگر بتکاليفش قيام کنيم الحمد للّه که

خانهٴ دل بپرتو انوار استقامت مُنوّر و کاشانه روح و جان بطراز وفا مزيّن . ثبوت

کنزيست که انسانی را مستغنی از مَن فی الامکان و شئون او نمايد و استقامت

سعادتيست که کينونت وجود را بعلوّ و سموّ و ترقی و کسب کمالات الهيّه دلالت و

هدايت فرمايد . شکر ساحت قدس حضرت محبوب را که اين موهبت عظمی شامل اهل وفا و

اين عطيّه کبری کامل بر اصفيا ...

٤١ - معلوم است که مصيبت عظمی و فاجعهٴ کبري صعود مبارک حضرت عبدالبهآء

ارواحنا لمظلوميّته الفداء چه آتشی بدلها زد و چگونه اعضاء و ارکان و جوارح را

بگداخت فؤادها (\*فوأدها\*) مکدّر شد و از ديده‌ها سرشک خونين جاری گشت . حقايق تقديس بفزع

آمدند و جوهر تنزيه بناله و جزع مشغول گشتند . سينه‌ها سوزان شد و جگرها بريان

گرديد . نه در دل قرار ماند و نه در جان صبر و اصطباری . بلبل وفا از تغنيّات

روح افزا باز ماند و ورقأ (\*ورقاء\*) بقا از ترنّمات قدس احلی خموش گشت . آن بدر مبين در

خلف سحاب بقا مستور شد و آن شمس علييّن در مغرب عزّ اسنی متواری گرديد و از أفقِ

غيبِ پنهانِ مشرقِ لامکان اشراق

انوار فرمود و سطوع اشعّه و ضياء نمود . باری اين ستمديدگان بقسمی در بحر احزان

مستغرق و در طوفان هموم و اکدار حرمان و هجران آن دلبر مهربان گرفتار شديم که

لسان از تقرير آن عاجز و بيان از توصيف آن قاصر . روز را بنوحه و ندبه و شب را

بفغان و ناله گذرانيم لهذا اين تأثّر و تحسّر و تأسّف سبب شد که در ارسال

تحرير تأخير گشت و در تقديم مراتب تعلّقات قلبی و احساسات وجدانی تعويق حاصل

گشت و فی الحقيقه اهل بها و راکبين سفينهٴ حمراء و سابحين در قلزم کبريا و

فائزين بفيوضات اُفق ابهی و ثابتين بر عهد اوفی رجالاً و نساً ضغاراً (\*نساءً صغاراً \*) و کباراً

در اين ماتم مؤلم و بليّه ادهم شريك و سهيم اين آوارگان بودند و بسمع روح و

فؤاد (\*فوأد\*) نالهٴ آن عشاق دلبر آفاق و محترقان بنار فراق را استماع مينموديم و

آه حزين از دل غمگين بافق عليّين ميرسانديم و با ناله و حنين تضرّع و انين

بدرگاه جمال مبين مينموديم که ای پروردگار مهربان و ای غمگسار دلسوختگان ترحّمی

و تفضّلی فرما صبر و اصطباری عنايت کن . تحمل و قراری ده بادست فضل و کرمت مرهمی

بر اين زخم نه و علاج اين درد بيدر‌مان (\*بی‏در‌مان\*) فرما . احبّايت را تسليت بخش و ياران و

کنيزانت را تعزيت ده . اين قلوب مجروح را التيام بخش و اين فؤادهای (\*فوأدهای\*) مقروح را

بدرياق جود و مرحمت شفا عطا کن . اشجار پژمردهٴ از ارياح

خزان را بهبوب نسائم رحمن طراوتی بخش و ازهار افسردهٴ از سموم هجران را لطافت و

نضارتی عطاکن . ارواح را ببشارت ملکوت ابهی قرين افراح نما و اشباح را بهواتف

افق اعلی انشراح و انبساطی ده . توئی فضّال و توئی رحمن و توئی معطی و مهربان .

باری آن اقليم کريم از بدو اشراق نور مبين مستضئی از اشعه نبأ عظيم گرديد و

مستنير از ضياء شمس جمال قديم شد . فيوضات رحمانی چون غيث هاطل بر آن بلدهٴ

طيّبه بباريد و از غمام رحمت سبحانی رشحات عزّ عنايت ربّانی آن قطر نورانی را

طراوت و لطافت بخشيد . اشجار وجود مخضّر شد و ازهار معنوی شگفته (\*شكفته\*) گرديد . شقايق

حقايق بروئيد و رياحين معنوی سر سبز و خرّم گرديد و نسيم مشکبار از آن خطّه و

ديار بوزيد و ساير اقطار را عنبر بار فرمود و نافهٴ اسرار نثار نمود . خراسان

بيشهٴ غضنفران رحمن شد و لانه و آشيانهٴ مرغان جنّة الرّضوان گرديد . جمال قدم

و اسم اعظم جلّ ذکره الأمنع آن قطعهٴ مبارکه را بعنايت مخصوص مخصّص فرمود و

بالطاف مالانهآيه (\*نهايه\*) مشمول داشت . خواه بلسان ابدع احلی و خواه بأثر قلم اعلی

و هر يک از ياران آن کشور انور را تاج عزّت ابديّه بر سر نهاد و رداء فضل و

موهبت در بر نمود و خلعت فضائل و کمالات معنوی بپوشاند و ستايش و ثنا فرمود و

تمجيد و نيايش نمود چنانکه در بطون الواح مبارکه و متون اوراق و آثار رحمانيّه

مدّون و مثبوت و هر وقت ذکر خراسان از لسان اقدس مالك

امکان و مليك اکوان جاری ميشد هيکل مبارك باهتزاز ميآمد و آثار بشاشت کبري از

وجههٴ نوراء و چهرهٴ اقدس ابدع اسنی ظاهر و باهر ميگشت . فيوضات مستمر بود و

عنايات از سحاب الطاف بر آن ديار منهمر . تا دورهٴ ميثاق رسيد و کأس دهاق بدور

آمد و شمس عهد از مشرق وفاق بضياء عبوديّت کبري و سناء رقيّت عُظمی پرتو افشان

شد و قلوب و ارواح را مستضيئ و منوّر ساخت . روح بديعی در جسد امکان دميده شد و

فتوح جديدی در جهان دل و جان آشکار گرديد . افئدهٴ اهل بها مستبشر ببشارات ملکوت

ابهی شد و ضمائر و سرائر مستظلّين در ظلّ شجره مقدّسهٴ نوراء مستنير بانوار وفا

گرديد .(\*افئده اهل بها مستنير بانوار وفا گرديد .\*) ياران آن سامان مجدد در اين

نشئه پيمان سرمست از جام الست گرديدند و در ميدان ثبوت و رسوخ و وفا گوی سبقت را

ربودند چنان استقامتی آشکار فرمودند که محيّر عقول و افکار شد و چنان متانت و

رزانت و مقاومتی اظهار داشتند که بنيان شبهات اهل ارتياب را منهدم ساختند . ريح

مسموم نقض را در آن مرز و بوم تأثيری نماند و اميد اهل فتور بکلّی منقطع (\*مقطوع\*) گرديد

و مرکز نقض بخيبت آمال و خسران مآل يقين تامّ حاصل نمود . يقين است نفوسی که

مشامشان برائحه جنّت ابهی معطّر شده و آذانشان باستماع نفمات (\*نغمات\*) عندليب گلزاربقا

متلذّذ گشته و ارواحشان بنفحات قدس که (\*از\*) مهبّ رياض رحمن منتشر انتعاش و اهتزاز

يافته البتّه از نعيق زاغ و نعيب غراب

دل آزرده گردند و احتراز و اجتناب فرمايند و فرار اختيار کنند .

باری حضرت عبدالبهآء ارواحنا لمظلوميّته الفداء از يوم صعود جمال اقدس ابهی

تا حين عروج روح اطهر انورش بافق اعلی و ملکوت اسنی مدّت سی سال نه روز راحت

داشت و نه شب آرام . وحيداً فريدأ (\*فريداً\*) مظلوماً مسجوناً باصلاح عالم پرداخت و به

تربيت و تهذيب من فی الامکان قيام فرمود . شجرهٴ امر را سقايه نمود و سدرهٴ

تقديس را از عواصف و قواصف شديده محافظه فرمود . دين اللّه را حمايت و حراست

نمود و شريعت اللّه و مذهب اللّه را صيانت فرمود . اعدای امر را مقهور ساخت و

بد خواهان را مأيوس و نا اميد کرد . آن لطيفهٴ ربّانی و ساذج عزّ صمدانی مدّت

حيات را ببلا و ابتلا گذرانيد و مورد هر گونه افترا و بهتانی از اعدای خارج و

داخل گرديد . در اين عالم جز جور و جفا نصيبی نداشت و بغير از محنت و تعب و

زحمت چيزی مشاهده نفرمود . در نيمه شب آه سوزان از سينهٴ اطهر مرتفغ و در اسحار

لحن بديع مناجات بمسامع علييّن متواصل . در چنين حالتی نفوسی را بيد مبارک

پرورش داد و تربيت فرمود تا هيکل امر را حصن حصين گردند و سفينهٴ ميثاق را درع

متين . جنود شبهات را بصولتی پراکنده نمايند و بنيان اراجيف اهل ارتياب را

بضربتی منهدم سازند الحمد - للّه (\*الحمدللّه \*) که آثار آن عنايات مشهود شد و اسرار آن زحمات

عيان گرديد . آن وجودات

مُبارکه و ذوات نورانيّه بحسن وفا قيام فرمودند و باستقامت و ثبات سرمشق اهل نجات

گشتند . باری آن روح قدسی نعمت را بر اهل بها تام و کامل فرمود و فضل و احسان را

شامل خاصّ و عام نمود و مبدأ را در مآب بأحسن طراز جلوه داد و خاتمه مواهب و

الطاف را بالواح وصايا مزيّن داشت و تکليف جميع طبقات اهل بها را باتمّ و اکمل و

اقوم بيان واضح و مبرهن فرمود و مرکز امر را بنصّ صريح قاطع مبيّن داشت و وليّ

امر و مبيّن کتاب اللّه حضرت شوقی افندی را تعيين فرمود و مرجع توجّه را بغصن

ممتاز منصوص نمود باب اختلاف را اِلی الأبد مسدود فرمود و سبيل مستقيم و منهج

قويم را باحسن و اجمل و ابدع وجوه واضح و مشهود نمود . شجرهٴ شقاق را از ريشه

در آورد و بنيان نقض و نفاق را از اساس برانداخت . مجال شبهه نگذاشت و محلّ شك

و ترديد نماند و فاتحه الالطاف را بخاتمه (\*بخاتمة\*) الاعطاف انجام داد نشکر اللّه و نحمده

علی هذا الفضل العظيم و الفوز الجليل .

حضرت وليّ امراللّه شوقی افندی بعد از وقوع اين فاجعهٴ عظمی و نزول اين رزيّه

کبري از شدّت تأثّر و احزان و هموم و غموم بی‌پايان که بر آن قلب لطيف روحانی

وارد و تحمّل بار گران و مسئوليّت عظمی ترتيبات لازمه را مرتّب فرمودند و

باطراف مرقوم داشتند که آرزو و آمالم چنين است که چندی تنها و فريد در محلّی

خالی و خلوت از هر قيل و قال بنماز و نياز و دعا

و تضرّع و ابتهال مشغول گردم و طلب تأييد و توفيق از ملکوت ابهی نمايم و

بهمين نيّت و قصد حال چنديست که مسافرت فرموده‌اند و ما را بحرمان و هجران مبتلا

نمودند . اميد چنان است که عنقريب نتائج اين مسافرت مشهود و عيان گردد و سبب

سرور و حبور ياران شود و فوائد عظيمه از سفر مُبارك ايشان حاصل شود و بزودی

مراجعت خواهند فرمود و ابواب مراسله بأتمّ و اکمل وجوه مفتوح شود و مخابره

مستمر گردد .

٤٢ - سپاس ايزد توانا را که در اين روز فيروز آفتاب بخشش چنان تابش فرمود که از

پرتوش جهان دلها برافروخت و پرده‌های نادانی و گمراهی بسوخت . دست و پای مردمی

را از بند و زنجيرهای افسانه‌های بی‌پايه و انديشه‌های فرومايه بگشود و زنگ و

گرد اين مغاك خاکدان را از آئينه پاك جانها بزدود . دَرِ خمخانۀ بی‌پايانش را

بگشاد و بادۀ نادانی (\*دانائی\*) و بينائی و دوستی را ارزانی داد . سراپردۀ يگانگی را

برافراخت و شالودهٴ بيگانگی را برانداخت . نژادها و آئين‌های رنگارنگ از بادهٴ

گلرنگ دوستی او چشيدند و دست از دوئی کشيدند و در خُم يگانگی او يکرنگ شدند .

پاکانی که بکوی شناسائی او رسيدند و مانند آئينه تابناك درخشيدند . دل از هر

چيزی جز او گسستند و باو پيوستند . گفتار و رفتار او را در گوش هوش

کردند و هر چه جز آن فراموش نمودند از جهان پائين بجهان بالا در پروازند و

شايسته شنيدن و فهميدن هر راز . پس چنين روزی روزِ ستايش است و نيايش و دست

شستن از هر آلايش . رويِ دل بجهان بالا نمائيم و دست نياز سوی آن دلبر بی‌انباز

دراز کنيم و درخواست آوريم که : ای بخشنده مهربان و پرورنده دل و جان ما را

بجز پيمودن راه تو انديشه‌ای نه و بجز خشنودی تو آرزوئی نيست دلها بيک يک توأم

است و همه با يکديگر همراز و همدم . در ستايش و پيروی تو هم آوازيم و براه تو

در پرواز ناتوانيم توانائی بخش و ياوری فرما . توئی دستگير و توئی پرورنده و

مهربان .

٤٣ - الحق بشرائط وفا قيام نموديد و بوظائف عبوديّت درگاه بها پرداختيد . از

خمر محبّت اللّه سرمست شديد و در بزم الست پيمانه بدست گشتيد و طالبان حقيقت و

تشنگان سلسبيل عنايت را کوثر معرفت بنوشانديد . شايسته اين بود و سزاوار چنين .

زيرا تسليت و تعزيت نفوس رحمانيّه در اين مصيبت پر وحشت و ماتم پردهشت قيام بر

خدمت امر و نشر نفحات قدس و سرگشتگی و سرگردانی در ره آن دلبر رحمانيست . سوختن

است و گداختن و بنار عشق افروختن . علاج شافی و درمان کافی وافی برای اين درد

بيدرمان و سوز دل و جان همين است

و بس . الحمد للّه که تأييدات (\*تائيدات \*) ملکوت ابهی متتابع و فيوضات ملأ اعلی مستمر .

گمان ميفرمائيد (\*مفرمائيد\*) که دقيقهٴ از خاطر اين ستمديدگان فراموش شويد و آنی از ياد اين

آوارگان برويد جمال ابهی شاهد و حضرت عبدالبهآء گواه که تعلّق روحانی بياران

رحمانی و اماء (\*اِمآءِ\*) ربّانی بدرجه‌ايست که وصف نتوان ...

٤٤ - تعلّق قلبی و اشتياق روحی و وجدانی اين مظلومه نسبت بياران رحمانی و

دوستان ربّانی و بالأخص بمنتسبين شجره قدس تفريد و دوحهٴ انس تجريد بدرجه‌ايست

که از تقرير و تحرير خارج است و منتهی آمال و آرزو آنکه با کلّ مخابره و مراسله

نمايم ولی از هول صدمه عظيم و خطب جسيم بلای مشئوم و قضای محتوم صعود مبارك

حضرت عبدالبهآء ارواحنا لمظلوميّته الفداء بقسمی احزان مستولی و آلام و اشجان

احاطه نمود که نه در دل قراری ماند و نه در جان صبر و اصطباری . زلزله در ارکان

وجود افتاد و ولوله و غلغله در ملأ اعلی برپا شد برق اين عزا جهان را بسوخت و

حرقت اين فرقت امکان را بگداخت . اهل حريم کبريا لباس عزا در بر نمودند و سکّان

بارگاه قدس گريبان اصطبار چاك فرمودند . فی الحقيقه اهل بها و منتسبين سدرهٴ

منتهی کلّ در اين ماتم مؤلم و بليّه ادهم شريك و سهيم اين ستمديدگان شدند .

اميد چنان است که پس از اين فاجعهٴ کُبري بقسمی حرکت جديدی و اهتزاز بديعی و

تمسّك و تشبّث شديدی و

ثبوت و استقامت سديدی حاصل گردد که حيرت بخش عالم و عالميان شود و کلّ يقين تام

نمايند که هر چند آن لطيفهٴ قدسی خلع قميص جسمانی فرمود و آن طير صمدانی ترك

قفس خاکدان ترابی نمود ولی آن روح رحمانی حاضر و از افق ابهی وملکوت اعلی

ناظر و هر دم قلوب ياران را به بشارتی مستبشر و دل و جان ثابتين بر ميثاق و

راسخين بر عهد و پيمان را باميد و نويدی خرسند و مسرور ميفرمايد ...

٤٥ - مژده تلاوت و زيارت الواح وصايای حضرت عبدالبهآء ارواحنا لمظلوميّته

الفداء در انجمن اصفيا (\*اصفياء\*) و خبر مسرّت‌پرور اتّحاد و اتّفاق و ثبوت و رسوخ و توجّه

احبّاء اللّه بمرکز منصوص و مرجع مخصوص وليّ امراللّه و مبيّن کتاب اللّه و حافظ

دين اللّه و حارس شريعت اللّه حضرت شوقی افندی از اين اخبار نهايت سرور حاصل

گشت . يقين است که ضمائر لطيفه نورانيّه و سرائر منيره رحمانيّه همواره اقتباس

انوار از مرکز اسرار نمايند و استفاضه از فيوضات جمال مختار فرمايند . گوش هوش

بسروش ملأ اعلی دارند و از جام عطا بادهٴ وفا بنوشند غير محبوب را معدوم دانند

و از هر چه که دون رضای اوست چشم پوشند . حقيقت پرستند و حق جو و سرمست صهبای

حبّ او . الحمد للّه که باين مواهب مؤيديد و موفق . حال وقت شور و وله است

و هنگام جذب و طرب . افکار بايد حصر در مرکز واحد گردد و آراء در نقطهٴ واحدهٴ (\*واحده\*)

جمع شود و آن ترويج تعاليم الهی و عمل بموجب وصايای حضرت عبدالبهآء ارواحنا

لمظلوميّته الفداست تا انوار تأييد (\*تائيد\*) شديدتر تابد و فيوضات توفيق از هر جهت احاطه

کند و در مدّتی قليله ترقيّات عظيمه حاصل شود و اسرار پنهان واضح و عيان گردد

و روح و ريحان تام نمايان شود . از الطاف خفيه و عنايات جليّه جمال ابهی اميد

چنان است که احبّای با وفای خود را بروح جديدی مبعوث فرمايد و بانشراح و فتوح

بديعی جلوه دهد و ليس هذا من فضله و احسانه ببعيد ...

٤٦ - در اين عصر عظيم و قرن کريم شمس عنايت از افق مشرق وحدانيّت چنان اشراقی

فرمود و باشعّه و ضيائی سطوع کرد که عالم وجود را نورانی نمود و کينونات و

سرائر را مجالی و مرايای قدسيّه فرمود بقسمی که آن هويّات باهره زاهره بتوجّه و

تقابل به نيّر منير و کوکب افق علييّن استفاضه از فيض مبين نمودند و بر سرّ

توحيد و رمز تفريد واقف و آگاه شدند و بر دقايق حقايق انتباه يافتند . شکر حضرت

محبوب را که بالطاف خفيّه و اعطاف جليّه کشف اسرار نمود و خرق استار فرمود .

الفاظ صورت معانی يافت و معانی طراز رحمانی . عهد صريح تصريح تکليف نمود و نصّ

واضح مبين تشريح کتاب تدوين فرمود مرجع مخصوص منصوص گشت و

وليّ امر و مبيّن کتاب فصل الخطاب شد و هذا من فضل محبوبنا الابهی و عناية من

اشرقت بانوار عبوديّته الارض و السّمآء .

حضرت عبدالبهآء ارواحنا لمظلوميّته الفداء نعمت را بر اهل بها کامل و تامّ

نمود و فيض و فضل را شامل خاصّ و عامّ فرمود بنيان اختلاف برانداخت و بنياد

شقاق و نفاق را ويران ساخت و شاهراه هدايت را الی الابد واضح و لائح داشت .

اميد چنان است که بروح جديدی مبعوث شويم و بتأئيد (\*بتائيد\*) شديدی مؤيّد گرديم و در

ميدان خدمت و وفا و همّت و صفا جولانی نمائيم و ليس و ندا (\*هذا \*) من الطاف ربّنا

العليّ الأعلی ببعيد ...

٤٧ - مضمون نامه دليل جليل بر استقامت بر امر و ثبوت بر عهد و توجّه بمرجع

منصوص و مرکز مخصوص غصن ممتاز و فرع منشعب از شجرتين رحمانيّتين حضرت شوقی

افندی بود . اينست اسّ اساس و اينست حسن وفا و اينست حقيقت راسخهٴ ثابتهٴ

شاخصه نزد اهل بها و راکبين سفينهٴ حمراء . احبّای رحمن بندگان طلعت اعلی

و دست پروردهٴ جمال ابهی و تربيت شدهٴ حضرت عبدالبهآء ارواحنا لمظلوميّتهم

الفداء هستند . از سلسبيل عرفان چشيده‌اند و از کوثر ايقان نوشيده و دل بحقّ

بسته و از ماسوی اللّه رسته اند . در صراط مستقيم سالکند و در منهج قويم سائر

گوش هوش

بملأ اعلی دارند و مُنجذب سروش هاتف افق ابهی هستند . طوبی لهم و حسن مآب

. از فضل سلطان بقا اميدواريم که دلبر تأييد جلوه جديدی فرمايد و نصرت و توفيق

از هر جهت احاطه کند ...

٤٨ - در اين ساعت که قلوب از کثرت حزن در احتراق و فضای تيره محروميّت سايه

افکنده افکار من بسوی خواهران و برادران محبوب و صديق امر الهی مُتوجّه است .

بشارات ثبوت شما بر عهد و پيمان و مساعی شما دربارهٴ وحدت و يگانگی و همّت

خستگی ناپذير شما در سبيل خدمت امر اللّه برای من مايهٴ مسرّت بسيار است زيرا

در حال حاضر تنها راحت و تسلّای من صداقت و وفاداری ياران و تنها خوشی من

پيشرفت امر است .

دوستان عزيز در اين موقع خطيری که امر الهی ميگذارند (\*ميگذراند\*) مسئوليّت هر يك از افراد

بهائی عظيم است و وظائف آنها مبرم و متنوّع . حال که شمس ميثاق از افق اين عالم

افول کرده چشم همهٴ مردم مُتوجّه ماست . اکنون برای ياران با وفای حضرت

عبدالبهآء که مشمول عنايات نور مبين بوده‌اند وقت آن رسيده است که مانند کواکب

لامع بدرخشند و تابش انوار امر الهی بايد چنان باشد که غيوم کثيفه ارتياب را

زائل و عالم را بسرچشمه حقيقت هدايت نمايد . ثبات ما بايد چنان باشد که موجب

رجوع و توبه هر متزلزل و گمراهی بامر الهی گردد و

يگانگی و محبّت ما بايد چنان باشد که سبب شود مردم دنيا دست دوستی و برادری بما

دهند و فعاليّت ما در خدمات امری بايد چنان باشد که در جميع اکناف عالم ندای يا

بهآء الابهی طنين انداز گردد .

اکنون برای جلب الهام و هدايت شايسته است به بيانات روحبخش آنحضرت توجّه نمائيم

( ای يارانْ وفائی و ای دوستانْ ثبوت و استقامتی إی مبتهلان تشبّث و توسّلی ای

متضرّعانْ تعلّق و تمسّکی هر يك بايد مشوّق ديگری گرديم و مُحرّك سايرين شويم و

در نشر نفحات اللّه کوشيم و به اعلاء کلمة اللّه پردازيم ، از نسيم گلشن عنايت

دائماً مهتزّ گرديم و از شميم گلزار احديّت ملتذّ شويم . )

حضرت عبدالبهآء همچنان از ملکوت جلالش بما خطاب ميفرمايد آيا ما بندای او گوش

نميدهيم و برای انجام آمال آن حضرت حدّ اکثر سعی نميکنيم ؟

ياران عزيز امروز روز وفاداری است ، روز يگانگی است ، روز خدمت است .

ما نبايد آنی درنگ يا تأمّل کنيم بلکه بايد منقطعاً عن الدّنيا و مسلّح بسلاح

ايمان و سرشار از روح محبّت الهی و منجذب از بيانات روحبخش آنحضرت با منتهای

يگانگی و محبّت قيام کرده (\*و\*) بميدان خدمت بشتابيم و قلوب را با سِلاح محبّة اللّه

و شمشير صلح و برادری مُسخّر کنيم .

برای الهام و اطمينان کامل شايسته است باين وعدهٴ حضرت بهآءاللّه توجّه کنيم :

( يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سمآء هيکلی لاتضطربوا قوموا علی

نصرة امری و ارتفاع کلمتی بين العالمين انّا معکم فی کلّ الأحوال و ننصُرکم

بالحقّ انّا کنّا قادرين )

ياران عزيز وظيفه بزرگ هر فرد بهائی مراقبت در حفظ و صيانت حصن امر اللّه از

هجوم اعداست . در اين اوقات آنها سخت بفعاليّت پرداخته‌اند و پيوسته درصددند و

کوشش ميکنند تا صدمه‌ای بآن وارد سازند و از پيشرفت امر اللّه ممانعت نمايند .

معاشرت با اينگونه نفوس سبب اختلاف و ناراحتی ميان ياران خواهد شد و مُضرّ به

پيشرفت امر اللّه خواهد بود . لهذا لازمست که ياران نهايت حکمت و مراقبت را بعمل

آورند که مبادا بر اثر دسائس دشمنان رخنه‌ای در امر اللّه حاصل شود . عدّه قليلی

که حضرت عبدالبهآء وجود آنها را مُضرّ بحال امر اعلان فرموده‌اند بايد از طرف

همه ياران رانده شوند چنانکه حضرت شوقی افندی نيز در دوّمين توقيع خود باحبّای

امريکا ذکر فرموده‌اند . ( ترجمه )

٤٩ - ای مستقرّين در ظلّ رايت وحدت جمال ابهی و ياران با وفای عبدالبهآء در

اين ايّام خبر حزن‌انگيز (\*حزن‌انگيزی\*) از ايران رسيد که موجب تأثّرات شديدهٴ عالم بهائی گرديد

زيرا در اکثر

بلاد آن اقليم نيران حسد و بغضا افروختند و علم عدوان و طغيان بر ضد اين حزب

مظلوم افراختند بهر وسيله متشبّث شدند و بهر حيله و تزوير متوسّل گشتند تا

بأشدّ بغضا برخواستند و استيصال اشجار بوستان الهی را خواستند . لهذا از هر

گوشهٴ تيری بر آن صدور منشرحه بمعرفت اللّه و قلوب مملوّ از محبّت اللّه روان

است و از هر کمينگاهی بحمله بر آن غزالان برّ احديّت دوانند تا رجال را اسير و

نساء را دستگير و اطفال صغير را يتيم و حقير نمايند . اموال را بيغما و تالان

برند و لانه و آشيانه را تاراج کنند . ولی آن تربيت يافته‌گان در ظلّ تربيت

اللّه با حصول همه گونه قدرت و اقتدار در چنين واقعهئ‌ی (\*واقعه‏ئی\*) عين تسليمند و در کام

دشمنان بی‌انصاف عين سلسبيل و تسنيم صلح محضند و رحمت صِرف ابداً دست بمصادمت و

لب بمقاومت نگشايند در مقابل سبّ و لعن دعا و طلب غفران کنند و در عوض زخم تير

و شمشير شهد و شير بخشند دست قاتل را ببوسند و کأس شهادت را عاشقانه بنوشند .

آنست صفت جاهلان و غافلان و اينست شيمه منجذبان بملکوت رحمن چنانچه در کلّ

اعصار مظاهر مقدّسه الهيّه امر بدين منوال بود جهلا و غفلا معلّمين آسمانی خود

را ميخستند و مرضا و خستگان اطبّای معنوی مهربان خويش را زجر مينمودند . و

کانوا يحسبون انّهم يحسنون در ابتدای امر گمان باطلشان چنان بود که باين اعمال

و افعال ظالمانه بذر کلمة اللّه از ميان مفقود شود و باين پُف‌ها سراج روشن الهی

خاموش گردد و باين ارياح مخالفت اشجار نابته ثابته

در ملکوت الهی از جای کنده شود و بوستان رحمانی قلع و قمع گردد ولی چنانچه

کراراً و در هر دور تجربه کرده‌اند مصداق بيان جمال مبارك را متحقّق يافتند که

ميفرمايد ياران (\*باران\*) بلايا سبب سر سبزی و خرّمی اين کشتزار است و بمنزلهٴ دُهن ممدّ

و موجب شدّت اشتعال و روشنائی اين سراج حضرت پروردگار ولی چون انوار شمس را

در اشدّ اشراق مشاهده ميکردند و نموّ و ازدياد محيّر العقول زرع آسمانی را روز

بروز بچشم سر می‌بينند و اعظميّت و اشمليّت روز افزون امر الهی را مينگرند

نائره (\*نائرۀ\*) حسد و بغضا از جحيم فطرتشان شعله ميکشد و زمام اختيارشان را از کف ميربايد

. تا آنکه مصداق کلام مقدّس ( و آن خدا هيچ قومی را از مقامشان ساقط نميکند مگر

آنکه خود صفات مستحسنه خود را تغيير دهند ) وقوع يابد و مفاد ( متدرجاً آنان را

بسقوط ميبريم بقسمی که خود مستشعر نيستند ) تحقّق پذيرد . باری لکن در چنين

واقعهئ‌ی (\*واقعه‏ئی\*) وظيفه احبّای ساير اقاليم چنانست که اقدامی عاقلانه نمايند و تشبّثی

عاجلانه فرمايند و بمأ (\*بماء\*) تدبير و حکمت نار موقده مشتعله را خاموش کنند چنگ گرگان

خونخوار را نگذارند که بخون برادرانشان آلوده گردد و کام و دندان پلنگان تيز

دندان را ممانعت کنند از آنکه گوشت برّه‌های الهی را بدندان گيرند و آحاد عائله

واحدهٴ بهائيّه را از سمّ و نيش مار و عقرب جرّار محافظت کنند . اين وظيفه وحيده

بهائيان عالم است . جمال مبارك مخاطباً للاحبّاء ميفرمايند : کونوا کالأصابع

لليد و الارکان للبدن . يعنی چنانچه

اعضاء يك بدن هر يك محافظ و محارس همديگرند و دافع ضرّ و شرّ از يکديگر . آحاد

بهائيان شرق و غرب نيز بايد چنين باشند . اينک مقتضی چنين است و خواهش اين

فانيه محزونه چنان که فوراً انجمن احبّای آنجا اقدام نمايند . يعنی بسفير حکومت

ايران رجوع کنند که امر مبارك حضرت بهآءاللّه ما بهائيان عالم را چنان با

يکديگر مرتبط و متّحد ساخته که مانند هيکل واحديم اگر نيش خاری بپای يك بهائی

در اقصی بلاد شرق بخلد گويا ببدن ما بهائيان مغرب رسيده اکنون بما خبر رسيده

از ايران در شيراز ، در سلطان آباد ، در همدان ، در کاشان حتّی در طهران و ساير

بلدان آتش تعصّب جهلا و غفلا بفوران آمده و دامن زنهای آتش نيز بتحريک عوام

ميکوشند و لذا برادران و خواهران ما که خير خواه عموم عالم و يگانه وسيله صلح و

سلام امم ميباشند و فقط اتباع مطيع و نفاع حکومت و مملکت ايران هستند اليوم مورد

حمله و کشمکش بلکه در بحبوحه آتش هستند لذا از نماينده حکومت ايران می‌طلبيم که از

حکومت متبوعه خود بطلبد که برادران ما را در ايران از ظلم و تعدّی دشمنانشان

محفوظ بدارد و آن اغنام محبّت اللّه را از چنگال گرگان رهائی بخشد و موجبات

امنيت و راحتشان را فراهم سازد تا هزاران بهائيان اين ممالك بشنيدن آن اخبار

روحاً و وجداناً ممنون گرديم و در مجالس و محافل بذکر خير اقدامات حکومت متذکّر

شويم . و نيز اگر ممکن عين همين اقدام بتوسّط نماينده محترم سفير دولت متبوعه

خودتان در طهران بفرمائيد

که خاطر اوليای دولت ايران را متذکّر سازد و او را از مجازات الهيّه و لکّه

ننگين اين اقدامات جهلا و غفلا ملّت نسبت باين فئه مظلوم متنبّه دارد و آگاه

نمايد که هزاران از پيروان اين آئين مقدّس محبّت الهيّه در همه جای عالم موجود

و با چشم عبرت و حيرت باين حرکات وحشيانه که نسبت ببرادرانشان مجري ميگردد

نگاه ميکنند و مترصّدند که حکومت اين حزب وحيد مطيع دولت و خيرخواه عالم انسانی

را از شرّ گرگان درّنده نجات بخشد و محافظت نمايد .

من هميشه در آستان حضرت احديّت دعا و تضرّع و ابتهال ميکنم و در حقّ فرد فرد شما

تأييد و توفيق ملکوتی ميطلبم و عليکم و عليکنّ البهآء الابهی

٥٠ - حکيم هر دردی را بيك نوع دوائی علاج کند و از برای هر زخم مؤلمی مرهم

خاصّی ترتيب دهد . پس هر چه مرض شديدتر باشد قوت درمان نيز بايد بهمان نسبت باشد

تا تأثير بخشد و رفع مرض نمايد . حال طبيب \* الهی چُون اراده ستر جمال فرمود و

قصد صعود بملکوت ابهی نمود شکّی نه که شدّت اين رزيّه و قوت نزول و تأثير اين

بليّه را بر ياران خود و محبّان با وفای خويش ميديد . لهذا علاجی شديد التّأثير

و درمانی بی‌مثل و نظير باعلی و ابهی و احسن و اقوم

------------------------------------------

\* - حضرت عبدالبهآء

و اتمّ و اکمل ترتيب ترکيب فرمود و عهد مبرم محکم را بنام فرع دو دوحهٴ عزّ

رحمانيّه و غصن ممتاز دو شجرهٴ قدس ربانيه حضرت شوقی افندی از يراعه فضل

صمدانيّه رقم زد و آهنگ ملأ اعلي و افق اسني فرمود . حال هر مؤمن موقن با

وفائی و هر ثابت نابت منجذبی بايد آن علاج را لاجرعه بنوشد تا از الم هجران فی

الجمله رهائی يابد و از درد و غم فراق اندکی خلاصی جويد و آن قيام بر خدمت امر

و نشر نفحات اللّه و محويّت و فنا و جانفشانيست در سبيل رحمانی ...

٥١ - از خبر ملاقات شما با دانشجويان چينی بسيار خوشحال شدم و يقين دارم ملاقات

شما بر آنها اثر و نفوذ بسيار گذاشته است زيرا عقول و افکارِ تازه و مستعد آنان

برای پذيرفتن اهميّت ظهور آماده است و هرگاه ممکن باشد بچين برويد اُميدوارم

تأثير موفقيّت شما در اين زمينه بيشتر شود .

از خدا ميخواهم بشما در تبليغ امرش موفّقيّت بدهد و هرگاه بچين رفتيد شما

بعنوان مهاجر امر اللّه پيام ظهور را بکشورهای بعيده عالم که در تاريکی

مانده‌اند برسانيد .

اعضاء عائله مبارکه در ابلاغ محبّت و تحيّات بهائی با من شريکند و اميد است

تأييدات روحانی حضرت عبدالبهآء شما را هدايت و حفظ نمايد . ( ترجمه )

٥٢ - اخذنا بيد التکريم کتابکم الکريم المرسل ... و تلوناه بکلّ فرح و انبساط و

انشرحنا صدراً بمعانيه الدّالة علی الصّدق الخالص و الثّبوت الکامل علی امر

اللّه و الرّسوخ التّام علی عهد مولی الانام و شکرت اللّه محبوبی الابهی علی

جزيل عطائه و عظيم احسانه و بديع انعامه بما خلق تلك الکينونات الرّوحانيّه و

الحقايق النّورانيّه المستفيضة من شمس الحقيقه و المستنيرة من انوار القدسيّة

الواقفة للأسرار الخارقة للاستار الهائکة (\*الهاتکة\*) لحجبات اهل الأشارات و بعث نفوساً

زکيّة طيّبة لا تمنعم (\*تمنعهم\*) فی دين اللّه لومة لائم و لاتروعهم فی اثبات کلمة اللّه

شماتة شماتم (\*شاتم\*) تلك نفوس رويت غليلهم و شفيت عليلهم و طابت سرائرهم و صفت ضمائرهم

و انشرحت صدورهم و استبشرت ارواحهم و قرت عيونهم بمشاهدة نور الجمال و تتابع

فيض الکمال من افق الجلال فهنيئاً لهم من تلك الرّغائب و طوبي لهم من حصول تلك

المواهب و انی مع عظم ما اعترانی من البلايا و شدّة ما انا فيه من الرّزايا لم

تکن لی سلوة فی هذه المصيبة الّتی دهمتنی و الرّزية الّتی اصابتنی الّا انشراح

صدور الأحبّا و استنشاق طيب الولاء من رياض قلوب الاودّاء و مشاهدة بوارق انوار

الاتّحاد و الومام (\*الوئام\*) بين الاصفياء و نشر نفحات المحبّة و المودّة بين ثلّة الاخيار

و عصبة الأبرار و انتشار تعاليم اللّه فی تلك الأقطار و بثّ وصايأ (\*وصايا\*) حضرت

عبدالبهآء فی تلک الاشطار

مع مراعاة الحکمة المسطورة فی الآثار و هذا ما امر به اللّه العزيز المختار و

ارجو اللّه و اتضرّع اليه بکلّ عجزٍ و انکسار و خضوع و خشوع و افتقاران يمدّکم

بامداداته الغيبية و يفتح علی وجوهکم ابواب الفضل و الرّحمة و يهيّأ لکم ما

تتمنّونه من الألطاف الصّمدانيّه حتی تبلغوا المنی و تدرکوا الغاية القصوي فی

خدمة امر ربّکم البهيّ الأبهی و يسهل لکم الامور انّه لهو العزيز الغفور ...

٥٣ - اين مظلومه محزونه را پس از صعود حضرت عبدالبهآء بملکوت ابهی يگانه

تسلّی محصور در سرور احبّاست و نشاط و انبساط ياران آن طلعت نوراء و انتشار

نفحات اللّه و اعلأ (\*اعلاء\*) کلمة اللّه و ارتفاع شريعت اللّه و بس . اليوم اهل وفا

تکليفشان تکليف واحد و بايد فکرشان فکر واحد و مقصدشان مقصد واحد و همّت و

سعيشان همّت و سعی واحد باشد و آن اتّحاد و اتّفاق و خدمت و تبليغ و اعلاء کلمة

اللّه است . اينست حسن وفا و اينست رضايت حضرت عبدالبهآء ....

٥٤ - نامهٴ پرسوز و احتراق که در فراق و صعود دلبر آفاق نيّر عهد و ميثاق با

چشمی اشکبار و فؤادی (\*فوأدی\*) آتشبار و قلبی شرربار مرقوم و ارسال فرموده بوديد رسيد

و ملاحظه گرديد . بزم مصيبت را بياراست و جشن عزا را از نو برپا داشت . اين

ماتم مؤلم بليّهٴ ادهم بود و رزيّه اصمّ . زلزله بر ارکان وجود انداخت و ولوله

و غلغله در سکّان ارض و سماء اُفتاد . اين ماتم مؤلم بلای مبرم بود و قضای

مذلَهِم (\*مُدْلَهِمّ\*) بنيان سرور را منهدم ساخت و بنياد شادی و حبُور را منعدم نمود . از اين

ماتم مولم نجوم دُراری مُکْفَهِرّ گشت و سمآء معانی منفطر شد . اين ماتم مؤلم

شعله به آفاق زد و سبع طباق را محترق ساخت .

از اين ماتم مؤلم همّ و غم قبائل و امم را احاطه نمود و حزن و الم شعوب و ملل

را فرا گرفت . برق اين ماتم جهان را بسوخت و جهانيان را جگر بدوخت و خاك سياه

بر فرق امکان ريخت . اين بلای ناگهانی صبح نورانی را شام ظلمانی نمود و يوم پر

انوار را تيره و تار کرد از عيون عيون خون جاری گشت و از صدور مجروح زفرات و

حسرات بلند شد . آه و انين ملأ عليّين مرتفع گشت و ضجيج و صريخ اهل فردوس

برين بعنان آسمان رسيد . نحيب بکاء از سکّان سرادق ابهی برخاست و حوريّات جنان

رحمن با گريبان چاك از غرفات عزّ تقديس و رفارف قدس تنزيه باکيات العين ،

کاشفات الرأس ، کاسفات

الوجه ، حافيات الرِّجل ، لاطمات الخدّ بيرون دويدند و بنوحه و ندبه مشغول گشتند

. آن يگانه محبوب آفاق حضرت عبدالبهآء ارواحنا لتربته الطاهرة فداء از يوم صعود

جمال اقدس ابهی تا ساعت عروج روح اقدس اطهر اعلايش بملکوت اسنی و افق اسمی

مدّت سی سال نَه شب آرام داشت و نَه روز آسايش و قرار همواره بدل ميناليد و

بجان ميزاريد . در نيمه شب آهِ سوزان از صدر مشبک بسنان اهل طغيان و عدوان مرتفع

و در سحرگاهان لحن بديع مناجات بمسامع سکان جبروت اعلی متواصل . طوفان بلا را

با قلبی مملوّ از ولا مقابلی ميفرمود و امواج رزايا و هجوم شدائد و قضايا را با

فؤادی (\*فوأدی\*) طافح بمسرّات تحمل مينمود . هر زخم بی‌امان را بتبسم فضل و احسان علاج

ميفرمود و هر درد بيدرمان را بداروی جود و لطف بی‌پايان شفا عطا ميکرد . هر

مهموم محزون را ببخشايش و نوازش گوناگون تلطّف خاطر مينمود و هر مغموم دلخون را

بالطاف حضرت بيچون تسلّی ميداد . هر مأيوس نااميد را بمواهب الهيّه مأنوس

ميفرمود و هر محروم مهجور را بعنايات رحمانيه اميدوار مينمود . سينهٴ اطهر را

سپر بلا در سبيل بها فرمود و وجه انوار را معرض لطمات نازله از کلّ جهات نمود .

آن مظلوم آفاق را حزب شقاق از هر طرف احاطه نمودند و جُند نفاق از هر جهت مهاجم

گشتند . اهل فتور در ظلم و جور قصور نکردند و ثلّة غرور در افترا

و بهتان و عدوان و طغيان کوتاهی ننمودند . هر دم علّت درد و المی گشتند و هر

لحظه سبب حزن و غمی شدند . بنيان امر اللّه را ويران ساختند (\*خواستند\*) و بنياد دين اللّه

را آرزوی خلل نمودند . در تفريق جمع کوشيدند و در تشتيت شَمل وسيله‌ای فروگذار

ننمودند . با هر مخالفی موافق شدند و با هر منافقی مرافق گشتند . در القاء فساد

و فتنه و افتراو نميمه بهر دسيسه‌ای متشبّث گشتند و بهر خسيسی پيوستند . در

چنين حالتی و چنين غربت و کربتی و بلا و مصيبتی آن مظلوم آفاق بوصايا و نصائح

مشفقانه مشغول بود و بمواعظ و وصايای ربّانيّه کلّ را پند و نصيحت ميفرمود و

بر ثبوت و رسوخ بر امر و رزانت و رصانت و متانت دلالت مينمود . باری از جهتی

هجوم ملل را مدافعه ميکرد و از جهتی اذيّت و تعدّی اهل عدوان را بر مظلومان

ممانعت ميفرمود و وقتی غيوم شبهات اهل ارتياب را متبدّد و پراکنده مينمود و

هنگامی اثبات آيات بيّنات ميفرمود و در جميع احوال و اوقات بتمام قوي حفظ

امر اللّه نمود و حراست و صيانت شريعت اللّه کرد و مقصد وحيد و مراد اصلی از

تحمّل اين مشقّات و حمل اين بليّات حفظ کلمهٴ جامعهٴ ربّانيّه بود و صيانت دوحه

فردانيّه و تربيت نفوس مستعدّه و تهذيب کينونات صافيه و تقليب ماهيّات قابله و

تفهيم اسرار الهيّه و تنوير سرائر روحانيّه . حمد ساحت محبوب اقدس ابهی را که

اسرار آن الطاف آشکار شد و انوار نيّر اعطاف لائح و نمايان گشت . کتاب مستطاب

وصايای

حضرت عبدالبهآء فصل الخطاب آمد و اسرار مبدأ در مآب آشکار شد . تجلّی فضل

بی‌پايان هُويدا و عيان گرديد و عهد اقوم و ميثاق اتمّ بنام غصن ممتاز و وليّ

امراللّه حضرت شوقی افندی از يراعهٴ اعظم افخم رقم شد و سرّ مکنون و رمز مصون

بعون و عنايت حضرت بيچون ظاهر و واضح گرديد . اين فيض عظيم و فوز مبين بر ابرار

و اخيار بارقه انوار بود و بر ناقضين اشرار صاعقه منتقم قهّار ...

٥٥ - اگر چه صعود مرکز ميثاق محبوب آفاق مصيبت عظمی بود و بليّه کبري و آتش

هجران آن شمس تابان محرّق دل و جان . چشمی نماند که در اين ماتم خون نگريست و

سينه‌ای نماند که آه سوزان نکشيد . ولی الحمد للّه که الواح وصايای آن منبع فضل

و احسان و تعيين مرکز امر و پيمان تسکين سوز و گداز و آه و فغان کرد و مرهم زخم

دلهای پريشان شد . قوّت امر جلوه عظيمی نمود و سطوت کلمة اللّه اقتدار عجيبی

بنمود و روز بروز انوار و آثار اين قوّت و اقتدار آشکارتر و پديدارتر شود . حال

بشکرانه اين الطاف بايد خود را مستعد و مهيای خدمت نمود و بموجب تعاليم جمال

مُبارك و وصايای حضرت عبدالبهآء که حيات عالم و نجات امم است قيام و عمل کرد تا

از هر جهت ابواب سرور و روحانيّت

بر وجه عموم مفتوح و باز گردد .

غصن ممتاز و وليّ امر اللّه حضرت شوقی افندی نظر بشدّت احزان و کثرت

مصيبت و آلام از رزيّه وارده و بليّه (\*بليّۀ\*) نازله اراده فرمودند که چندی وحيداً فريداً

در مرکز خلوتی بتضرّع و ابتهال و مناجات بساحت قدس ذوالجلال صرف اوقات مبارك

را فرمايند لهذا چنديست که مسافرت فرموده‌اند ولی اميد شديد است که در همين مدّت

قليل مراجعت به ارض اقدس فرمايند . عجالتاً اين مظلومه محزونه جواب نامهٴ آن

محفل نورانی را باختصار نگاشتم ...

٥٦ - از تعيين مرکز امر الهی و وليّ عهد ربّانی شکرانه بدرگاه رحمانی نموده

بوديد و اظهار امتنان و روحانيّت فرموده بوديد فی الحقيقه درعالم وجود رحمتی

اعظم از اين نه (\*و\*) فيض و موهبتی اکبر از اين نيست . حضرت عبدالبهآء ارواحنا لرمسه

الأطهر فداء فضل عظيم فرمود و عنايت جزيل مبذول داشت . شاهراه هدايت را واضح

نمود و مرجع اهل بها را بکمال صراحت توضيح و تشريح فرمود و آنچه سبب سعادت ابدی

و رستگاری و فلاح و نجاح سرمدی است از يراعهٴ (\*يراعه\*) لطف وجود مرقوم و مثبوت داشت .

حال وقت قيام بر خدمت است بتمام

قوّت تا روز بروز سرور بيشتر حاصل شود و روح و ريحان دل و جان کاملتر گردد ...

٥٧ - در اين قرن افخم انوار فضل و عنايت طلعت قدم و اسم اعظم اين جهان خاک را

تابناك فرمود و مواعظ و نصائح مشفقانه حضرت عبدالبهآء ياران رحمانی و دوستان

يزدانی را آيت خضوع و خشوع نمود و تعليم محويّت و فنا نمود و درس پاکی و آزادگی

آموخت و تفهيم حقايق و معانی کرد پس کلّ در آن فضای متعالی ذرات حقيريم و در آن

ساحت عزّ کبريائی اشباح ناتوان و ذليل . اوست مجير کلّ و نصير و ظهير کلّ و حافظ

و معين کلّ . چون نظر بخود نمائيم کلّ مأيوسيم امّا او بجود و الطاف و موهبت

و اعطاف با کلّ مأنوس و يقين است که امتحان و افتتان از لوازم ضروريّه امکان .

علی الخصوص برای نوع انسان و بالأخص برای مدّعيان محبّت و ايمان تا غثّ از سمين

و پاك از ناپاك و مغشوش از خالص ممتاز و سرافراز گردد . آيهٴ مبارکهٴ ( اَلم

اَحَسِبَ النّاسُ أنْ يُترکوا اَن يقولوا آمنّا و هم لايُفنَون (\*يُفتَنون \*) )\* در هر لحظه و

آن حکم و نفوذش جاری و در سريان . امّا زر را آتش سبب مزيد جلوه و نورانيّت است

پس اميدوار چنانيم که بتضرّع و ابتهال و دعا و مناجات و حسن نيّت

-----------------------------------------

\* - قرآن مجيد ( سورهٴ عنکبوت آيه ٢)

و وفا و طيب سريرت و پيروی حقيقت و قيام بر خدمت و تأييد و توفيق حضرت احديّت

بعالمی در آئيم و بحالتی برسيم که رحم او شامل حال شود و نصرت و ياری او دستگيری

فرمايد (\*. . .\*)

٥٨ - پس از بنای مقام اعلی در جبل کرمل ميل و ارادهٴ مبارك حضرت عبدالبهآء

ارواحنا لرمسه الأطهر فداء اين بود که جادّهئ‌ی (\*جادّه‏ئی\*) بخط مستقيم از مقام اعلی باز

شود و وصل بطريق عمومی آلمانی گردد و ترتيب و هندسهٴ آنرا مکرّر بر مکرّر بيان

فرمودند که چه نوع بايد ساخته شود البتّه آنحضرت نيز مستحضر از اين مسئله هستيد

ولی در آن اوقات مشاکل کثيره مانع از انجام اين امر مهمّ بود . از جمله خانهئ‌ی (\*خانه‏ئی\*)

متعلّق بيکی از آلمانيها در سر جادّه از جهت پائين واقع که سدّ سديد بود و بهر

مبلغی که خواستند از او بخرند ممکن نشد . چون حضرات آلمانيها در خصوص املاك

خاصّه در حدود معيّنه خود قانونی داشتند که آن زمين و يا آن خانهئ‌ی (\*خانه‏ئی\*) که در آن

حدود واقع بخارجه نفروشند و لو هر قدر مبلغ مدفوع جسيم باشد و اين نظام در بين

ايشان مرعی الأجرا بود . لهذا اين کيفيّت يک حاجز عظيمی گشت ديگری آنکه اراضی

که در اين خطّ جادّه واقع متعلّق باشخاص متعدّده بود که برخی از آنها موانع

شرعی داشتند که نمينوانستند بفروشند و بعضی عمداً نميفروختند چون احساس نمودند که

اين طريق مخصوص مقام

اعلی است و بهائيان هر وقت باشد مجبور بر آنند که بمبالغ جسيمه آنرا بخرند لهذا

نميفروختند و در بحر احلام و آمال شناوری مينمودند . تا آنکه ايّام و ليالی و

شهور و سنين بسر آمد و يد اقتدار الهی امور را تغيير و تبديل داد و مصداق

يتصرّف فی ملکه کيف يشاء تحقق يافت و پس از احتلال دولت عادله بريطانيای عظمی

مدّت قليلی نگذشت که بصرف ارادهٴ حکومت محليّه امر کرد که وجود اين خانه در چنين

موقعی لزومی ندارد و آنرا خراب کرد و سنگهای آنرا نيز برد و تصرّف کرد و مهندس

دولتی نقشهٴ کشيد و توضيح نمود که باز کردن اين جاده بمقام اعلی لزوم قطعی دارد

و آن نقشه از لحاظ مبارک حضرت عبدالبهآء گذشت و موقع تحسين شد و اظهار عنايت در

حقّ مهندس فرمودند و بعد آن اراضی که در طول خط جاده واقع بقدری که لازم بود

بتأييدات الهی خريده شد ...

٥٩ - از عتبه رحمانيّه سائل و آمليم که بيهوشان را هوش و درايت عطا کند و

خفتگانرا بيدار و آگاه نمايد و ديدهٴ بصيرتی برجال عقد و حلّ اُمور عطا کند تا

بين مصلح و مفسد تميز دهند و امين را از خائن و بدخواه را از خيرخواه فرق

گذارند و بشناسند ...

٦٠- پيروان امر حضرت بهآءاللّه در طيّ متجاوز از شصت سال اخير در تحت هر شرايطی

بخوبی ثابت کرده‌اند که خيرخواه همه دول و ملل هستند و نشان داده‌اند که طالب

صلح و مردماني صديق و طرف اعتماد و فداكار هستند . معذلك اغلب از طرف مردم نادان

مورد تهمت و افتراء قرار ميگيرند و البتّه هميشه سنّت الهی اينطور بوده است .

از زمانهای قديم تا امروز همواره مظاهر ظهور الهی از طرف مردمان سفله و پست

مورد آزار و اذيّت قرار گرفته‌اند و هميشه هدف سهام و سنانی بوده‌اند که دشمنان

نادان از راه جهالت و دشمنی بطرف آنها پرتاب مينمودند (\*مينموده‏اند.\*) ولی از طرف ديگر بديهی است

که احبّای الهی هر گونه اهانت و اذيّتی را در سبيل محبوب بيهمتا با کمال محبّت

قلبی و روحی پذيرفته‌اند و هر زخم دردناکی را محض خاطر خداوند يکتا با مسرّت و

گرمی تحمّل ميکنند و بدون ناله و شکايت بآستان قدس الهی شکر و ثنا ميگويند .

آنان اُمور خود را بخداوند عالميان تفويض ميکنند و همه چيز را باو واميگذارند

چه که قدرت او مقاومت ناپدير است . اوست خداوند قادر متعال و اوست منتقم جبّار .

( ترجمه )

٦١ - در خصوص مرکز نقض و اوراق شبهات او \* سی سال بود که اين شخص در داخل و خارج

----------------------------------------

\* - ميرزا محمّد علی ناقض اکبر

بفتنه و فساد و زرع بذور و شقاق و نفاق مشغول و همّی و غمی و فکری و ذکری جز

اختلاف در امر اللّه نداشت چنانکه نزد خاص و عام چون آفتاب واضح و مبرهن است و

در آثار صادره از قلم مرکز ميثاق و همچنين در الواح وصايای مبارکه حضرت

عبدالبهآء ارواحنا لرمسه الاطهر فداء سوءِ نوايا و قبح افعال و مقاصد شيطانيّه

او مثبوت و مسطور است . ديگر لزوم بشرح نيست تا آنکه مصيبت عظمی و رزيّهٴ

کبري در اين اوقات واقع شد . مجدد مرکز نقض بخيال خود ميدان را خالی و فرصت را

مغتنم شمرد و بکمال همّت قيام بر انتشار اوراق شبهات کرد غافل از آنکه تعاليم

جمال مبارك و اوامر اسم اعظم جلّ ذکره و ئنائه و نصائح و مواعظ حضرت عبدالبهآء

ارواحنا لمظلوميّته الفداء بُنيه و اساس امر را چنان قوی و محکم و بنيان کلمة

اللّه را چنان رزين و مستحکم فرموده و احبّای با وفای خود را بعالمی کشانده که

قوای من فی الوجود و سطوت و اقتدار صفوف و جنود بفضل و عنايتش رخنه و اثر و نفوذ

در طفلی بهائی ننمايد و او را از صراط مستقيم و منهج قويم منحرف نسازد چه خاصّه

رجالی که هر يك چون جبل باذخ و طود شامخ مستقيم و ثابت و راسخ در محبّة اللّه

هستند و در اين مدّت مديده و سنوات عديده بحمد اللّه جز خسران و زيان و خيبت

آرزو و آمال چيز ديگری نيافت و نخواهد يافت . علی الخصوص دراين اوقات بهر

طرف که هجوم نمود سدّی محکم و سديد يافت و سهام شبهات او مردود و

مرجوع بخود او گشت و مصداق بيان مبارك در الواح وصايا ( فرجع کيد مرکز النّقض

الی نحره ) ظاهر شد بهر جا که رسائل شبهات فرستاد بعينه همان را بعضی با جواب

و برخی بيجواب رأساً بخود او باز گشت نمودند لهذا بکلّی مأيوس از رخنه نمودن

در امر اللّه گشت ...

٦٢ - نامهٴ شما رسيد و ملاحظه گرديد اين مظلومه و عائله مبارکه بی‌نهايت محزون

شديم که بچنين صدمات و بلايائی دچار و گرفتار شديد و مورد چنين ظلم و عدوانی

واقع گشتيد ولی چون در سبيل بندگی و کنيزی جمال ابهی و با حالت ثبوت و رسوخ

اتمّ اکمل اوفي هدف سهم و سنان جفا در ره محبوب يکتا شديد . بايد کمال شکرانه

بدرگاه خداوند بيمانند بنمائيد که بچنين موهبت و عنايتی مخصّص گشتيد . ولوله و

غلغله و ضرب و طعن و شتم و سبّ و لعن در محبّت ربّ ذوالمنن هلهله و عيش و طرب و

جشن اعظم است . الحمد للّه شماها بقطرهئ‌ی (\*بقطره‏ئی\*) از دريای بلايائی که بر طلعت اعلی و

جمال ابهی وارد شده فائز گشتيد و برشحه‌ای از بحور مصائب و رزايائی که بر حضرت

عبدالبهآء نازل گشته مرزوق شديد . اشرار مشرق الاذکار را خراب نکرده و نخواهند

کرد بنيان خويش را بر باد دادند و مدرسه را نسوزاندند آتش بر ريشهٴ خود زدند

بنياد مشرق الاذکار عالی و متعاليست و يقين است که اعظم از آنرا بنا خواهيد نمود

مطمئن بفضل جمال مبارك و عنايت و الطاف حضرت عبدالبهآء باشيد ...

٦٣ - خبر تأسّف‌آور فوت شوهر شما واصل و ما با شما کاملاً همدردی ميکنيم .

هر کس در جريان عمومی اُمور دنيا به تفکّر پردازد و از سرچشمهٴ تعاليم حضرت

بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء سيراب شده باشد باين نتيجه ميرسد که اين دنيا

لايق علاقمندی نيست بلکه دائماً بما می‌آموزد که هر قدر ممکن است از آن فراتر

رويم و حال که هيکل جسمانی حضرت عبدالبهآء از ميان ما رفته است اين نکته بيشتر

روشن ميشود . در حقيقت ما بايد بمتصاعدين تبريک بگوئيم زيرا آنها از اين دنيای

پر زحمت و درد خلاص شده و بموهبت معاشرت با ارواح مقدّسه‌ای نائل شده‌اند که

همواره سعی داشتند نوع انسان را از دنيای فانی جدا سازند . ( ترجمه )

٦٤ - مرقومهٴ شما رسيد و مايه مسرّت گرديد زيرا نه تنها مشعر بر پيام محبّت و

اتّحاد بود بلکه از عبوديّت و خدمت شما بآستان الهی حکايت ميکرد و نه تنها

علّت تسلّی قلوب کئيبه ما گرديد بلکه بمنزلهٴ مرهمی بر جراحات قلب ما بود . يقين

داريم که جذبه (\*جذبۀ\*) روحانی موجود (\*و\*) در مرقومهٴ شما در قلب هر يك از اعضای محفل هم

وجود دارد .

ص ١٧٠

نوشته بوديد عدّه (\*عدّۀ\*) شما قليل است ولی حقيقت مسلّم اينست که عدد بشمار نميآيد

بلکه صداقت و ايمان قلبی مطرح است . اين قلب است که بر جميع عوارض دنيوی فائق

آمده ، در عرصهِ محبّت و خلوص ميدرخشد و ارواح اشخاص خسته و رنجور را جذب ميکند

و بر جراحات آنها مرهم پيام الهی مينهد . ظهور جديد در حقيقت برای تشنگان

بمنزلهٴ آب حيات و برای طالبين دريای علمْ و برای دلخستگان پيام تسلّی بخش و

بالاخره روح حيات برای تمام عالم است و اکنون ما بندگان ضعيف آستان مقدّس بايد

با مساعی خودمان و تأييد الهی اين نور لامع را در همه جا منتشر کنيم و اين

بشارات را بهر کلبهٴ حقير و قصر امير برسانيم .

از خداوند مسئلت داريم که هر يك از اعضای آن محفل به هر جا که ميروند مُنادی

محبّت باشند و مانند خادمی حقير در محضر الهی قبول گردند . ( ترجمه )

٦٥ - حمد ساحت قدس حضرت احديّت را که نفوس مُبارکه و ذوات صافيه لطيفه را

بعالمی کشانده که جز رضای محبوب آرزوئی ندارند و بغير از خدمت و فداکاری و هدايت

مَن علی الأرض و سرگردانی و پريشانی در ره جمال قدم و وفا بحضرت عبدالبهآء مقصد

و تمنّائی نجويند . اين احساسات از تأييدات ملکوت ابهی است و اين انبعاثات از

تعلّق

و ارتباط روح بعالم بقا است ...

عدم امکان آن حضرت از حضور ببقعه نور در رأس سنه و اشتراک با اين غمزدگان در

ماتم و غزای (\*عزای\*) غروب شمس پيمان بيقين بدانيد که در آن ساعت مهيب و لحظه عصيب ارواح

اهل بها عموماً طائف حول آن مرقد نوراء بود و نوحه و ندبه حزب وفا متواصل بعرش

اعلي و آن روح قدسی از جبروت اسنی ناظر بکلّ و فائض بر کلّ و محزون از حزن کلّ

و تسليّت دهنده و تعزيت بخش کلّ و بشاشت و سرور و جذب و شور و انشراح و انبساط

و انقطاع و حسن وفای کلّ را از رفيق اعلی تمنا ميفرمود و ميفرمايد اميدواريم

کلّ بر آنچه شايسته و سزاوار است مؤيّد و موفّق گرديم ...

٦٦ - بکرّات و مرّات تجربه شده که آنچه واقع گشته و واردآمده نتيجه عزّت دين

اللّه و ارتفاع کلمة اللّه بوده حال نيز چنين است . هر چند طوفان و گِردباد

امتحان شديد و عظيم است و سفينه امر اللّه محاط بصدمات و لطمات امواج است ولی

ملّاح الهی سکّان فُلک رحمانی را در قبضهٴ قدرت و عظمت خود گرفته و در نهايت

سکون و وقار و هيبت و اقتدار سير و حرکت دهد و عاقبت بساحل سلامت و مرکز عزّ

اقامت کشاند . از اين جهت اطمينان

تام موجود .

مژده قيام احبّاء اللّه را بر خدمت امر اللّه و ثبوت و رسوخ و توجّه کلّ را بغصن

ممتاز و وليّ امراللّه مرقوم نموده بوديد بينهايت اين خبر سرور پرور بود .

در اعتاب مقدّسه نورانيّه بکمال تضرّع و ابتهال رجا و استدعای مزيد تأييد و

توفيق در حقّ کلّ مينمائيم ...

٦٧ - برات بانک معادل دويست پوند از بابت وجوه اعانه مشرق الاذکار شيکاغو

که ارسال فرموده بوديد رسيد و ارسال بشيکاغو شد . يقين است که اين تعاون و

تعاضد و بذل و انفاق ياران رحمانی در تشييد اين بنيان الهی چه تأثيری در

عالم دل و جان فرمايد و چه جلوه و طرازی بعالم اخلاق بخشد و نورانيّت اين

اتّحاد و اتّفاق چگونه روشنی به آفاق مبذول دارد . با وجود آنکه احوال اقتصادی

ايران و سختی و شدّت و تنگی امور آن معلوم است باز چنين همتی عظيم شد و چون

اين عمل مبرور و سعی مشکور برای عزّت امر اللّه است البتّه فيض و برکت الهی

مقدر و محتوم ...

٦٨ - واضح و مشهود است که جسم امکان امروزه محتاج باعضاء و اجزای قويّه نافعهٴ

فعّاله است تا هر دم از حرکت و جنبش و قيام و قعود و احساسات رقيقهٴ (\*رقيقه\*) و افکار

عاليه و مقاصد ساميّهٴ آنها خصائل و فضائل و مزايا و صفات و آثار رحمانيّه جلوه

و ظهور فرمايد تا روح و جان بمَن فی الامکان بخشد و روابط روحانيّه معنويّه را در

جميع مُرافِق حيات بين نوع انسان محکم و متين نمايد ...

٦٩ - مکتوب مُورّخ ١٢ اکتبر ١٩٢٢ السّاعه رسيد و خاطره چند روز اقامت شما را در

موقعی که حضرت عبدالبهآء هنوز حيات داشتند زنده کرد . آن ايّام را هرگز سوانح

تاريخ از صفحهٴ قلب زائل نکند بلکه هر چه در عرصهٴ حيات جلوتر رويم اثرات آن در

مسير زندگی معنوی ما عميقتر و نمايانتر ميشود .

نامهٴ شما را بدقّت خواندم و در ضمن قرائت بيانات حضرت عبدالبهآء در گوشم زنگ

ميزد همان بياناتی که مانند باران بر اراضی قلوب و صدور اشخاص فهيم ميباريد .

اکنون موقع آنست که ما همه چيز را فراموش کنيم و افکار خود را در پيشرفت

امر اللّه متمرکز سازيم و شب و روز بکوشيم مبادی (\*و\*) تعاليم حضرت بهآءاللّه و

بيانات حضرت عبدالبهآء در قلوب ياران

حقيقی جلوه نمايد .

چون بتاريخ امر مينگريم و دشواريهائی را که پيشقدمان آن متحمّل شدند در نظر

ميآوريم بدون لحظه‌ای ترديد اطمينان مييابيم که دوستانِ صديقی که ناظرِ سوانح

بوده‌اند يک آن درنگ نخواهند نمود بلکه با تمام قلب و روح از همه چيز خود خواهند

گذشت تا آنچه را که نقشهٴ الهی برای آن بوجود آمده تحقّق يابد .

افکار خود را بجانب حضرت عبدالبهآء مُتوجّه سازيد و بگفته‌های ديگران اعتنا نکنيد

. اميدواريم بزودی حضرت شوقی افندی محبوب بحيفا مراجعت فرموده و امور بجريان عادی

برگردد . آنچه امروز لازمست اتّحاد حقيقی ميان ياران است و آن جالب تأييدات

ملکوت ابهاست . تمام افراد عائله مبارکه بياد شما هستند و در اعتاب مُقدّسه برای

شما دعا ميکنند . اميدواريم هميشه اخبار خوب از شما بشنويم و اين باعث خشنودی

حضرت عبدالبهآء خواهد بود زيرا ايشان هميشه ميخواستند بشارات از طرف شما استماع

نمايند تحيّات بهائی را بهمه برادران و خواهران در آنجا ابلاغ نمائيد . ( ترجمه

)

٧٠ - دعا مينمائيم که حقّ جلّ جلاله تذکر و تبصّر بدانايان و زمامداران ايران

عطا فرمايد

تا سبيل قويم را از طريق معوج و غير مستقيم فرق گذارند و خير خواه (\*را از بد خواه\*) بشناسند و

تميز حقيقی صميمی دهند . امّا اصلاح امور شما را محوّل بجمال مبارك نمائيم اوست

خيّر منعم و احسن معطی .

٧١ - شکر ساحت قدس محبوب ابهی را که آن عندليبان گلستان عرفان و بلبلان بوستان

ايقان و اطمينان بر شاخسار شجرهٴ فضل و احسان بابدع الحان بتسبيح و تهليل مليک

اکوان مشغول و بترتيل آيات قدس و ترنيم نغمات اُنس مألوف و بتمجيد و تقديس ربّ

مجيد نغمه سرايند . الحمد للّه صدور منشرح قلوب منجذب و دل و جان مفتون آن روی

تابان . دريای فضل و احسان جمال مبارك پر موج و هيجان است و انوار عنايت او فائض

بر جهان و جهانيان سحاب کرم در ريزش است و آفتاب جود و بخشش باشدّ اشراق در تابش

، هر شأنی از شؤن اين ظهوراعظم و قرن اکرم افخم ممتاز و اشرف و اعلی و ابهی

از قرون ماضيه است بهيچوجه قياس باعصار سالفه نتوان نمود و بقسمی اسرار اين يوم

عظيم واضح و روشن و مبرهن است که نزد واقفان اسرار و صاحبان ابصار و محرمان راز

بی‌نياز حقايق محسوسه محسوب ميشود زيرا دراين يوم بديع نجم اشاره و تلميح افول

نمود و شمس تصريح اشراق فرمود و بدر تشريح و توضيح ساطع بر آفاق گشت . مرکز

مخصوص منصوص آمد و وليّ امراللّه و مبيّن کتاب اللّه غصن ممتاز حضرت

شوقی افندی بأثر قلم مرکز ميثاق حضرت عبدالبهآء ارواحنا لمظلوميّته الفداء

تشخيص و تعيين شد و شاهراه هدايت الی الأبد واضح و لائح و روشن گشت . اين فضل

از خصائص اين ظهور اعظم و اين عنايت از الطاف (\*لطائف \*) موهبت اين دور اکرم است .

اميدواريم که بشکرانه اين الطاف جزيله و مواهب جميله بر خدمت امر اللّه قيام

نمائيم و بنشر تعاليم مبارك پردازيم و وصايا و نصائح حضرت عبدالبهآء را موقع

اجرا گذاريم تا روز بروز دايرهٴ امر توسعه يابد و طالبان بمطلوب رسند و عاشقان

بجمال معشوق فائز گردند و تشنگان بسرچشمه عذب فرات وارد شوند و فرح و سرور روحانی

احاطه کند و انشراح صدور حاصل شود ...

٧٢ - نامهٴ مشفقانه و محبّت آميز شما که حاوی محبّت سرشار و ايمان خالص نسبت

بحضرت عبدالبهآء محبوب و امر مبارك بود رسيد و حاکی از اين داستان حزن‌آور بود

که مقتضيات جسمانی و آلام و بيماريها نفوس مقدّسه را با داشتن محبّت بسيار از

درخشيدن در اين دنيای تاريك و اندوهبار باز داشته است . ای خواهر عزيز با وصف

اينها مطمئن باش و افسرده مشو در يکی از الواح حضرت بهآءاللّه چنين ميفرمايد :

( قد جعل اللّه البلاء غادية لهذه الدّسکرة الخضراء و ذبالة لمصباحه الّذی به

اشرقت الأرض و السّمآء ) حاصل آن اينست که امراض جسمانی و

بدبختی‌ها بلاشك شخص را بخدا نزديکتر ميکند در اينصورت چرا بايد از عقب

ماندگيهای دنيوی محزون باشيم در حالی که بقدر امکان سعی کرده‌ايم و مطمئنّيم که

خدمت ناقابل ما در نظر خداوند مقبول است .

من بسيار خوشحال شدم از اينکه با همه محظورات شما موفّق به تبليغ امر به بعضی

از نفوس شده‌ايد و اميدوارم که آنها هم از محبّت شما درس گرفته و از تبليغ

بشارات الهی بديگران دريغ نکنند . ( ترجمه )

٧٣ - الحمد للّه بتأييدات ملکوت ابهی آن ياران با وفا بآنچه شايسته عزّت

امر اللّه و صيانت اهل بهاست موفّقيد و آن ترويج وحدت و وداد است در جميع شئون

و تقويت الفت و اتّحاد در تمام امور و اجتناب از امور سياسی علی الخصوص در بيان

و گفتار راجع به احبّا و اولياء زيرا بيان گله‌آميز و شکايت و غيبت منافی وحدت

و يگانگی است و سبب فتور در مراتب محبّت و الفت و فرزانگی . لهذا اعضای محفل

مقدّس روحانی در کمال متانت مواظبت فرمايند و نگذارند باب گله و شکايتی باز شود

و يا نفسی بنای مذمت و غيبتی نهد هر کس چنين نمايد ولو روح القدس مجسّم باشد

بداند که اين روش در وحدت اهل بها رخنه اندازد و عَلَم عناد برافرازد حيف نباشد

در چنين اوقات که جهان تشنه تعاليم جمال ابهی است و اين کوثر بيمثال محيی مَن

فی الامکان و کلّ مأمور ببذل آن و معروف بتحمّل هر گونه مصيبت و بلائی با وجود

اين از وظايف

و تکاليف مفروضه صرفنظر نموده بمذاکرات پر ملال پردازيم و سبب زحمت و کلال شويم

و توجّه بشئونی نمائيم که مآلش رنجش خاطر و افسردگی و پژمردگی است و علّت عدم

سرعت نفوذ کلمة اللّه ...

٧٤ - نامه آنحضرت رسيد و ملاحظه گرديد . اوراق جوف نيز معلوم شد بهيچوجه اهمّيتی

نداشته و ندارد و قابل اعتنا نبوده و نيست . فی الحقيقه مرقومهٴ آنجناب در جواب

آن اوراق هر چند مختصر بود ولی از هر جهت کافی و وافی و صفحه خط مانند لوحهٴ دل

بانوار ثبوت و رسوخ منوّر و بطراز محبّت اللّه و متانت و استقامت بر عهد اللّه

مزيّن بود اصل اينست . بعد از صعود مبارك حضرت عبدالبهآء ارواحنا لرمسه الأطهر

فدا ناقضين بجميع وسائل بنشر مفتريات پرداختند و از کذب و بهتان چيزی فرو گذار

ننمودند چنانچه بعد از صعود جمال قدم و اسم اعظم ارواح من فی الوجود لتربته

المقدّسة فداه اهل فتور بکلّ قوي و بتمام وسائط بر هدم بنيان امر و هتک

حرمة اللّه و نقض ميثاق اللّه تشبّث نمودند و قيام کردند و در جميع احوال اين

ستمديگان و مصيبت زدگان متوجّهاً الی العتبه النّورانيّه بحبل صبر و اصطبار

تمسّک جسته و بتضرّع و ابتهال مشغول گشته و امور را بکلّی بجمال مبارک تفويض

کرده زيرا اوست پناه مظلومان و تسلّی بخش غمزدگان

امّا مرکز نقض و اتباعش در جميع موارد جز خسران حال و خيبت آمال اثری ديگر از

ثمرهٴ اعمال طغانيّه (\*طغيانيّه\*) خود نديدند ...

٧٥ - چندی پيش نامه محبّت آميز شما که توسّط منشی محترم نوشته شده بود رسيد و

هر چند در دنيای عاری از مسرّت و شادی هستيم محبّت و اتّحاد احبّای يونکرز

( Yonker ) (\*Yonkers\*) منتهای مسرّت باين عائله محروم مبذول داشت و هر چند ميل داشتم

جواب احساسات محبّت‌آميز مندرجه در نامهٴ شما را زودتر بنويسم متأسّفم که جواب

تأخير (\*بتأخير\*) افتاد . در اين چند هفته اخير همه ما از سلامت (\*بسلامت\*) وارد شدن حضرت شوقی افندی

بسيار خوشحال شديم و حقيقتاً جای همه خواهران و برادران عزيز در اين شهر کوچکِ

حيفا خالی است . ديشب که مقارن صعود بود به تلاوت ادعيه و مناجات گذشت . تمام

ياران آنحضرت از کشورهای مجاور برای شرکت در سوگواری سالِ صعود بعائلهٴ مبارکه

پيوسته بودند . در شبی ساکت در حاليکه مهتاب اطراف ضريح مُبارك را روشن کرده بود

فدائيانِ حقير حضرت عبدالبهآء در نزديك مرقد مبارك جمع شده در حال استغاثه و دعا

با اشکهای ديده احزان قلب خود را فرو ريخته و آنرا مجدّداً با ايمان بالطاف و

محبّت‌های مولای محبوب و اميد به آينده مشحون می‌ساختند .

دوستان عزيز در چنين موقع ما چه ميتوانيم بکنيم جز اينکه درك کنيم که مولای

عزيزمان از ميان ما رفته و حال با ايمانی محکم بروح لطيف او ما بايد متّحداً با

هدايت و مساعدت حضرت وليّ امراللّه قيام کرده جانهای خود را در راه امری که او

خود را فدا کرد نثار کنيم و هر قدر اين فکر عميق و جانفرسا باشد بايد قلوب ما

را مملّو از محبّت آنحضرت نمايد و فقط آنوقت است که ما ميتوانيم امر الهی را

بفتوحاتی درخشان سوق دهيم . ( ترجمه )

٧٦ - بتصوّر من شما بخوبی ميدانيد که حضرت شوقی افندی هميشه بخدمات فائقه شما

بامر حضرت عبدالبهآء اُميدواری بسيار داشته‌اند و من يقين دارم مجهودات شما عالی

و چون ستاره ميدرخشد تمام دنيا ميدان خدمت است و ما با روحانيّت و ايمان قلبی

ميتوانيم پيام صلح و برادری را بهر خانهٴ برسانيم . ( ترجمه )

٧٧ - قلم قضا چنين امضاء فرموده که اين بيت احزان همواره همدم مصائب و آلام بی

پايان باشد هنوز غمام مصيبتی متلاشی نگشته سحاب همّ و غمی جديد مرتفع شود و سايه

بر افق دل و جان افکند . بهره و نصيب اين دل شکسته ناتوان و ورقات مقدّسه سدرهٴ

رحمن از بدو طفوليّت تا کنون از ثمرهٴ شجرهٴ زندگانی همين بوده هيکل مقدّس

مشبّك نقطه اُولی روح ماسواه فداه در مقام اعلی روبرو است و اجساد نازنين

شهدا در مقابل نظر . زندان طهران جمال قدم و اسم اعظم ارواح المقربين لعتبته

السامية فداء و نفی و سرگونی آن ذات اکرم بمدن و بلاد و اخيراً بسجن مُظلم عکّا

نقش خاطر . بلايا و رزايای حضرت عبدالبهآء ارواحنالرمسه الأطهرفداء و حوادث

جسيمه و وقايع عظيمه مدّت حيات مبارکش بر لوحهٴ دل مثبوت و ناله‌های سحرگاهيش بر

صفحهٴ قلب منقوش و انين و حنين فؤاد (\*فوأد\*) نورانيش در گوش هوش و بديهي است كه مصيبت

عظمی صعود جمال کبرياء چگونه بنيان وجود را منهدم ساخت و شعله نار فراقش

اعضاء و جوارح را محترق نمود . هنوز سرشك خون از ديده‌ها قطع نگشته و زخمِ دل

التيام نيافته منادی قضا بوقوع بليّه کبري و رزيّه دهماء عروج حضرت عبدالبهآء

صلا داد و اين غمزدگان را يكباره به آتش هجران محترق ساخت و ظلمات احزان سراسر

محيط به اين خاندان و دودمان گرديد . ياران جمال مبارك آيا منظور آن وجودات

مقدّسه مبارکه از تحمّل آن آلام و مصائب چه بود و مقصود آن ارواح لطيفه

نورانيّه از قبول آن صدمات و مشقّات چيست هرمنصفی شهادت دهد که جز اصلاح و

پاکيزگی نوع بشر از

نقائص عالم امکان و ترقّی و تقدّم و متّصف نمودن بفضائل جهان انسان مقصد و مرامی

نبوده چنانچه بفضل اللّه و الطافه آثار آن کلمات باهر و انوار آن مواهب در اقطار

عالم لائح و ظاهر شجرهٴ امر رحمانيّه يوماً فيوماً برومند و تنومند گردد و دوحه

قدس صمدانيّه آناً فآناً بر نشو و نما بيفزايد و سايه بر مستظلّين در ظلّ ظليلش

افکند و معلوم است که ثمرات آن شجر چه و بار و بر آن چيست محبّت صميمی ، الفت

حقيقی ، اخلاق ملکوتی ، صفات رحمانی ، مودّت و مهربانی خضوع و خشوع و فرزانگی ،

ظهور و بروز شؤن ربّانی فواکه و اثمار طيّبه آن سدرهٴ قدس صمدانی است . مقصد

آن وجودات مبارکه و هياکل مقدّسه از تحمّل محن و آلام در يك قرن تمام برای

اثبات اين حقيقت و تحقّق اين کيفيّت بوده که اخلاق انسانی عموماً و ياران عزيز

الهی خصوصاً تعديل گردد بقسمی که از نَفَس و قَدَم و قيام و سکون و حرکت و

ساير شؤن آنها نمايان گردد و ما به الامتياز و الافتراق از محتجبين و غافلين

چون شمس از ظلّ مبيّن و واضح و لائح و مبرهن آيد . هر چند بقوّهٴ تأثير کلمة

اللّه هُويّات و کينونات احبّا اللّه و ثابتين بر عهد اوفی منجذب بمغناطيس

محبّت اللّه است و در هر ديار و کشور باين امتياز مشتهر و باين انوار منوّر ولی

چيزی که هست اينست تا عوارضات كه منبعث از عالم جزئيّات است بكلّی مضمحل و محو در كلّيات كه آن سنوحات رحمانيّه است نگردد آن

جلوه اصلی حقيقی چنانکه

بايد و شايد چهره نگشايد و حسن

جمال ننمايد و آن انيست (\*اينست\*) که هر نفس ثابتِ راسخی بلايا و رزايای آن طلعات قدسيّه را

همواره بخاطرآورد و بر مظلوميّت آنان رحم کند و بر امر اللّه و شريعت اللّه و

بخون شهدای سبيل اللّه ترحّم نمايد صَلاح امر را مقدّم بر هر صَلاحی داند و عزّت

امر را بر هر عزّتی ترجيح دهد . هر حادثه‌ای را خواه جُزئی و يا کلّی بحسن نيّت و

خلوص طويّت مقابلی نمايد و شريعت اللّه را که محض الفت و اتّحاد تأسيس و ايجاد

شده وسيله اختلاف نکند . حضرت عبدالبهآء ميفرمايد : اگر دين سبب اختلاف شود

بی د‌ينی البتّه بهتر است . باری امروزه نيز حضرت غصن ممتاز و وليّ امر ربّ

بی‌نياز همواره مترصّد و منتظر بل آرزوی دل و جان مبارکشان اينست که اين حقيقت

که ظهور و بروز فعاليّت و ما به الامتياز اهل بها از ديگران است از هويّت هر

فردی از ياران در عالم فعل در کمال وضوح جلوه نمايد . معلوم است که هنگام افول

شمس ميثاق و نيّر عهد محبوب آفاق ارواحنا لرمسه الأطهر فداء حضرت غصن ممتاز در

خارج بقعه نوراء تشريف داشتند و چون خبر وحشت اثر مصيبت کُبري بسمع انورشان

رسيد بقسمی متأثّر و متألّم و محزون گشتند که از وصف خارج است . با تکسّر

مزاج و قلبی پر حسرات وارد بقعه مبارکه شدند .

در آنوقت اهل فتور نيز در نهايت طغيان و شرور بنشر مفتريات سرّاً و جهاراً

مشغول بودند اين حرکات نيز مزيد تأثرات وجود مبارکشان شد لهذا مهاجرت

فرمودند و اوقاتی چند بالانفراد

در تمشيت امور امريّه و ترتيب مصالح و مؤسّسات روحانيّه و تضرّع و دعا و مناجات

بدرگاه عزّ صمدانيّة گذراندند و بحمد اللّه از الطاف الهيّه در مدّت مهاجرت

مبارکشان بقسمی آثار ثبوت و رسوخ و استقامت و يگانگی و اتّحاد و محبّت و شور و

انجذاب و الفت از ياران و اماء الرّحمن در شرق و غرب و ارض اقدس نوراء عموماً

ظاهر و باهر شد که از يك طرف مرکز نقض و فتور و بدخواهانِ مغرور را از رخنه در

امر اللّه مأيوس و مخذول و مقهور نمود و از طرف ديگر مراتب مذکوره و صفات

ممدوحه احبّا سبب تسلّی خاطر نورانی ايشان گرديد . پس با صحّت تام و سرور کامل

مراجعت ببقعهٴ نوراء فرمودند و بانجام وظايف مقدّسه خويش پرداختند و چون امور

مهمّه کثيره و مشاغل وفيره متراکم بود و عرائض و مکاتيب از افراد و جماعات نيز

مستمر و از عدم فرصت جواب يکان يکان غير ميسّر لهذا از مکاتبات فردی صرفنظر

فرموده و بخطابات عمومی بمحافل مقدّس روحانی مباشرت فرمودند و تکاليف و دستور

العمل را باوضح بيان تبيان نمودند و کلّ ياران الهی با عالمی سرور و جهانی

مسرّت و حبور آن تکاليف اساسيّه معنويّه را تلقی نموده باجرای آن قيام کردند و

مقدمات امريّه باين نحو هر دم رو بتقدم و در هر جا رو بعلوّ و ارتقاء گذاشت .

در آن اثناء که ورود عرائض مستمر در يکی دو عريضه مضامين مدّل بر اين بود که در

بين بعضی (\*از\*) ياران اغبراری حاصل و کدورتی موجود و همچنين برخی چنانکه بايد و

شايد احترام و تمکين تام از محفل مقدّس

روحانی خويش نمينمايند . معلوم است که اينگونه اخبار بالصّراحه و يا باشاره چه

تأثيری در قلب مبارك حضرت وليّ امر اللّه دارد و چه انعکاس ناموافقی افکند .

لهذا کرّة اخري انحراف مزاج برای وجود مبارك رخ داد پس باصرار و الحاح فانيه و

التماس و ابرام اهل حرم و رجا و تمنای طائفين حول در تابستان گذشته مسافرتی

فرمودند و بسيار مفيد واقع شد و صحّت و عافيت کامل حاصل گشت و از اثر بشارات

روحانيّه که از اطراف و اکناف از محافل مقدّس روحانی و ساير مجامع و انجمن‌ها

حتّی از افراد احبّاء پی در پی ميرسيد چنان خاطر نورانی مسرور و قلب ربّانی

مشعوف که پس از مراجعت از سفر تابستانی از شدّت حبّ و تعلّق بياران رحمانی

حتّی بافراد ياران بمخابره پرداختند و در محافل و اجتماعات دائماً تمجيد و

ستايش و اظهار رضايت از عموم بندگان آستان جمال مبارك و ياران با وفای عزيز

عبدالبهآء ميفرمودند ولی متأسفانه باز در بعضی عرائض استشمام عدم روح و

ريحان در بين بعضی از دوستان فرمودند و عدم احترام برخی نسبت بمحافل روحانی .

تا اينکه در اين اوقات از اين قضيّه نيز مجدّداً قلب مُبارك محزون و متأثّر و

مصمم بر مهاجرت شدند اين فانيه و اهل حرم و عموم ورقات مبارکه بقدر امکان محض

ازاله و رفع تأثرات از فؤاد (\*فوأد\*) لطيف مبارک در حضور انورشان عنوان بشارات

روحانيّه امريّه که از اطراف متتابعاً بفضل اللّه وارد و همچنين ثبوت و رسوخ و

استقامت و محبّت و جانفشانی

عموم احبّا را در شرق و غرب عالم معروض و اظهار داشتيم و التماس بر تغيير اين

تصميم نموديم مقبول نيفتاد فرمودند :

( قلب من حسّاس است همان نحويکه کدورت بعضی را از يکديگر احساس ميکنم و صدمه

ميخورم همانطور صفات و خصائل ممدوحه احبّا را نيز تقدير مينمايم بل بحدّی عزيز

ميشمرم که در صورت الفاظ نگنجد . بعد از مصيبت کبري يگانه تسلّی قلب من همانا

استقامت و وفا و محبّت احبّا بجمال مبارك و حضرت عبدالبهآء بوده قدر و منزلت

اين صفات حسنه بجای خود محفوظ و نهايت امتنان و تشکّر را از کافّه احبّاء

اللّه و امأ (\*اماء\*) الرّحمن در اين موضوع دارم ولی اين شور و عشق و محبّت بتنهائی

سفينهٴ امر را بساحل مقصود نرساند و مدّعای اهل بها را بر اهل عالم ثابت نکند .

احبّا بايد برای حفظ و صيانت و ازدياد عزّت دين اللّه بوسائط فعّاله تشبّث

نمايند و آن اينست که از شدّت محبّت پرستش يکديگر کنند و کدورت از همديگر (\*همدگر\*) را

بقلب خود راه ندهند . اگر فی المثل بيگانگان از ياران سئوال (\*سؤال\*) کنند که امتياز

شما از سايرين چيست . اگر در جواب گويند که در سبيل عشق و محبّت بمرکز امر جان

و مال فدا و ايثار نمائيم عالم متمدّن باين جواب اکتفا ننمايد و خواهند گفت

که محبّت و فداکاری شما از برای شخص واحد امراض مزمنهٴ عالم اجتماعی را امروز (\*امروزه\*)

درمان ننمايد و علاج نکند اگر گويند که دين و آئين ما دارای تعاليم و مبادئی

است که دانايان روزگار انکار آن نتوانند

جواب شنوند که مبادی و تعاليم عاليّه وقتی سرايت در خلق امکان نمايد و امراض

قتّاله هيئت اجتماعيّه هنگامی شفا يابد که مدّعيان و پيروان آن خود (\*اوّل\*) بآن عامل

شوند و قدر و قيمت و فوائد آنرا در حيات و معاملات يوميه خود بکار برند و مجسم

نمايند . اگر چنين نباشد و چنين نشود ما به الامتياز نماند و فرمودند که انظار

اهل عالم امروزه در نهايت دقّت مراقب و متوجّه بياران است بايد نهايت مواظبت را

بنمايند و در رفع و دفع هر کدورتی بکوشند و متابعت محافل روحانی خويش را واجب

شمرند و همان قسمی که انعکاس کدورت بعضی از ياران با همديگر (\*همدگر\*) بر قلبم افتاده صفا

و محبّت و الفت و وفاقشان با يکديگر و تمکينشان از محافل روحانی نيز بر فؤادم (\*فوأدم\*)

منعکس خواهد شد و هر وقت چنين انعکاس و جلوه‌ای احساس نمودم فوراً مراجعت بارض

اقدس نموده بوظايف (\*بوظائف\*) مقدّسه خويش ميپردازم . اين پيام مرا بعموم احبّا ابلاغ

داريد . ) و پس از بيانات مُؤَثّره دو هفته است که از ارض اقدس حرکت فرموده‌اند .

حال ای ياران عزيز عبدالبهآء وصايای مبارك حضرت عبدالبهآء که ميفرمايند : ( از

حضرت شوقی افندی مواظبت نمائيد تا غبار کدورتی بر خاطر نورانيش ننشيند و شجر

روحانيّتش بارور شود ) بايد اين بيان مبارك را همواره بخاطر آريم و آناً فاناً

بر تذکّر و محبّت و الفت و مودّت و شهامت و کرامت بيفرائيم (\*بيفزائيم\*) و خواهش و رجای اين

فانيه آن است که ياران الهی همّتی نمايان فرمايند

و چنان بانوار محبّت اللّه بدرخشند که پرتوش جهان را روشن و منوّر سازد و قلب

مبارک حضرت غصن ممتاز از اثرات آن محبّت باهتزاز آيد و بزودی انشاء اللّه

مراجعت فرمايند و قبل از آنکه اين فانيه چشم از اين عالم بربندد فراق خاتمه

يابد و با قلبی مسرور با ياران الهی وداع نمايم . سرور ايّام معدوده اين

فانيه و حضرت حرم مبارك منوط و معلّق بهمّت آن ياران عزيز عبدالبهآءست (\*عبدالبهاست\*) و

عليکم البهآء الابهی .

٨٧ - الهی الهی سراج امرت را بدهن حکمت بر افروختی از ارياح مختلفه حفظش نما

سراج از تو زجاج از تو اسباب آسمان و زمين در قبضهٴ قدرت تو \*

بندگان آستان مقدّس جمال ابهی و ياران عزيز حضرت عبدالبهآء معلوم است که از

بدو اشراق شمس ظهور تا هنگام افول نيّر ميثاق ربّ غفور همواره سفينهٴ امر اللّة

معرض لطمات امواج بلا و صدمات طوفان محنت و ابتلا بوده و لم يزل شجرهٴ مبارکه

عليا محاط بارياح شديده و زوابع عظيمه گشته . با وجود اين آن کوکب متعال در

گردش و سير کمال و حرکت و انتقال و تراکم سحاب بغی و ضلال لازال باشعهٴ (\*باشعّه\*) فضل و

افضال جهان را روشن و پر انوار فرمود و فُلک نجات مأمن و ملاذ

----------------------------------------------------------------------------

\* - لوح ابن ذئب صادره از قلم جمال اقدس ابهی ( نسخه فارسی چاپ آلمان ( صفحه

٦٩ )

اخيار و ابرار گشت و سدرهٴ رحمانيّه بفواکه قدس صمدانيّه مزيّن شد و مذاق

ربّانيان را از شهد اثمار محبّت اللّه شيرين و پر حلاوت نمود از عنايات جمال

مبارك ديده‌ها بينا و گوشها شنوا شد و از الطاف حضرت عبدالبهآء دلها آگاه و

ارواح پر انتباه گرديد قلوب محرم اسرار شد و نفوس مطالع انوار گشت و مستمرّاً

ابداً ازلاً سرمداً نظر جود و احسان از افق پنهان متتابع و لحظات عنايت و مرحمت

ربّ منّان لاينقطع است پس هر دمی بايد شکرانه نمائيم و هر لحظه بوجد و سرور و

شادمانی همدم گرديم و هر چند قصر مشيد امر اللّه را بنيان از زبر حديد است و

کلمة اللّه را بنياد بغايت متين و رزين و اهل وفا و ثابتين بر عهد اوفي

بتأييدات ملکوت ابهی مانند جبل ثابت و رصين و بر حبّ و ولا مستديم و مکين

ولی عواصف امتحان نيز در شدّت هبوب و قواصف افتتان در منتهي درجه ظهور و بروز

کلّ بايد در هر حين رجا و تمنای حفظ و صيانت نمائيم و طلب عون و صون و حمايت

کنيم ، تصريحات و انذارات جمال مبارك را در توقيعات مُنزله بخاطر آريم و بتلويحات

و توضيحات مسطوره در الواح حضرت عبدالبهآء و بالأخصّ در وصايای مبارکه‌اش

متذکّر گرديم . اين وصايا آخرين نغمه (\*نغمۀ\*) آن ورقاء گلشن وفا بود که بر شاخسار سدرهٴ

فضل و احسان تغنّی فرمود و اوّلين بل اعظمترين جلوه و اشراق آفتاب موهبت و

اکرامی بود که از افق فيض و انعام تجلّی نمود اين وصايا

سياج اقومی بود که برای حفظ گلستان امر اللّه آن مظلوم يکتا بدست مبارك بنشاند

و حصن متينی بود که حول بنيان شريعت اللّه بنياد فرمود اين وصايا گنج روانی

بود که آن محبوب بيهمتا رايگان نمود و ميراث مرغوب لاعدلُ (\*عدلَ\*) له بود که حضرت

عبدالبهآء برای اهل بها باقی گذاشت هيچ فضلی در عالم وجود مقابلی با اين فضل

مبين ننمايد و هيچ گوهر رخشانی مشابهت با اين دُرّ ثمين نکند . وليّ امراللّه

غصن ممتاز حضرت شوقی افندی ربّانی را باثر قلم مبارك تنصيص فرمود و مرکز و

مرجع من فی الأبداع را بوجود اقدس فرع منشعب از دوحتين ربّانيّتين تخصيص داد

تکاليف عموميّه را باوضح بيان تبيان فرمود و مشاريع صمدانيّه را بابلغ و افصح

آيات تشريح نمود شجرهٴ فساد را از ريشه برانداخت و ابواب تأويل و اختلاف را

بکلّی مسدود ساخت . هر آن شکرانه اين احسان لازم و هر لحظه حمد و ثنای ربّ

منّان فرض و واجب و سزاوار چنان است که همواره آن وصايا را تلاوت نمائيم و در

آيات او تمعّن کنيم و از آستان مقدّس رجا و تمنّای تأييد و توفيق بر اجرای

اوامر او نمائيم . باری چند يوم قبل مکتوبی عمومی تحرير نموده ارسال داشتم

همچنين دستخط مبارك مفصّل حضرت وليّ امراللّه خطاباً لاهل البهآء که بتازگی

مرقوم فرموده‌اند آن نيز ارسال شد و البتّه کلّ بزيارت و تلاوت آن فائز خواهند

گشت تعميم و انتشار

آن در بيان احبّا لازم و واجب است . مقصد آنکه حال نيز از شدّت تعلّق روحانی و

کثرت محبّت رحمانی بياران الهی و ثابتان بر عهد و ميثاق يزدانی بنگارش اين

نامه پرداختيم (\*پرداختم\*) و باين بيان مبارك حضرت عبدالبهآء ارواحنا لرمسه الأطهر فدا

که در الواح و صاياد از يُراعه فضل و عطا مسطور و مرقوم خاطر دوستانرا متذکّر

و نظر ياران را معطوف مينمايم قوله الاحلی : ( البتّه هر مغرور که ارادهٴ

فساد و تفريق نمايد صراحتاً نميگويد که غرض دارم لابد بوسائلی چند و بهانهٴ

چون زر مغشوش تشبّث نمايد و سبب تفريق جمع اهل بها گردد ) و در لوح ديگر

ميفرمايد که : مقصد هر نفسی از سياق کلام او بفهميد چيست و بکنه مراد او پی

بريد و جمال قدم جلّ اسمه الأعظم ميفرمايد : لا تطمئنّوا من کلّ وارد و لا

تصدّقوا کلّ قائل و امثال اين بيانات مبارکه لاتعدّو لاتحصی در الواح و صحف

الهيّه مرقوم و مسطور است و بديهيست که مراد از اين آيات بيّنات ايقاظ و انتباه

اهل بها بوده (\*و\*) هست تا حصن حصين امر اللّه محفوظ از دسائس اهل وساوس گردد و سراج

وهّاج کلمة اللّه مصون از ارياح مختلفه اهل نفس و هوي ماند و حتماً مقضّياً

آنچه از قلم اعلی و انامل مبارك حضرت عبدالبهآء نازل و مرقوم اجمالاً و

تفضيلاً (\*تفصيلاً\*) در عرصه (\*عرصۀ\*) امکان تحقق يابد . لهذا شايسته چنانست که اهل بها و منجذبين آن

طلعت نوراء سرا پا چشم و گوش گردند و بجسم و جان و اعضاء و ارکان فطانت و هوش

شوند حضرت مسيح خطاب بمؤمنين ميفرمايد که چون حمامه مسکين وديع باشيد و مانند

ثعبان مبين مدرک و فطين گرديد در اين امر خطير ستاهل (\*تساهل\*) نشايد و اغماض نبايد زيرا

همسی از نفسی تيشه‌ايست که بريشه شجرهٴ امر اللّه خورد و حرفی از نو هوسی شراره

ايست که بخرمن اهل بها افتد نغوذ باللّه من ذلک و وقانا اللّه من طيش النفس

الأمّاره . غرض مرضی است که انسان را از جميع مواهب ملکوتيّه محروم نمايد و

بچاه خذلان و خسران افکند . مقصد اينست که هر نفسی از وضيع و شريف عالی و دانی

عالم و عامی حتّی ولو آنکه بصورت از جواهر وجود و سواذج من فی الوجود باشد . اگر

چنانچه تفوّه بحرفی و تنطّق بکلمهٴ نمايد که رائحه غرض نفسانی و انانيّت وجدانی

از آن استشمام شود مقصدش تفريق کلمة اللّه و تشتيت شمل اهل بهاست . احتراز از

اينگونه نفوس فرض و واجب و عدم اعتنا باقوال و گفتار آنان حتم و لازم وعده‌های

صريحهٴ الهيّه در شُرف وقوع و تحقّق است چه از بشارات و چه از انذارات و لابد

بر آنست همچنانکه رائحه مشکبار جنّت ابهی در مرور و شعلهٴ نار محبّت اللّه در

سطوع انفاس ثلجيه و همسات زمهريّريه نيز در عبوق آيد . پس بايد در مراتب حفظ و

صيانت امر اللّه فوق طاقت كوشيد و تأييد و توفيق از ملكوت اعلي بكمال تضرّع و

ابتهال طلبيد و هر چند تا کنون نظر بحکمت

---------------------------------------------------------

\* - انجيل متی باب دهم آيه ١٦

کبري الواح وصايا انتشار عام نيافت بلکه فقط مودوع در محافل روحانيّه بلدان

بود ولی حال عکس از روی اصل که بخط و اثر قلم مُبارکست برداشته و عنقريب ارسال

خواهد شد تا سبب ازدياد روح و ريحان آن جواهر ثبوت و اطمينان گردد و هر فردی

از ياران و ثابتين بر پيمان بخواهد زيارت و تلاوت نمايد و استنساخ کند و

عليکم البهآء الابهی .

٧٩ - از ستايش و ثنای آن ياران و ثبوت و استقامت و محبّت و انجذاب و وفای آن

خادمان ملکوت اللّه زبان و بيان اين فانيهٴ حزينه عاجز و قاصر است . از عنايات

طلعت کبريا و الطاف حضرت عبدالبهآء هر يک الحمد للّه چون ستاره رخشانند و چون

بدر نور افشان ذات ابهی آن محبوب يکتا هر يك از بندگان خويش را در اين يوم عظيم

سراجی روشن و منير فرمود و حضرت عبدالبهآء آن مقصود بيهمتا قلب هر فردی از

ثابتين بر عهد و پيمان را چون گلزار و گلشن مزيّن بازهار و اوراد معرفت و يقين

و اطمينان نمود . اين مواهب موجب شکرانه است و اين فضل و احسان مستلزم حمد و

ثنای ربّ يگانه . هر چند اوراق مملوّ از کذب و افترا و بهتان نفس بيوفا ارياح

امتحانی بود که بر آن ارض مرور نمود ولی اشجار متينهٴ محکمهٴ ثابته را باکی نه

و بنيان رزينهٴ رصينه (\*رصينۀ\*) مُتقنه را بأسی نيست . زيرا روح قويّه مبارکهٴ حضرت

عبدالبهآء وجودات طيّبه خالصه را همواره حفظ

و صيانت فرمايد و حمايت و حراست نمايد و چون جبال راسخه مقاومت عطا کند

الحق سزاوار چنين بود که مجري داشتيد و شايسته چنان که قيام فرموديد زيرا

اوّل تأکيد در الواح وصايا همانا حفظ و صيانت امر اللّه است چنانچه

ميفرمايد : ( ای احبّای الهی اعظم امور محافظه دين اللّه است و صيانت شريعت

اللّه و حمايت امر اللّه و خدمة کلمة اللّه ) الحمد للّه که آن نفوس مقدّسه

منجذبه مشتعله (\*منجذبۀ مشتعلۀ\*) بنار محبّت اللّه موفّق و مؤيّد بحفظ و حراست دين اللّه شدند

کلمات مجعوله نفس بيوفا را ملاحظه فرموديد که مجرّد منبعث از اغراض نفسانيّه و

مقاصد شخصيّه و بير‌بط (\*بی‏ر‌بط \*) و بی‌معنی و بيهوده است که اطفال مهد اين دور مبارک بر

بطلان و بی‌اساسی و وساوس خفيّه آن مطّلع و آگاه چه جای رجالی که سرشت

وجودشان بيد فضل و الطاف جمال مبارک عجين گشته و اشجار نفوسشان بمياه جود و

اعطاف رحمانيّه سقايه و پرورش يافته . البتّه اينگونه جواهر نورانيّه که

مشامشان از نفحات قدس صمدانيّه همواره معطّر و باز است رايحه کريهه را ولو هر

قدر خفيف باشد از نسيم عنبر شميم گلزار احديّه فوراً امتياز دهند و کلام

مغرض مغرور را ولو هر قدر در طيّ الفاظ و حروف رقيقه باشد و در قالب دوستی و

دلسوزی و خير خواهی ريخته شود از بيان صدق و راستی و خلوص و حقّ پرستی و وفا

پروری تشخيص فرمايند . براستی اين است که چون غرض پيش آيد ادراك و هوش بکلّی

زائل شود و سلطان عقل اسير و محکوم شيطان نفس و هوي گردد

چنانکه مکرّر تجربه شده و اين بيان مبارك در الواح وصايا جامع معانی عظمی و

سبب بيداری و انتباه است قوله الأحلی : البتّه هر مغرور که ارادهٴ فساد و

تفريق نمايد صراحةً نميگويد که غرض دارم لابد بوسايلی (\*بوسائلی\*) چند و بهانهٴ چون زر

مغشوش تشبّث نمايد و سبب تفريق جمع اهل بها گردد .)

مقصد اين است که الحمد للّه صراط (\*امر\*) مستقيم و بنيان شريعة اللّه محکم و قويم مرجع

اهل بها مرکز توجّه اهل وفا مبيّن کتاب اللّه حضرت وليّ امراللّه غصن ممتاز شوقی

افندی ربّانی بنصّ قاطع واضح مبيّن منصوص و متين و شريعة اللّه و احکام اللّه

را مشاريع امريّه و تعاليم مقدّسه و تکاليف عموميه کلّ کالشّمس فی وسط النّهار

واضح و آشکار . نه رمزی پنهان مانده و نه سرّی نهان شده نه جای تأويل و

توجيه مانده و نه محلّ ترديد باقی گذاشته . وقت تبليغ و هنگام خدمت است و زمان

اتّحاد و اتّفاق و يگانگی و همّت . از اعتاب مقدّسه رحمانيّه اميدواريم که کلّ

مؤيّد و مُوفّق گرديم بشارت صحّت و سلامتی وجود مبارک حضرت وليّ امراللّه

دائماً ميرسد و رجای کلّی است که شب فراق بپايان آيد و زمان هجران بزودی منقضی

شود و وجود مبارک در نهايت سرور و روحانيّت ببقعه مبارکه مراجعت فرمايند . اين

فانيه و جميع ورقات مبارکه احبّاء الهی و امأ (\*اماء\*) الرحمن را بتحيّت ابدع ابهی

ذاکر و مکبّريم و عليکم البهآء الابهی .

٨٠ - قضيّه آواره البتّه بسمع آن حضرت رسيده با وجود آنکه سال گذشته کرّهٴ اولی

که وارد بقعهٴ نورآء شد نهايت محبّت و مهربانی در حقّ او مجري گشت و کمال

مواظبت و معاونت و رعايت از هر قبيل شد و چون باسم تبليغ مسافرت باروپا نمود و

مورد عنايت و تمجيد و تحسين حضرت وليّ امراللّه بود لهذا ياران انگلستان درجه

احترام را نسبت باو بحدّ مبالغه رساندند و از هر حيث پذيرائی کردند مقصد آنست

که از هيچ جهتی قصور در حقّ او نشد تا آنکه رجوع بقاهره مصر نمود و بطبع کتاب

خود پرداخت و چنانکه از بعد معلوم شد ميانهٴ محفل و احبّاء را بهمزد و فساد نمود

و باطراف سرّاً نوشت که در مصر اختلافست و اين کيفيّت را لباس مخصوصی پوشاند . در

آن اثنا حضرت غصن ممتاز و وليّ امراللّه بجميع وسائط تشبّث فرمودند که رفع اين

غائله را در مصر فرمايند ممکن نشد زيرا مذکور بانواع و اقسام طرق نميگذاشت که

الفت ميانه ياران و محفل روحانی در آنجا حاصل شود لهذا طاقت صبر و تحمّل و

توانائی برای وجود مبارك نماند و متأثّراً متأسفاً از بقعهٴ مبارکه مهاجرت

فرمودند چنانچه از دستخط منيع درجه احزان قلب انور معلوم و واضح است . پس آواره

از مصر مجدّداً وارد ارض مقصود شد و نکته اينجاست که بمجرّد آمدن او سوء تفاهم

از فيما بين ياران مصر برداشته شد و امور امريّه در مجرای صحيحه جريان گرفت

و معلوم گشت که محرّك خلاف او بوده از اينجا نيز مکاتيبی نوشته انتشار داد

مضامين کذب و افترا و بهتان و ذکرش سبب احزان

گردد . در بيروت نيز همين اقوال و حرکات را نمود و باطراف خبر داد که العياذ

باللّه اختلاف در هر جا برپاست لهذا محض حفظ و صيانت امر اللّه تلغرافی ببغداد

ارسال شد مضمون اين بيان مبارک جمال قدم جلّ ذکره الاعظم ( لا تطمئنّوا من کلّ

وارد و لا تصدّقوا کلّ قائل ) و چون ببغداد رسيد و خواست که فتنه انگيزی

نمايد احبّا در کمال استقامت و متانت جلوگيری از او نمودند و دوری و تبرّی

جستند . مقصد آنکه هر چند اينگونه اقوال و اعمال بهيچوجه تأثيری (\*تأثير\*) و اهميّتی

ندارد و قابل ذکر و اعتنا نبوده و نيست . ولی اين بيوفائی در اين ايّام حزن و

بلا سبب شد که زمام صبر از کف برفت و از شدّت احزان اين محزونه ناتوان را مجبور

بر نگارش اين مختصر که حقيقت واقعه است نمود ...

٨١ - از زمانی که خبری از شما دريافت نموديم مدّت مديدی گذشت . اکنون مشتاقيم

که يکی از نامه‌های جالب و زيبای شما را که هميشه سبب تقويت روح است دريافت

داريم زيرا توأم با صداقت و محبّت نسبت بامر و بذل مساعی در سبيل پيشرفت آنست .

شما هميشه يکی از بهترين ياران حضرت عبدالبهآء و يکی از قديمی‌ترين احبّای

امريکائی و يکی از دوستان ثابت قدم و غيور بوده‌ايد و ما هميشه از شنيدن اخبار

شما مسرور ميشويم . مسرّت خاطر

ما اينست که بشنويم ياران الهی هميشه فعّال و صديق در انتشار تعاليم مبارکه

هستند . ما هميشه منتظريم از حال ياران مطّلع شويم و بشنويم که آنها در امريکا

با عزمی راسخ بخدمت امر قيام کرده و معاضد حضرت وليّ امراللّه هستند . تا قلب

ايشان شاد شده بارض اقدس مراجعت نمايند و با نيروئی جديد ثقل وظائفی را که

هرگاه بشنوند احبّا در انجام دستورات مبارکه با ايشان همکاری ندارند بسيار

سنگين خواهد بود بر عهده گيرند . ما ميدانيم که اين دستورات و تعليمات مرهم

جراحات و آلام دنياست . هرگاه ياران در اصول تعاليم آنچنانکه حضرت بهآءاللّه

مُقرّر فرموده و حضرت عبدالبهآء توضيح و تبيين نموده‌اند ثابت ، صديق و متّحد

نباشند و بوضوح آنها را تبليغ نکنند و صحيح و بی‌غلّ و غش نگاه ندارند چگونه

آلام و اسقام نوع بشر تخفيف خواهد يافت . تعاليم ديگران از ازالهٴ تعصّبات

موجوده ميان ملل و اديان مأيوس و از ايجاد اتّحاد بر اساس حقيقت صرفه نااُميد

شده و اکنون ما که اين نوشداروی الهی را در دست داريم شايسته است نابينا و

غفلت زده نمانده بلکه با کمال همّت و قدرت بمنزله مبشّرين و مناديان ببذل اين

داروی ملکوتی قيام و اقدام نمائيم . ( ترجمه )

٨٢ - يادداشت مختصر و محبّت آميز شما مورّخ ٢٥ جون رسيد مندرجات آن ولو مختصر

باعث

خوشنودی من و ساير خانمهای عائله مبارکه گشت زيرا مشعر بر اين بود که ياران

عزيز متّحداً قيام بر استحکام اساس محبّت و الفت (\*ألفت\*) در قلوب نموده‌اند و يقين

است باين وسيله حضرت شوقی افندی عزيز را از غم و غصّه رهانيده و قلب مبارکش را

مسرور کرده او را بما باز خواهند گردانيد . پس از پيام مشفقانه اخير من بياران

الهی و فرزندان روحانی حضرت عبدالبهآء ياران عزيز در هر کشور چنان احساسات مهر

آميزی نشان دادند که همهٴ ما را بنشاط آورده ممنون ساخت و ما اينك در اعتاب

مقدّسه برای مزيد تأئيد (\*تأييد\*) و توفيق آنها دعا ميکنيم . من اميدوارم و دعا ميکنم که

محفل روحانی ملّی شما امسال مؤيّد بعون و عنايت الهيّه بوده بمجهودات فائقه

نائل گردد . ( ترجمه )

٨٣ - نامهٴ دل انگيز مورّخ ٢٠ جون شما با امواج محبّت روحانی و فداکاری در راه

پيشرفت امر الهی و کاميابی دوستان عزيز در سراسر آمريکا رسيد .

در آستان مُقدّس ضريح حضرت عبدالبهآء دُعا ميکنم تا بمتنهی آمال خود که تسرير

خاطر وليّ محبوُب امراللّه و خدمت بايجاد يگانگی بين ياران و اشاعهٴ تعاليم الهی

که تنها راه خلاصی اين دنيای بيرو‌ح (\*بی‏رو‌ح\*) است نائل گرديد .

خيلی خوشحالم بشما اطّلاع دهم که حضرت وليّ امراللّه کاملاً سالم هستند .

رفتار با شکوه

ياران عزيز در شرق و غرب و مساعی فداکارانه‌ای که در راه خدمت امر مبذول ميدارند

باعث تخفيف هموم قلب پر محبّت ايشان شد بطوريکه ممکن است در اواخر تابستان که

اُميدواريم احزان قلبيشان بمدد نفحات قدس مُبّدل بمسرّت و شادابی شود بارض اقدس

مراجعت فرمايند . ( ترجمه )

٨٤ - بندهٴ آستان مقدّس جمال ابهی و يار با وفای عزيز عبدالبهآء شکر خدا را

که بعنايت رحمانيّه موفّق بزيارت اعتاب مطهّره مبارکهٴ نورانيّه شديد و مشام دل

و جان را بنفحات معطّره سبحانيّه که از بقاع قدسيّه صمدانيّه متضوّع است تر و

تازه و معنبر نموديد . اين موهبت را شکرانه لازم و اين عنايت را حمد و ثنا واجب

و آن اينست که اثر و نتيجه اين زيارت و تشرّف و تعطّف و تلطّف در جميع مراتب و

حالات و شئون و مقامات ظاهر و هويدا گردد و يقين است که چنين خواهد بود ...

٨٥ - مکاتيب متعدّده شما خطاب بحضرت وليّ محبوب امراللّه و شخص من تماماً رسيد

و نفحات مُعطّره انجذاب و صميميّت و ايمان شديد و خدمات فائقه‌ای را که بطور

خستگی ناپذير بامر الهی تقديم ميکنيد همراه داشت . خواهر عزيز شما بايد خيلی

خوشوقت باشيد که اينقدر در حيات

روحانی موفّقيد .

وليّ محبوب امراللّه عجالتاً در سلامت کامل بوده و در نتيجهٴ مساعی جميله‌ای که

ياران در همه کشورها برای تحکيم روابط و خدمت و محبّت بين همديگر مبذول ميدارند

احزان آنحضرت تسکين يافته و باين ترتيب اميدواريم بزودی بارض اقدس مراجعت

فرمايند . در اينجا روابط خصوصی خود را با ياران در سراسر دنيا از سر خواهند

گرفت و آنها را با هدايت خويش بفعاليّت بيشتر تشويق خواهند فرمود .

ورقات عائله مبارکه و خودِ من هميشه بياد ياران حضرت عبدالبهآء هستيم و برای

تأييد و سعادت شما دعا ميکنيم . من از همه ياران عزيز که از روی وفاداری و مهر

و محبّت با اعمال حسنه خود بتقاضای مشفقانه من برای ازدياد محبّت و وحدت پاسخ

مساعد دادند تشکّر ميکنم و از آستان حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء برای

آنها اجر جزيل خواسته اميدوارم اعمال و خدمات صادقانه آنها با نتايج عظيمه

مقرون باشد . ( ترجمه )

٨٦ - امروز هيچ چيز باندازه خدمت بامر اهميّت ندارد . آيا حضرت عبدالبهآء خود

را ( عبد ) بهآء نخواند و در تمام مدّت حيات کمال مراتب بندگی نسبت بخدا و

انسان را ظاهر نساخت ؟

برای ما که خواهان متابعت از احکامی هستيم که حضرت بهآءاللّه آنرا نازل فرموده

و حضرت عبدالبهآء بانتشار آن قائم و بر طبق آن عامل بودند هيچ گامی برای تقرّب

بملکوت که سبب مسرّت خاطر وليّ امر محبوب حضرت شوقی افندی نيز گردد ، بزرگتر از

آن نيست که از روی خلوص و محبّت بخدمت عالم انسانی پردازيم . ( ترجمه )

٨٧ - دو خادم صادق آستان مقدّس جمال ابهی را تحيّات ملکوتيّه از اين بقعهٴ

مبارکه ميرسانم هيچ ستايشی بهتر از اين توصيف و تعريف نيست که الحمد للّه عتبه

رحمانيّه را خادمان با وفائيد و درگاه الهيّه را بندگان خالص جانفشان . همواره

در اجرای وظائف مقدّسه خويش ساعی و دائماً در اقدام و انجام تکاليف مهمّه عاليه

همّت ميگماريد . اين نيست مگر از عنايات عظيمه جمال ابهی و توفيقات غيبيّه

حضرت عبدالبهآء ....

٨٨ - مسرّت قلب من در اينست که بشنوم ياران عزيز قلبشان مملوّ از محبّت و

صميميّت است و ميخواهند بامر الهي كه توسّط حضرت بهآءاللّه بتمام عالم خطاب

گرديده خدمت کنند تا تمام تعصّبات ملّی و جنسی و دينی بر طرف شود و عالم

انسانی بمنزله (\*بمنزلۀ\*) يك مسکن و تمام افراد بشر

مانند برادر شناخته شوند .

من مخصوصاً برای شما دعا ميکنم که مجهودات شما در خدمت امر اللّه برکت يابد

نفسی که کاملاً منقطع و فداکار و سرشار از روح محبّت و خدمت باشد در هر جا ساکن

است ميتواند وسيلهٴ پيشرفت امر الهی گردد . هر گاه قيام بخدمت نمائی مطمئن باش که

حضرت عبدالبهآء ميفرمايد برای مُؤمن هيچ چيز غير ممکن نيست و چون ايمان داری

قدرت و برکات با شماست . من محبّت گرم و تحيّاتِ بهائيِ حضرت شوقی افندی و عموم

عائله مبارکه را بشما ابلاغ نموده و بار ديگر شما را بادعيهٴ قلبی خود مطمئن

ميسازم . اُميد است مُوفّق بخدمت شايان بملکوت الهی گرديد . ( ترجمه )

٨٩ - هر وقت با احبّای عزيز امريکا ملاقات ميکنم يا خبری ميشنوم هميشه قلبم

شاد ميشود زيرا حضرت عبدالبهآء آنقدر در بارهٴ مسافرت خود بآن کشور صحبت

فرموده‌اند که ما يقين داريم تعاليم جمال مبارك که توسّط آنحضرت گوشزد عموم

گرديده در زمينِ باير نيفتاده و ديری نخواهد گذشت که خرمن معتنابهی از آن حاصل

خواهد شد ( ترجمه )

٩٠ - امنای عزيز الهی همواره از آستان مقدّس جمال ابهی تمنّای موفّقيت عظمی

در حقّ آن

هيئت مجللّه مينمايم براستی قلب اين فانيه در نهايت سرور و اطمينان از اقدامات

و خدمات باهره عظيمه آن نفوس مبارکه است و يقين است که روز بروز بعنايات الهيّه

اين مسرّت و ابتهاج ازدياد جويد . در خصوص بيوت مبارکه در طهران معلومات و

اطّلاعات اين فانيه را خواسته بوديد متأسّفانه نظر بصغر سن در آنوقت مواقع و

محلّات مبارکه را در خاطر ندارم .

٩١ - ای خواهران عزيز و مجذوبان جمال ذوالجلال روحی لتوجّهاتکن و ثبوتکن و

رسوخکن فدا نامه آن ورقات محترمات اعضای محفل روحانی که حاکی از مراتب شوق و

اشتياق و قيام بر خدمت امر اللّه و ترويج دين اللّه و اشتعال بنار محبّت اللّه و

اتّفاق و اتّحاد و يگانگی و محّبت و دوستی و مهربانی امآء اللّه آن ارض با

يکديگر و احتراق بنار فراق نير آفاق بود باين ستمديده روزگار واصل و قرائت شد و

پس از تلاوت بکمال عجز و نياز بدرگاه حيّ بلا زوال تضرّع و استدعا نمودم که آن

ورقات مؤمنات را در جميع شئون و احوال تأييد و توفيق عطا فرمايد انّه قريب

مجيب . فی الحقيقه اين غمزدگان را سروری در عالم وجود نيست مگر بشارت استقامت

احبّای الهی و ياران حضرت عبدالبهآء روحی لمرقده الاطهر فداء و اماء الرّحمن

که بوفا قيام نموده‌اند

-------------------------------------

\* - محفل روحانی طهران

و کمر همّت را بر خدمت امر اللّه بسته‌اند و راحت و آسايش خويش را در سبيل

الهی انفاق نموده مشغول به بثّ تعاليم ربّانی هستند و به احيای نفوس

پرداخته‌اند و در فکر اين هستند که دم اطهر نقطهٴ اولی و بلايا و صدمات و حبس

و اسيری جمال ابهی و احزان وارده بر هيکل مقدّس حضرت عبدالبهآء روحی

لاحبّائهم الفداء نتائج و ثمراتش اليوم بواسطهٴ ثبوت و رسوخ و استقامت ياران

الهی و امآء رحمانی در عالم وجود ظاهر گردد . باری مکتوب شما را تقديم غصن

ممتاز و وليّ امراللّه حضرت شوقی افندی نمودم تلاوت فرمودند و بسيار اظهار

مسرّت و خشنودی فرموده و فرمودند الحمد للّه و المنّه در ظلّ لوآء ميثاق

ياران و ورقاتی مبعوث گشته‌اند که هر يك از اين نفوس مبارکه مقدّسه در ميدان

عرفان صف شکن لشگر جهل و ضلالتند و وعده‌های الهی در حقّ اين نفوس تحقق يافته

که ميفرمايد من قام علی نصرة امری ننصره بجنود من الملائکة المقرّبين ...

٩٢ - لقد ورد کتابک الجامع الکل (\*لکل\*) مبنی جميل و معنی بديع فارتاحت النفس لتلاوته

و انشرح الصّدر لما ظهر من خلال اسطره آثار الثبوت علی الأمر القويم و التبتل

الی ربّ العظيم . و انّی ادعو اللّه ان (\*أن\*) ينير فؤادک (\*فوأدك\*) بنور محبّته و ينطق لسانك

بمدحه و ثناء ذاته و يأيدک بشديد القوی لاقامة الحجج الدّامغه و البراهين

القاطعه لاثبات امره . قد اخبرتنی عن حضورك الاجتماعات المختصّه

بتربيته (\*بتربية\*) اطفال ايران و امريکا نعم ما فعلت فاطمئنّی يا امة اللّه بفضل مولاك

انّه يؤزرك فی کلّ امر يأوّل الی علوّ امره و الی خدمة العالم الانسانی و

اسعی جهدك و ابذلی النفس و النفيس فی هذا السبيل الجليل فتنالين اکليل بر لا

يفنی . ان النّاس يصرفون الايّام لاهون عن الحقيقة بالاوهام فاعلمی ان زيّنه

الحياة التسربل بسربال الأعمال الحسنه و التکلّل بالافعال الصالحه .

صحّتي و صحّته (\*صحّة\*) العائله في غاية الاعتدال و الكلّ جمعاء يقد من لك و لعموم

الاحبّاء مزيد التحيّة و الاشواق و انّی اتضرّع الی العتبة المقدّسه ان يزيل عنک

کلّ ضر و يوهبک صحّة جيده و يؤيّدك علی خدمة امره الکريم فی هذا اليوم العظيم .

قسمت ششم مدارك

قسمت ششم مدارك

فهرست مآخذ

الف - از آثارحضرت بهآءاللّه

---------------------------------

لوح مندرجه در صفحهٴ اوّل کتاب .

اصل لوح حضرت بهآءاللّه خطاب به حضرت ورقهٴ عليا .

( اين لوح مبارك در اطراف قبه مرقد حضرت ورقه عليا حک و تذهيب شده است .

ا - قسمتی از لوح مُبارک خطاب به حضرت ورقه عليا .

٢ - قسمتی از نسخه خطّی لوح مُبارک خطاب به حضرت ورقه عليا .

ب - از آثار حضرت عبدالبهآء

---------------------------------

١ - قسمتی از لوح مبارك خطاب به حضرت ورقه عليا .

٢ - قسمتی از لوح مبارك خطاب به حضرت ورقه عليا .

٣ - قسمتی از لوح مبارك خطاب به حضرت ورقه عليا .

٤ - قسمتی از لوح مبارك خطاب به حضرت ورقه عليا .

٥ - قسمتی از لوح مبارك خطاب به حضرت ورقه عليا .

٦ - قسمتی از لوح مبارك خطاب به منيره خانم ( حرم حضرت عبدالبهآء ) .

٧ - قسمتی از لوح مبارك خطاب به ضييائيّه (\*ضيائيّه\*) خانم صبيّه حضرت مولی الوری .

٨ - قسمتی از لوح (\*خطی\*) خطاب به حضرت ورقه عليا .

٩ - قسمتی از لوح (\*خطی\*) خطاب به حضرت ورقه عليا .

١٠- قسمتی از لوح خطاب به حضرت ورقه عليا .

١١ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به حضرت ورقه عليا .

١٢ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به حضرت ورقه عليا .

١٣ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به حاجی ميرزا حسن خراسانی .

١٤ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به حضرت ورقه عليا .

١٥ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به حضرت ورقه عليا .

١٦ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به حضرت ورقه عليا .

١٧ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به حضرت ورقه عليا .

١٨ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به حضرت ورقه عليا .

١٩ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به حضرت ورقه عليا .

٢٠ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به حضرت ورقه عليا .

٢١ - قسمتی از لوح خطّی خطاب به منيره خانم .

ج - از توقيعات حضرت وليّ امراللّه

-----------------------------------

قطعات ذيل از منتخبات مکاتيبی است که خطاب به افراد احبّا صادر شده مگر آنکه نام

مخاطبين بنحو ديگری ذکر شده باشد :

١ - مورّخه آپريل ١٩٢٢ خطاب به احبّای شرق .

٢ - مورّخه ٢١ مارچ ١٩٣٢ خطاب به احبّای ايالات متّحده امريکا و کانادا .

٣ - مورّخه ١٥ جولای ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی ملّی ايالات متّحده امريکا و

کانادا .

٤ - مورّخه ١٥ جولای ١٩٣٢ - خطاب به محفل روحانی مليّ بهائيان جزائر بريتانيا .

٥ - مورّخه ٤ شهر الکلمات ٨٩ ( ١٥ جولای ١٩٣٢ ) خطاب به احبّای شرق .

٦ - مورّخه ١٧ جولای ١٩٣٢ خطاب به احبّای غرب .

٧ - مورّخه ١٨ جولای ١٩٣٢ - خطاب به محفل روحانی ملّی بهائيان ايالات متّحده

امريکا و کانادا .

٨ - مورّخه ١٨ جولای ١٩٣٢ .

٩ - مورّخه اوّل اگست ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی ملّی بهائيان ايالات متّحده

امريکا و کانادا .

١٠ - مورّخه ١٥ اگست ١٩٣٢ .

١١ - مورّخه ٢٣ اگست ١٩٣٢ .

١٢ - مورّخه ٢٣ اگست ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی بهائيان يونکرز - نيويورک .

١٣ - مورّخه ٢٥ اگست ١٩٣٢ .

١٤ - مورّخه ٣٠ اگست ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی بهائيان برکلی - کاليفرنيا .

١٥ - مورّخه ٣٠ اگست ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی راسين - ويسکونسين .

١٦ - مورّخه اوّل سپتامبر ١٩٣٢ خطاب به احبّای واشنگتن. دی. سی .

١٧ - مورّخه اوّل سپتامبر ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی ملّی بهائيان ايالات متّحده

امريکا و کانادا .

١٨ - مورّخه ٥ سپنامبر ١٩٣٢ .

١٩ - مورّخه ١٠ سپتامبر١٩٣٢ خطاب به احبّای گليندال - کاليفرنيا .

٢٠ - مورّخه ١٠ سپتامبر ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی ملّی بهائيان ايالات متّحده

(\*امريکا\*) و کانادا .

٢١ - مورّخه ١٠ سپتامبر ١٩٣٢ .

٢٢ - مورّخه ١٠ اکتبر ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی بهائيان تی نک - نيوجرسی .

٢٣ - مورّخه ٢٧ اکتبر ١٩٢٧ خطاب به محفل روحانی ملّی بهائيان ايالات متّحده

امريکا و کانادا .

٢٤ - مورّخه شهر المسائل ٨٩ ( ١٣ دسامبر ١٩٣٢ ) خطاب به بهائيان ايران .

٢٥ - مورّخه ١٤ جانيوری ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی ملّی بهائيان ايالات متّحده

امريکا و کانادا .

٢٦ - مورّخه ٢١ آپريل١٩٣٣ خطاب به بهائيان ايالات متّحده امريکا و کانادا .

٢٧ - مورّخه ٨ فوريه ١٩٣٤ خطاب به احبّای غرب .

٢٨ - مورّخه ٢٥ دسامبر ١٩٣٨ خطاب به بهائيان ايالات متّحده امريکا و کانادا

( رش \* رسالهٴ ظهور عدل الهی صفحه ٩٣ ) .

٢٩ - مورّخه ٥ دسامبر ١٩٣٩ خطاب به احبّای ايالات متّحده امريکا و کانادا .

\* رش - رجوع شود

٣٠ - مورّخه ٢٥ دسامبر ١٩٣٩ خطاب به احبّای شرق .

٣١ - مورّخه ١٩٤٤ ( رش - کتاب قرن بديع - قسمت دوّم ص ٩٠ - ٩١ ) .

٣٢ - مورّخه ١٩٤٤ ( رش - کتاب قرن بديع قسمت چهارم ص ٨١ - ٨٢ ) .

٣٣ - مورّخه ٢٧ نوامبر ١٩٥٤ خطاب به عموم بهائيان جهان .

د - مکاتيبی که از طرف حضرت وليّ امراللّه توسط منشی به

فارسی نوشته شده است قطعات ذيل از منتخبات مکاتيبی است که خطاب به افراد

احبّا صادر شده مگر آنکه نام مخاطبين بنجو ديگری ذکر شده باشد :

------------------------------------------------------------------

١ - مورّخه ١٥ اگست ١٩٣٢ ٠

٢ - مورّخه ٢٣ اگست ١٩٣٢ ٠

٣ - مورّخه ٢٣ اگست ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی يونکرز - نيويورک .

٤ - مورّخه ٢٣ اگست ١٩٣٢

٥ - مورّخه ٣٠ اگست ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی برکلی - کاليفرنيا .

٦ - مورّخه ٣٠ اگست ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی راسين - ويسکونسين .

٧ - مورّخه ٣٠ اگست ١٩٣٢ ٠

٨ - مورّخه اوّل سپتامبر ١٩٣٢ خطاب به احبّای واشنگتن (\*واشينگتن\*) - دی - سی .

٩ - مورّخه ٥ دسامبر (\*سپتامبر\*) ١٩٣٢ .

١٠ - مورّخه ٩ سپتامبر ١٩٣٢ .

١١ - مورّخه ٩ سپتامبر ١٩٣٢ .

١٢ - مورّخه ١٠ سپتامبر ١٩٣٢ حطاب به احبّای جاکسون ويل - فلوريدا .

١٣ - مورّخه ١٠ سپتامبر ١٩٣٢ خطاب به احبّای مونرو - واشنگتن (\*واشينگتن\*).

١٤ - مورّخه ١٠ سپتامبر ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی ملّی بهائيان ايالات متّحده و

کانادا .

١٥ - مورّخه ١٥ سپتامبر ١٩٣٢ .

١٦ - مورّخه ١٥ سپتامبر ١٩٣٢ .

١٧ - مورّخه ١٥ سپتامبر ١٩٣٢ خطاب به محفل روحانی شيراز .

١٨ - مورّخه ١٥ سپتامبر ١٩٣٢ خطاب به محفل ملّی بهائيان ايالات متّحده امريکا و

کانادا .

١٩ - مورّخه ٣ اکتبر ١٩٣٢ خطاب به احبّای استراليا .

٢٠ - مورّخه ٤ اکتبر ١٩٣٢خطاببه (\*خطاب به\*) محفل روحانی فی نيکس - اريزونا .

٢١ - مورّخه ٦ اکتبر ١٩٣٢ .

٢٢ - مورّخه ٧ اکتبر ١٩٣٢ .

٢٣ - مورّخه ٨ اکتبر ١٩٣٢ خطاب به محافل (\*محفل\*) روحانی ادلايد . استراليا .

٢٤ - مورّخه ١٠ اکتبر ١٩٣٢ .

٢٥ - مورّخه ١١ اکتبر ١٩٣٢ خطاب به احبّای شهر : تی نک (\*ثک\*) - نيوجرسی .

٢٦ - مورّخه ١٨ اکتبر ١٩٣٢ .

٢٧ - مورّخه ٢٩ اکتبر ١٩٣٢ .

٢٨ - مورّخه ٩ نوامبر ١٩٣٢ .

٢٩ - مورّخه ٩ نوامبر ١٩٣٢ .

٣٠ - مورّخه ٣٠ نوامبر ١٩٣٢ .

٣١ - مورّخه ١٥ مارچ ١٩٣٢ .

٣٢ - مورّخه ٢٩ مارچ (\*می\*) ١٩٤٣ خطاب به احبّای بورنموث - انگلستان .

٣٣ - مورّخه ٦ مارچ ١٩٤٥ .

ه دستخطهای حضرت ورقه عليا .

قطعات ذيل از منتخبات دستخطهائی (\*دستخط‏هائی\*) است که خطاب به افراد احبّا صادر شد مگر آنکه

نام مخاطبين بنحو ديگری ذکر شده باشد :

١ - عکس اصل دستخط ( شماره ١ در متن کتاب درج شده است .

٢ - مورّخه ١٢ محرّم ١٣٠٧ ه ق . ( سپتامبر ١٨٨٩ م )

٣ - مورّخه ١٤ شوال ١٣١٠ ه . ق . ( اوّل می ١٨٩٣ م )

٤ - مورّخه ذيقعده ١٣١٤ ه . ق . ( ٢ اپريل - ١١ می ١٨٩٧ م )

٥ - مورّخه ٩ محرّم ١٣١٥ ه . ق . ( ١٠ جون ١٨٩٧ م )

٦ - مورّخه ذيحجه ١٣١٦ ه . ق . ( ١٢ اپريل ١١ (\*-\*) می ١٨٩٩ م )

٧ - مورّخه ذيحجه ١٣١٦ ه . ق . ( ١٢ اپريل (\*-\*) ١١ می ١٨٩٩ م )

٨ - مورّخه محرّم ١٣١٧ ه . ق ٠ ( ١٢ می ١٠ (\*-\*) اپريل ١٨٩٩ م )

٩ - مورّخه ذيقعده ١٣١٨ ه. ق . ( ٢٠ فوريه ٢١ (\*-\*) مارچ ١٩٠١ م )

١٠ - بدون تاريخ تحرير ( تاريخ پست ٩ اپريل ١٩٠١ م )

١١ - مورّخه ذيقعده ١٣٢١ ه. ق . ( ١٩ جانيوری ١٧ فبرواری ١٩٠٤ م ) خطاب به يکی

از احبّای طهران

١٢ - مورّخه جمادی الثّانی ١٣٢٢ ه . ق . ( ١٣ اگست ١٠ سپتامبر ١٩٠٤ م ) خطاب به

يک خانواده بهائی .

١٣ - مورّخه صفر ١٣٢٣ ه . ق . ( ٧ اپريل ٥ می ١٩٠٥ م )

١٤ - مورّخه ذيقعده ١٣٢٣ ه . ق . ( ٢٨ دسامبر ١٩٠٥ - جانيوری ١٩٠٦ م ) خطاب به

يکی از احبّای يزد

١٥ - مورّخه صفر ١٣٢٥ ه . ق . ( ١٦ مارچ - ١٣ اپريل ١٩٠٧ م )

١٦ - مورّخه اوّل جانيوری ١٩٢١ )

١٧ - بدون تاريخ تحرير - حطاب (\*خطاب\*) به رئيسه مجلس اماء اللّه شيکاغو .

------------------------------------------

\* - ه ق = هجری قمری \* - م = ميلادی

١٨ - بدون تاريخ .

١٩ - بدون تاريخ .

٢٠ - بدون تاريخ .

٢١ - مورّخه ٢٨ نوامبر ١٩٢١ خطاب به هيئت اجرائيّه اتّحاد معبد بهائی .

٢٢ - مورّخه ١٤ دسامبر ١٩٢١ ( تاريخ وصول ) خطاب به هيئت اجرائيّه اتّحاد معبد

بهائی .

٢٣ - مورّخه ٢٢ دسامبر ١٩٢١ ( تاريخ وصول ) خطاب به هيئت اجرائيّه اتّحاد معبد

بهائی .

٢٤ - مورّخه ١٧ جانيوری ١٩٢٢ ( تاريخ وصول ) حطاب (\*خطاب\*) به هيئت اجرائيّه اتّحاد معبد

بهائی .

٢٥ - مورّخه شعبان ١٣٤٠ ه . ق . (٣٠ مارچ ٢٨ آپريل ١٩٢٢ م ) خطاب به اعضای محفل

روحانی طهران ((\*رش\*) نجم باختر - جلد ١٣ صفحه ٨٢ ) .

٢٦ - مورّخه عيد رضوان ١٩٢٢ ( ٢١ اپريل - ٢ می ١٩٢٢ م ) خطاب به احبّای امريکا .

٢٧ - مورّخه اوّل می ١٩٢٢ ( تاريخ وصول ) خطاب به محفل ملّی ايالات متّحده

امريکا و کانادا .

٢٨ - مورّخه رمضان ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٨ اپريل - ٢٧می ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای طهران .

٢٩ - مورّخه رمضان ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٨ آپريل -٢٧می ١٩٢٢م )بواسطه محفل روحانی

طهران خطاب به عموم احبّای ايران .

٣٠ - مورّخه رمضان ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٨ آپريل ٢٧ می ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای تبريز .

٣١ - مورّخه رضوان ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٨ آپريل - ٢٧می ١٩٢٢ م ) خطاب به يك خانواده

بهائی در تبريز

٣٢ - مورّخه رمضان ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٨ آپريل - ٢٧ می ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای قزوين .

٣٣ - مورّخه شوال ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٨ می - ٢٥ جون ١٩٢٢ م ) خطاب به احبّای خوسف

٣٤ - مورّخه شوال ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٨ می - ٢٥ جون ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از احبّای

يزد .

٣٥ - مورّخه شوال ١٣٤٠ ه . ق .( ٢٨ می - ٢٥ جون ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از احبّای

تبريز .

٣٦ - مورّخه شوال ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٨ می - ٢٥ جون ١٩٢٢ م ) خطاب به محفل روحانی

اردکان .

٣٧ - مورّخه شوال ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٨ می - ٢٥ جون ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای کراچی .

٣٨ - مورّخه شوال ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٨ می - ٢٥ جون ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای قزوين .

٣٩ - مورّخه ذيقعده ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٦ جون - ٢٥ جولای ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای ميانج .

٤٠ - مورّخه ذيقعده١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٦ جون - ٢٥ جولای ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای شيراز .

٤١ - مورّخه ذيقعده ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٦ جون - ٢٥ جولای ١٩٢٢ م ) خطاب به احبّای

خراسان .

٤٢ - مُورّخه ذيقعده ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٦ جون - ٢٥ جولای ١٩٢٢ م ) خطاب به احبّای

الهی .

٤٣ - مورّخه ذيقعده ١٣٤٠ ه . ق . ( ٢٦ جون - ٢٥ جولای ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای خراسان

٤٤ - مورّخه ١٢ ذيقعده ١٣٤٠ ه . ق . ( ٧ جولای ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از احبّای

تاکر نور .

٤٥ - مورّخه ١٥ ذيقعده ١٣٤٠ ه . ق . ( ١٠ جولای ١٩٢٢ م ) خطاب به محفل روحانی و

عموم احبّای حسين آباد يزد .

٤٦ - مورّخه ١٩ ذيقعده ١٣٤٠ ه . ق . ( ١٤ جولای ١٩٢٢ م ) خطاب به احبّای ميانج .

٤٧ - مورّخه ٢٢ ذيقعده ١٣٤٠ ه . ق . ( ١٧ جولای ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از احبّای

عشق آباد - ترکستان .

٤٨ - مورّخه ٢٠ جولای ١٩٢٢ م خطاب به احبّای ايالات متّحده امريکا .

٤٩ - مورّخه ٤ اگست ١٩٢٢ م خطاب به احبّای غرب .

٥٠ - مورّخه ١٥ ذيحجّه ١٣٤٠ ه . ق . ( ٨ اگست ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از احبّای

طهران .

٥١ - مورّخه ٩ اگست ١٩٢٢ م .

٥٢ - مورّخه ١٠ اگست ١٩٢٢ م - خطاب به يکی از احبّای اسکندريه - مصر .

٥٣ - مورّخه ٣٠ محرّم ١٣٤١ ه . ق . ( ١٢ سپتامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از احبّای

طهران .

٥٤ - مورّخه ٢٢ محرّم ١٣٤١ ه . ق . ( ١٤ سپتامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از احبّای

فروغ - خراسان .

٥٥ - مورّخه ٢٢ محرّم ١٣٤١ ه . ق . ( ١٤ سپتامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به محفل روحانی

شيشوان - آذربايجان .

٥٦ - مورّخه ٢٤ محرم ١٣٤١ ه . ق . ( ١٦ سپتامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به احبّای گاوگان (\*-\*)

آذربايجان .

٥٧ - مورّخه اول صفر ١٣٤١ ه . ق . ( ٢٣ سپتامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از احبّای

طهران .

٥٨ - مورّخه ٢٢ صفر ١٣٤١ ه . ق . (١٤ اکتبر ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از احبّای

طهران .

٥٩ - مورّخه ٢ ربيع الاوّل ١٣٤١ ه . ق . ( ٢٣ اکتبر ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای طهران .

٦٠ - مورّخه ٢ ربيع الاوّل ١٣٤١ ه . ق . ( ٢٣ اکتبر ١٩٢٢ م ) خطاب به احبّای

غرب

٦١ - مورّخه ٥ ربيع الثانی ١٣٤١ ه . ق . ( ٢٥ نوامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای اصفهان .

٦٢ - مورّخه ٥ ربيع الثانی ١٣٤١ ه . ق . ( ٢٥ نوامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به کنيزان

جمال اقدس ابهی در سنگسر .

٦٣ - مورّخه ٢٥ نوامبر ١٩٢٢ م خطاب به يکی از اماء الرّحمن غرب .

٦٤ - بدون تاريخ - خطاب به احبّای يونکرز - نيويورك .

٦٥ - مورّخه ٢ دسامبر ١٩٢٢ م - خطاب به يکی از احبّای مصر .

٦٦ - مورّخه ١٥ ربيع الثانی ١٣٤١ ه . ق . ( ٥ دسامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای طهران .

٦٧ - مورّخه ١٥ ربيع الثانی ١٣٤١ ه . ق . ( ٥ دسامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به محفل

روحانی طهران .

٦٨ - مورّخه ١٥ ربيع الثانی ١٣٤١ ه . ق . ( ٥ دسامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به اعضاء

کميسيون اعانه مشرق الاذکار شيکاغو .

٦٩ - مورّخ ١١ دسامبر ١٩٢٢ م .

٧٠ - مورّخه ٢٥ (\*دسامبر\*) ربيع الثانی ١٣٤١ ه . ق . (١٥ دسامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به

يکی از احبّای طهران .

٧١ - بدون تاريخ - خطاب به محفل روحانی تبريز .

٧٢ - مورّخه ٢٣ جولای ١٩٢٣ م .

٧٣ - مورّخه ٩ صفر ١٣٤٢ ه . ق . (٢١ سپتامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به محفل روحانی شيراز

٧٤ - مورّخه ربيع الثانی ١٣٤٢ ه . ق . ( ١٤نوامبر ١٩٢٢ م ) خطاب به يکی از

احبّای طهران .

٧٥ - مورّخه ٢٥ نوامبر ١٩٢٢ م - خطاب به احبّای يونکرز - نيويورك .

٧٦ - مورّخه ٣ دسامبر ١٩٢٢ م .

٧٧ - مورّخه ٢١ شعبان ١٣٤٢ ه . ق . ( ٢٨مارچ ١٩٢٤ م ) خطاب به اعضای محفل روحانی

و عموم احبّای الهی در ايران .

٧٨ - مورّخه ٣ شوال ١٣٤٢ ه . ق . ( ٨ می ١٩٢٤ م ) خطاب به احبّای الهی و

امأ (\*اماء\*) الرّحمن .

٧٩ - مورّخه ٢٧ می ١٩٢٤ م - خطاب به محفل روحانی همدان و ساير احبّای الهی .

٨٠ - مورّخه ٢٤ شوال ١٣٤٢ه . ق . ( ٢٩می ١٩٢٤ م ) خطاب به يکی از احبّای طهران .

٨١ - مورّخه ٢٨ جون ١٩٢٤ م .

٨٢ - مورّخه ١٩ جولای ١٩٢٤ م .

٨٣ - مورّخه ١٩ جولای ١٩٢٤ م .

٨٤ - مورّخه ١٤ اگست ١٩٢٤م - خطاب به يکی از احبّای پاريس .

٨٥ - مورّخه ٨ اگست ١٩٢٤ م .

٨٦ - مورّخه ١٨ اکتبر ١٩٢٤ م .

٨٧ - مورّخه ١٥ جون ١٩٢٥ م - خطاب به يک زن و شوهر مقيم اشتوتکارت آلمان .

٨٨ - مورّخه ١٣ می ١٩٢٨ م .

٨٩ - مورّخه ١٢ مارچ ١٩٢٩ م خطاب به يکی از احبّای امريکا .

٩٠ - مورّخه جمادی الاولی ١٣٤٨ ه . ق . ( اکتبر ١٩٢٩) خطاب به محفل روحانی طهران.

٩١ - بدون تاريخ تحرير - خطاب به اماء الرّحمن محفل روحانی آباده .

٩٢ بدون تاريخ تحرير .

ص ٢١٩ قسمت هفتم

فهرست بعضی از مراجع در بارهٴ حضرت ورقه (\*ورقۀ\*) عُليا در کُتب مطبُوعهٴ امری فارسی

قسمت هفتم

(\*قسمت هفتم\*) فهرست بعضی از مراجع در بارهٴ حضرت ورقه عليا در کتب مطبوعهٴ (\*مطبوعه\*) امری

فارسی \*

١ - حضرت ورقه عليا - چهل و هشت فقره از دستخطهای حضرت ورقهٴ عليا ( طهران

مؤسسه ملّی مطبوعات امری ١٢٩ بديع ) در ابتدای اين کتاب قسمت‌هائی از نصوص

جمال قدم و حضرت عبدالبهآء و حضرت وليّ امراللّه در بارهٴ حضرت ورقه عليا

درج شده است .

٢ - آهنگ بديع (مجلّه فارسی (\*-\*) چاپ طهران) ( شمارهٴ مخصوص ياد بود حضرت ورقه

عليا بهائيّه خانم ) سال هفدهم ( ١٣٤١ - ١٩٦٢ ) شمارهٴ ٤ - ٥ - ٦ در يك مجلّد .

٣ - پيام بهائی مجلّه فارسی - چاپ فرانسه .

شمارهٴ ٣٣ ژوئيه ١٩٨٢ . شمارهٴ ٣٤ اوت ١٩٨٢ . شمارهٴ ٣٥ - ٣٦ سپتامبر - اکتبر

١٩٨٢ . شمارهٴ ٣٧ - نوامبر ١٩٨٢

٤ - حبيب مؤيّد خاطرات حبيب . ( طهران مؤسّسه مليّ مطبوعات امری - ١١٨ بديع )

جلد اوّل - ص ٤٧٥ - ٤٨٥

٥ - عبدالحميد اشراق خاوری . رحيق مختوم ( طهران (\*-\*) مؤسّسه ملّی مطبوعات امری ١٣١

بديع ) جلد دوّم ص ٦١٨ - ٦٣٢ .

٦ - عندليب ( مجلّه فارسی - چاپ کانادا ) شمارهٴ (\*شماره\*) ٣ سال اوّل ( ١٣٦١شمسی - ١٩٨٢

ميلادی ) شمارهٴ مخصوص بمناسبت پنجاهمين سال صعود حضرت ورقه عليا .

٧ - فاضل مازندرانی - اسرار الآثار ( طهران مؤسسهٴ (\*مؤسسه\*) مطبوعات امری ١٢٩ بديع .)

٨ - فروغ ارباب - اختران تابان ( طهران مؤسسهٴ ملّی مطبوعات امری ١٢٦ بديع ص

٩٧ - ١٠٨ )

------------------------------------------------------------------------

\* - فهرست منابع انگليسی راجع به حضرت ورقه عليا در قسمت هشتم صفحهٴ ٢٤٩ چاپ

انگليسی کتاب حاضر :

Bahiyyih Khanum, the Greatest HolyLeaf.

( ١٩٨٣ ) نشر مرکز جهانی بهائی (\*-\*) درج شده است . کسانی که با اين زبان آشنائی دارند

ميتوانند به فهرست مزبور مراجعه نمايند .

Corrections made:

صفحه ط، خط ٣، ولّي (\*وليّ\*)

صفحه ط، خط ٤، ولّي (\*وليّ\*)

صفحه ط، خط ٤، مُوّقت (\*مُوقّت\*)

صفحه ٢٣، خط ٩، ولّي (\*وليّ \*)

صفحه ٢٨، خط ٤، الّبته (\*البتّه\*)

صفحه ٦٠، خط ٥، كوم (\*كرم \*)

صفحه ٦١، خط ٦، مبّشر (\*مبشّر\*)

صفحه ٧١، خط ٧، الهيّه (\*الهيّه\*)

صفحه ٧٦، خط ٢، البهآ (\*البهآء\*)

صفحه ٩٤، خط ١١، اسر (\*اسير\*)

صفحه ١١٠، خط ١١، تائيدات (\*تأييدات\*)

صفحه ١١٣، خط ١٣، الفدأ (\*الفداء\*)

صفحه ١٢٢، خط ٦، شجره (\*شجرهٴ\*)

صفحه ١٢٩، خط ٧، مؤيّديد (\*مؤيّد\*)

صفحه ١٣٢، خط ١، الفدا (\*الفداء\*)

صفحه ١٣٩، خط ٦، افئده (\*افئدهٴ\*)

صفحه ١٤١، خط ٣، مبدء (\*مبدأ\*)

صفحه ١٤٢، خط ١، تأيد (\*تأييد\*)

صفحه ١٤٨، خط ٢، تائيد (\*تأييد\*)

صفحه ١٥٤، خط ٧، تائيد (\*تأييد\*)

صفحه ١٥٥، خط ١٢، تائيدات (\*تأييدات\*)

صفحه ١٦٤، خط ١، تائيد (\*تأييد\*)

صفحه ١٦٥، خط ٨، تائيدات (\*تأييدات\*)

صفحه ١٧٠، خط ٦، تائيد (\*تأييد\*)

صفحه ١٧٠، خط ١٣، تائيدات (\*تأييدات\*)

صفحه ١٧١، خط ١٢، قبضه (\*قبضهٴ\*)

صفحه ١٧٢، خط ٤، تائيد (\*تأييد\*)

صفحه ١٧٦، خط ٨، تائيدات (\*تأييدات\*)

صفحه ١٧٧، خط ٥، تائيدات (\*تأييدات\*)

صفحه ١٨٩، خط ٧، تائيدات (\*تأييدات\*)

صفحه ١٩٠، خط ١١، تائيد (\*تأييد\*)

صفحه ١٩٢، خط ١٣، تائيد (\*تأييد\*)

صفحه ١٩٥، خط ٩، مويّد (\*مؤيّد\*)

صفحه ٢٠١، خط ٧، تائيد (\*تأييد\*)

صفحه ٢٠٤، خط ١٠، تائيد (\*تأييد\*)

( بهائيه خانم حضرت ورقه عليا، دايره مطالعه نصوص و الواح - مركز جهاني ص ٠ )